

گاهنامه هنر و مبارزه

5 اوت 2015

27 مه 2013

ایران، تخریب ضروری

نوشته ژان میشل ورنوشه

ترجمه توسط حمید محوی



Jean-Michel Vernochet



ژان_میشل ورنوشه نویسنده، منتقد، روزنامه نگار تجسسی و جغرافیای سیاسی شناس فرانسوی 6 سپتامبر 1947 در پاریس در محله بلویل به دنیا آمد. او در «بلگوسفر» خوانندگان زیادی دارد. کتاب حاضر، «ایران، تخریب ضروری» در بهار 2012 نوشته شده است. ورنوشه پیش از این کتاب «اسلام انقلابی» را به همکاری ایلین رامیرز سانچز به سال 2003 منتشر کرد. در مورد زندگینامه او می توانیم یادآوری کنیم که او نوه لئون گوستاو ورنوشه یکی از

اعضای بنیانگذار حزب کمونیست فرانسه طی 25 دسامبر 1920 است، پس از چند بار مسافرت به اتحاد جماهیر شوروی، خیلی زود پشت صحنه را دید و از حزب کمونیست فاصله گرفت. ژان میشل ورنوشه نوۀ دکتر پل کامو، پزشک بی‌نویان است که در خیابان جمهوری در لیلاس فعالیت می‌کرد.

پیشگفتار مترجم



در اینجا بر آن هستم تا بجای معرفی کتاب چنان که در سنت پیشگفتار نویسی وجود دارد، از انگیزه های شخصی خودم برای انتخاب چنین کتابی از بین تازه های انتشارات فرانسوی مطالبی بنویسم.

نخستین انگیزه من برای انتخاب چنین کتابی، همان گونه که احتمالاً می‌توانید حدس بزنید به عنوان تحریک آمیز کتاب بازمی‌گردد: «ایران، تخریب ضروری».

با این وجود انگیزه های دیگری نیز برای ترجمه این کتاب وجود داشت که به موضوع و طرح گاهنامه هنر و مبارزه و وبلاگهای دیگر من مرتبط می‌باشد، به ویژه در رابطه با میان فرهنگی ایران _ خاصه میان فرهنگی ایران و فرانسه. از دیدگاه من، این میان فرهنگی با همکاری اپوزیسیون های ایرانی از مدتها پیش، حتی از دوران رژیم سابق تا امروز در وضعیت ابتذال آمیزی به سر می‌برد، و هیچ آلترناتیو فرانسوی و یا ایرانی نیز در چشم انداز دیده نمی‌شود که بخواهد این وضعیت نامطلوب را تغییر دهد، و به آب راکدی تبدیل شده که طی دهه ها همچنان به حیات بی‌مایه خود ادامه می‌دهد، و می‌توانیم آن را _ همان گونه که ژان میشل ورنوشه در تعریف «سیستم جهانی» یا «نظم نوین جهانی» یا «بازار آزاد جهانی» مطرح می‌کند _ از تجلیات «اینرسی سیستمیک» بدانیم. در نتیجه، انگیزه من در فراسوی چنین فعالیت هائی ایجاد فاصله با گفتار و ترسیم چشم اندازهایی است که از محصولات آلترناتیو ساز اپوزیسیون های ایرانی در خارج از کشور بر می‌آید، که بی‌گمان در تبابی و تداوم رسانه های امپریالسم جهانی می‌باشد.

و باید اضافه کنم که تحت شرایط جهانی حاضر در رابطه با تهدیداتی که روی ایران تمرکز یافته، تصور نمی‌کنم بتوانم تفکیکی بین اپوزیسیون های ایرانی قائل شوم، حتی در برخی موارد که به رنگ سندیکائی و با دعاوی حمایت از منافع کارگران نیز آمیخته شده باشد. در این مورد یک مثال تازه شاید موضوع را روشنتر سازد، اخیراً ایمیلی دریافت کردم که حاوی «فراخوان

سندیکاهای فرانسوی به حمایت از سندیکالیست های زندانی در ایران» بود و اعلام کرده بود که این تظاهرات «13 ژوئن 2013 در ژنو - مقابل دفتر سازمان جهانی کار - سازمان ملل متحد» برگزار خواهد شد. نخستین پرسشی که در اینجا باید مطرح کنیم، این است که چگونه می توانیم به تظاهرات مدافعان حقوق کارگران ایرانی برای آزاد سازی «کارگران در بند» باور داشته باشیم، در حالی که گوئی دچار حافظه گزینشی شده باشند، فراموش می کنند که بخاطر قتل کارگران ماهر و متخصص ایرانی توسط سازمان های جاسوسی آمریکا اعتراض کنند؟ پرسش بعدی به امور مالی چنین تظاهراتی مربوط می باشد. می دانیم که برخی از ایرانیانی که در پاریس زندگی می کنند و یا در کشورهای دیگر (...) در این تظاهرات شرکت خواهند کرد - یعنی افرادی که ظاهراً از نظر اقتصادی در شرایطی نیستند که بتوانند مخارج چنین سفرهای لوکسی را متحمل شوند. در نتیجه همیشه این پرسش هست که چنین پشتیبانی هائی از کارگران ایرانی از کجا تأمین مالی می شود؟ و از سوی دیگر بد نیست به یاد داشته باشیم که یکی از مشخصات چنین تظاهراتی - در ژنو - برای پشتیبانی از کارگران ایرانی در ایران، همواره این توهم را در افکار عمومی دامن می زند که گوئی کارگران اروپائی و خاصه ایرانیانی که در اروپا زندگی می کنند نیازی به حمایت «سندیکالیستی» ندارند و از تمام حقوق شهروندی در اروپا برخوردار بوده و از هیچ گونه تبعیضی رنج نمی برند. البته از سندیکای ث ت می توانیم سپاسگذار باشیم که دست کم خبر خودکشی محمد بهرامیان (کارگر ایرانی که تحت تأثیر آزار روانی در محیط حرفه اش - موزه لوور - خودش را از عمارت موزه به پائین پرتاب کرد و در گذشت) را در یکی از مرتجع ترین سایت های ایرانیان در فرانسه به آگاهی ما رساند. در نتیجه اگر ساز و کار میان فرهنگی - حاکم در جبهه اپوزیسیون به تحریف هنر و سرکوب هنر و حذف موضوع آموزش هنری و حذف دموکراتیزاسیون فرهنگ و هنر در متن میان فرهنگی ایران و جهان می انجامد، در عرصه سیاسی نیز می بینیم که این اپوزیسیون های ظاهراً متحد با کارگران و ظاهراً دموکراتیک و آزادیخواه و فداکار - که از پاریس به ژنو - «شهر جاسوسان سیا...» - می روند که برای آزادی سندیکالیست های در بند تظاهرات به پا کنند - در پیوند با سیاست سرکوب و تبعیض در خود اروپا علیه کارگران خارجی به ویژه کارگران و شهروندان غیر اروپائی (غالباً جهان سومی) همگام می شوند، و حضور «سازمان ملل متحد» نیز نباید ما را گول بزند. به این ساکنان پاریس که راهی ژنو شده اند پیشنهاد می کنم که در راه ژنو در هواپیما و یا قطار کتاب ژان لو ایزامبر تحت عنوان «سازمان ملل متحد، خشونت انسانی» را همراه خودشان داشته باشند و نگاهی به محتوای آن بیاندازند. کدام سازمان ملل متحد؟ کجا بود سازمان ملل متحد وقتی در محاصره عراق، تنها یک رقم آن 500000 مرگ و میر بین کودکان عراقی بود... سازمان ملل متحد در کدام گوری بود و هست که نمی بیند هواپیماهای رافال فرانسوی و اف 18 آمریکائی دائماً زن و بچه های افغان را زیر بمباران هایشان به آتش می کشند. و همین برنامه را نیز برای ایران خواب دیده اند. و بیش از ده سال است که مستقیماً و آشکارا سایه جنگ اتمی را بر جان و مال و زندگی مردم ایران گسترده اند، و همین افراد سخاوتمند و آزادیخواه که برای آزادی کارگران در بند، تظاهرات راه می اندازند، از سوی دیگر در سوریه از القاعده و سلفی مسلکان دفاع می کنند و برای ویران ساختن سوریه هورا می کشند، و به هر گونه نقدی که ماهیت جنایتکارانه بازار آزاد جهانی و نقش جنایتکارانه ایالات متحده و اروپا و شیخ قطری و نظایرشان را افشا کند، فوراً اعتراض می کنند: «بشار دیکتاتور است». همان گونه که برای قتل بیش از 160000 نفر زن و بچه، پیر و جوان در لیبی هورا کشیدند و تجاوز امپریالیستی را در نشریاتشان به عنوان انقلاب علیه «قذافی دیکتاتور» معرفی می کردند. این اپوزیسیون های به اصطلاح کمونیست و چپ افراطی دو آتشه، مشخصاً با طرح جمله «بشار اسد دیکتاتور است» در راستای سیاست رسانه دروغ های امپریالیستی حرکت می کنند. زیرا این جمله (بشار دیکتاتور است)

به هرج و مرج و تخریب و کشتار امپریالیستی رنگ انقلابی می زند، که گوئی «مبارزه» توسط انقلابیان پیشگام علیه رژیم دیکتاتوری انجام گرفته و از سوی دیگر اهداف جغرافیای سیاسی، اقتصادی و انرژی را _ به ویژه در رابطه با کشف جدید میادین گاز در سوریه و لوله های گاز ایران را که از عراق و سوریه عبور می کند را بفراموشی می سپارند که در واقع موضوع مرکزی تمام این سیاست جنایتکارانه است. در واقع اپوزیسیون های ایرانی بخوبی به این مسائل آگاه هستند ولی به قول معروف «مأمور معذور است». من امیدوار هستم که هم میهنان ایرانی من در اروپا بیش از پیش به ماهیت ارتجاعی و امپریالیستی اپوزیسیون های ایرانی پی ببرند _ حتی اگر با پرچم حزب کمونیست فرانسه و یا ت ت ت سندیکای کمونیستهای فرانسه به میدان بیایند _ وضعیت احزاب کمونیستی اروپا به هیچ عنوان روشن نیست و هیچگاه نباید گول تبلیغات آنها را بخورند. هیچکس طرفدار زندانی کردن کارگران و یا شکنجه افراد نیست، هیچکس در مقابل مشکلات و ناعدالتی ها بی اعتنا نیست. ولی دشمنان ایران و دشمنان نوع بشر، یعنی بازار آزاد جهانی، لیبرالیسم به هرج و مرج، و به جنگ به عنوان بهترین نوع هرج و مرج نیازمند هستند، و تمام فعالیت های اپوزیسیون های ایرانی در غرب در همین راستا حرکت می کند. چنین وضعیتی مطمئناً برای آنهایی که خواهان فعالیت اجتماعی و مبارزه طبقاتی هستند، کار را دو چندان مشکل می سازد زیرا براحتی می توانند جذب توطئه امپریالیستی شوند. از سوی دیگر حضور امپریالیسم به عنوان فرمان هدایت کننده اپوزیسیون ها، و حرفه ای شدن تظاهرات در ژنو یا در واشنگتن و در هر جای دیگری، موجب شده است که کلیت اپوزیسیون به انحراف کشیده شود، چون که اعتبار مبارزان اجتماعی، با توجه به حرفه ای شدن مبارزه اجتماعی و بودجه های پنتاگون، از این پس به آرمان انقلابی و سطح آگاهی و معلومات علمی و مبارز اجتماعی به عنوان پژوهشگر بستگی نداشته، و همین کافی خواهد بود که داوطلبان حرفه ای گوش بفرمان باشند، فرامین را تکرار کنند و در زمان و مکان مشخص شده ای حضور به هم رسانند.

چنان که می دانیم به طور کلی **فرهنگ بورژوازی** به عنوان **فرهنگ طبقه حاکم به شکل بنیادی** - همانگونه که برتولت برشت نیز می گوید _ «**فرهنگ ابتدال**» است (در اینجا نمی دانم آیا ضرورتی نزد خواننده احتمالی در اینجا برای توضیح این ابتدال وجود دارد یا نه) ولی در مورد **بورژوازی کمپرادور** (طبقه ای که در دوران استعمار در کشورهای تحت سلطه به وجود آمد) به عنوان طبقه حاکم ایران این ابتدال به حد اکثر می رسد. و باید دانست _ در هر صورت از دیدگاه من _ که اپوزیسیون های ایرانی به شکل کاملاً متناقضی بارزترین نماینده این طبقه بی مایه می باشد حتی اگر ظاهراً در قدرت نباشند _ به همین علت تقریباً تمام جریان هائی که در حال حاضر به اصطلاح به «اهل بلوا» تعلق دارند، جملگی ویروس های این طبقه مبتذل را باخود حمل می کنند. در مورد خصوصیات این طبقه [ابتدال حداکثر] می توانیم بگوییم که با هر گونه کار و خلاقیت و تولید خصومت آشتی ناپذیری دارد، و تجلیات خفقان آور چنین فرهنگی را ما به روشنی با اندک آگاهی می توانیم در تمام عرصه های زندگی روزمره مشاهده و تجربه کنیم. این **فرهنگ ابتدال**، امروز با تمایلات هژمونیک و سیستمیک نظام جهانی نام دیگری نیز پیدا کرده است، و آن را **ناتوی فرهنگی** می نامند که امروز به شکل خطرناکی حتی در قالب و یا پوشش محافل کارگری و یا دفاع از این و آن در راستای «ایران، تخریب ضروری» فعالیت و حرکت می کند. علاوه بر این همان گونه که در بالا مطرح کردم، حرفه ای شدن عنوان «مخالف سیاسی» این ابتدال حداکثر را به ویژه در طیف ایرانیان خارج از کشور به شکل باز هم ناامیدکننده تری به سیر قهقرائی محکوم کرده است.

تلاش من همواره در بطن مبارزه و افشای [میان فرهنگی طبقات مبتدل در دوران جهانی سازی و اولترا لیبرالیسم _ ناتوی فرهنگی] که نزد اپوزیسیون های مزدور و خائن بازشناسی کرده ام، روی ضرورت ایجاد میان فرهنگی دیگری تکیه داشته و همواره بر آن بوده ام تا نشان دهم که میان فرهنگی دیگری نیز خارج از محافل قدرت و بودجه های میلیونی... ممکن می باشد. در نتیجه ترجمه چنین نوشته هائی مانند ژان میشل ورنوشه که به شکل رایگان، مثل تمام کتابهای دیگری که ترجمه کرده ام را می توانیم در چشم انداز مقابله با نظام جهانی و جریان های اپوزیسیون های ایرانی همگام با نظم نوین جهانی تعبیر کنیم.

[روی رایگان بودن کتاب تأکید می کنم زیرا به اعتقاد من با وجود انترنت دوران کتابفروشی به شکل سنتی به پایان رسیده - و یا باید به پایان رسد - و تمام کتابهای موجود در کتابخانه ها و کتابخانه های مجازی باید از طریق انترنت و به شکل رایگان در اختیار همگان قرار گیرد، و نویسندگان و مترجمان و پژوهشگران در اشکال دیگری حقوق خودشان را دریافت کنند.

[در این مورد لازم به یادآوری می دانم که در راه مبارزه برای آزادی انترنت و آزادی دسترسی به میراث فرهنگی برای عموم، چگونه در اوایل سال 2013 واکنش دادگاه ایالات متحده و فشار مراجع قانونی منجر به «خودکشی»(؟) آرون سواتزر شد(1)].

در غیر این صورت انقلاب انترنتی مانند تمام تحولات فنی و پیشرفت های دیگر در چنگال جهان تجارت به میراث طبقاتی تبدیل خواهد شد و تنها در سطح یک دستگاه تبلیغاتی تنزل خواهد یافت. یعنی اتفاقی که به تدریج و به شکل خزنده در شرف تکوین است. این موضوع را به سادگی می توانید در مررجماتان به منابع یوتوب تجربه کنیم و ببینیم که تا چه اندازه پرونده های سمعی و بصری موجود به گروگان تبلیغات تجارتي درآمده است. نه تنها به این دلیل که انترنت به سامانه های امنیتی و حراستی ضمیمه شده، بلکه به این علت که توده ها، فرد فرد آنها بیش از پیش از طریق رسانه ها (رادیو، تلویزیون، سینما، انترنت، و حتی تلفن شخصی و جعبه پست معمولی...) به تابلوهای تبلیغاتی برای جامعه مصرفی تبدیل شده اند. در نتیجه ما می توانیم مفهوم «دموکراتور» را (اصطلاحی که از تلفیق دموکراسی و دیکتاتوری در فرهنگ واژگان علوم انسانی رایج شده و ژان میشل ورنوشه هوشمندانه و سخاوتمندانه از آن استفاده می کند) در زندگی روزمره به سادگی تجربه کنیم. تحمیل این همه تصویر و ادبیات صوتی مبتدل تبلیغاتی و تجارتي به افراد، تلف کردن این همه وقت، و به گروگان گرفتن این همه منبع اطلاعاتی، اگر نامش دیکتاتوری نیست، اگر نامش «دموکراتور» نیست، پس نامش چیست؟

تأملات ژان میشل ورنوشه بسیاری از مسائل را در رابطه با نظم نوین جهانی _ نظام سرمایه داری _ روشن می سازد، و برای همگان آموزنده خواهد بود، با این وجود از دیدگاه من برای خوانندگان کنجکاو که می خواهند بدانند چرا «تخریب ایران یک ضرورت جهانی است» دست کم دو هشدار را برای خواندن این نوشته ضروری می دانم.

ابتدا، برای پیشگیری از برخی واکنش های شتاب زده به ویژه نزد رفقای کمونیست خصوصاً مدافعان استالین مانند رفیق ابراهیم شیری که از هم اکنون سرنوشت کمونیسم و ساختمان سوسیالیستی آینده را به شکل بی برو برگردی به جوزف استالین گره زده اند، باید بگویم که نویسنده ما در اینجا ژان میشل ورنوشه ضد کمونیست است، و من نیز برای نخستین بار است که یک نویسنده ضد کمونیست را ترجمه می کنم. با این وجود با کمی دقت به نوع انتقادهای او می بینیم _ می توانیم نتیجه بگیریم _ که انتقادات او خیلی به راحتی می توانست توسط یک فرد کمونیست مطرح شود. به عنوان مثال وقتی از تمرکز قدرت در دست

یک عده معدود حرف می زند. البته مقایسه نظریه مارکسیستی و نئو لیبرالیسم توسط ژان میشل ورنوشه احتمالاً کمی اغراق آمیز بنظر می رسد و فکر می کنم که خود او نیز به این موضوع آگاه است. از دیدگاه من چنین مقایسه ای احتمالاً به کمونیستها اجازه می دهد که به بهترین شکلی که می توانند در رویارویی با انتقادات مطرح شده خودشان را به آزمون بگذارند. از دیدگاه من حملات او به نظام کمونیستی واقعاً موجود در دوران شوروی به هیچ عنوان به تبلیغات ضد کمونیستی رایج در جبهه امپریالیست ها شباهتی ندارد _ آفتاب آمد دلیل آفتاب _ زیرا او در این نوشته نظام سرمایه داری جهانی را افشا می کند و همان گونه که در بالا اشاره کردم کمونیست ها می توانند از انتقادات وارده برای تدارک برنامه آینده آغاز ساختمان سوسیالیستی خودشان بهترین بهره برداری ها را انجام دهند.

نکته دیگری که در تحلیل ورنوشه می توانم به عنوان هشدار برای خواننده این متن مطرح کنم، نوع نگاه او به مسائل است که یک نگاه ساختارگرا می باشد، و روند امور و نظم جهانی را خارج از سیطره انسان معرفی می کند. به عبارت دیگر اگر چه سیستم را افشا می کند، و اگر چه از گروه اندکی حرف می زند که قدرت را بدست گرفته اند و از منافع خاصی دفاع می کنند، ولی شخصیت اصلی را خود سیستم می داند و نه طبقه. و علاوه بر این جای مبارزه طبقاتی و مقاومت ملت ها و جایگاه خود انسان به عنوان تصمیم گیرنده اصلی نیز خالی بنظر می رسد.

با این وجود نگاه ساختارگرایی که ورنوشه در این نوشته تدارک دیده است، می تواند تا حدودی بخشی از واقعیت را نشان دهد، و فکر می کنم نباید (ناعادلانه است و به نفع ما به عنوان پژوهشگر نیست) که با برجسب ساختارگرا، نظریه و با آن کتاب ورنوشه را کنار بگذاریم.

نوشته های ژان میشل ورنوشه جغرافیای سیاسی شناس، خیلی از مطالب رایج در جبهه به اصطلاح اپوزیسیون ایران در خارج از کشور و طیف لیبرال و گزارشات روزمره ای که ما در نشریات می خوانیم را از دریچه دیگری به ما نشان می دهد. و آرزوی من این است که تمام خوانندگان پس از خواندن این کتاب ابزار تازه ای برای تحلیل مسائل در اختیار داشته باشند و تفاوت ها را ببینند. به عنوان مثال موضوع اختلافات قومی و ملی یکی از مباحث دائمی می باشد. ورنوشه نشان می دهد که تا چه اندازه دولت های مستقل که در و پنجره هایشان را به روی بازار آزاد جهانی باز نکنند می توانند مورد تهاجم و تهدید قرار گیرند. و حتی اگر در و پنجره هایشان را نیز باز کنند، تغییری نمی کند زیرا که در هر صورت نیاز نظام جهانی به هرج و مرج و جنگ و ویرانی و آدمکشی _ برای تسلط بر منابع _ ممکن است که کشورها را به کام دیو ویرانگر _ اولترا لیبرالیسم آنگلساکسون _ بکشاند، تماماً از یک تمایل واحد الهام می گیرد که ژان میشل ورنوشه در باره آن می نویسد: « درنده خوئی خونسردانه عاملان اقتصادی و بازارهای آزاد علیه هر گونه مانع قانونی» (ص 64 در متن اصلی و 39 در ترجمه فارسی). با این حساب می بینیم که به عنوان مثال، ورود برخی نامزدهای ریاست جمهوری در ایران که گوئی می توانند سرمنشأ تحول خاصی در وضعیت تهدیداتی باشند که روی ایران سنگینی می کند، با توجه به سرشت نظام جهانی، باور به آنها اندکی ساده لوحانه خواهد بود که به عنوان مثال ایرانی ها با ترمیم مدیریت و یا با تغییر سیاست در این و یا آن زمینه رفع تهدید کنند. تنها موضوعی که هیچ تردیدی در آن وجود ندارد، بر اساس نظریات ورنوشه، این است که استفاده از نیروی نظامی (در حال حاضر جنگ چریکی و سری نظیر آنچه در لیبی اتفاق افتاد و یا آنچه در سوریه در شرف تکوین است) برای تخریب و ایجاد هرج و مرج جهت تضمین تداوم حیات بازار آزاد جهانی و نظام نوین جهانی ضروری بوده و یک امر رایج بنظر می رسد.

در نتیجه این کتاب می تواند، چشم انداز دیگری را از دریچه دیگری برای ما باز کند و نشان دهد که هرگز و یا تقریباً هرگز در گفتار اپوزیسیون های ایرانی و یا حتی پوزیسیون ایرانی نمی توانیم بیابیم. به ویژه از این جهت که اپوزیسیون های ایرانی مانند روانکاوها که همواره فرد را جدا از جامعه در مرکز توجه خود قرار می دهند، و یا بهتر بگوییم، تمام ناسازگاری ها و اختلالات را متوجه فرد و گذشته او می دانند، و از دیدگاه آنها نظام اجتماعی هیچ عیب و ایرادی ندارد ... و از نظام طبقاتی و پیامدهای روانی چنین وضعیتی برای افراد رفع مسئولیت می کنند _ اپوزیسیون ها نیز بر این اساس رویکرد مشابهی نسبت به جمهوری اسلامی ایران دارند، که ایران مقصر است، جنگ طلب است و نمی تواند خودش را با قوانین متعالی جهانی و غربی _ دموکراتیک _ تطبیق بدهد و این آنها هستند که می توانند به ضروریات جهان مدرن و پیشرفته امروز پاسخ بگویند. در نتیجه هر موضوعی خارج از این بینش دوگانه و کاملاً محدود، مردود اعلام می شود و وضعیت به شکلی است که رسماً باید از اپوزیسیون های ایرانی در خارج از کشور بپرسیم که آیا ما از حق نشریه آزاد برخوردار هستیم یا نه _ بی آن که به همکاری با رژیم شکنجه گر... متهم شویم؟ آیا ما نیز حق داریم حقیقت را در مورد جهان پیرامونمان بدانیم؟

تحلیل ژان میشل ورنوشه، تا حدود خیلی زیادی می تواند توهمات ما افرادی که تحت تأثیر گفتار اپوزیسیون های ایرانی و رسانه های امپریالیستی هستیم را به شکل قابل ملاحظه ای متحول سازد.

«ایران، تخریب ضروری» به شکل قطعات کوتاه به تدریج در بلاگفا و در سایت هائی که پیوسته از گاهنامه هنر و مبارزه پشتیبانی کرده اند منتشر خواهد شد. این کتاب در آینده احتمالاً به یاری دوستانی که امکان فنی انتشاراتی در اینترنت دارند در یک پرونده مستقل به شکل رایگان در اختیار علاقمند قرار خواهد گرفت.

حمید محوی

پی نوشت :

1) آزادی اینترنت و اصلاحات حقوق نویسنده : مرگ مضمون آرون سوارتز. نوشته استفان لاندمن

15 ژانویه 2013. منتشر شده در گاهنامه هنر و مبارزه

<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com/post/352>

ژان-میشل ورنوشه ایران تخریب ضروری

پیشگفتار

11 ژوئیه 2012، روزنامه صدای روسیه گزارش داد که رهبر معنوی و روحانی انقلاب ایران، آیت الله علی خامنه ای تمام ملت را فراخوانده است تا برای جنگ آخر زمان و بازگشت امام غائب، مهدی آماده شوند. برای مسلمانان شیعه، مهدی فردی است که می بایستی روز داوری نهائی برای نجات بشریت و باززائی و گسترش ایمان بازگردد. شیعه دوازده امامی (شاخه اکثریت در این نوع اسلام هترودوکس) بر این باور است که دوازدهمین امام به سال 873 ناپدید شده و بازگشت و ظهور او سرنوشت عدالت را رقم خواهد زد، ولی چنین امری تنها پس از قتل عام بی ایمانان و گناهکاران که خونشان سطح تمام زمین را آغشته خواهد کرد تحقق خواهد یافت.

در چنین چشم اندازی، آیت الله علی خامنه ای اعلام کرده است که ایرانیان وظیفه دارند تا ظهور قریب الوقوع «فرمانده بزرگ» در انتظار باقی بمانند، برای آن که: «تحت هدایت پروردگار و با مدد پنهائی او، ما باید به شکلی رفتار کنیم که تمدن اسلامی در جهان پیروز گردد، این است سرنوشت ما!» به همین مناسبت از چند هفته گذشته، مقامات نظامی نوشته ای را تحت عنوان «شش ماه آخر» بین یگان ها پخش کرده اند، و هدف از چنین کاری آماده سازی آنها برای ظهور قریب الوقوع امام و رویارویی نهائی علیه غرب بوده است.

در اینجا اضافه کنیم که رئیس جمهور محمود احمدی نژاد و نزدیکان او به انجمن حجتیه مهدویه تعلق دارند. این انجمن به سال 1953 در متارکه با افکار و نظریات اکثریت ایجاد شد و در جریان آغاز انقلاب اسلامی 1978 دوباره به میدان آمد. این انجمن «برادرانه»، مانند کلیساهای انجیلی (اوانزلیست) و فرقه های «یهودی-مسیحی» در آمریکا، به بازگشت مهدی باور دارند - مشخصاً مانند مسیح - و باید فعالانه بازگشت او را فراهم آورند و حتی به یمن خود مؤمنان و به همچنین برپا ساختن رویدادهای آخر زمانی (آپوکالیپس) بازگشت او را تسریع سازند. در ایالات متحده، تقریباً نود و چهار میلیون کلونیست و یهودی کمابیش به جهانی بینی فرجام شناسی (یا آینده شناسی) مشابه به آن چه نزد راز و رمز مداران ایرانی می بینیم باور دارند، یعنی در انتظار جنگ خیر و شر و آخر زمان و نشانه های بازگشت و ظهور مسیح هستند. (1)

پی نوشت مترجم :

1) احمدی نژاد در سخنرانی هایش در سازمان ملل متحد از بازگشت امام زمان به همراهی عیسی مسیح یاد کرده است.

جایگاه ایران

در «نظام جهانی»

و

جغرافیای استراتژی امپریالیست های

انگلیس- و - آمریکا

ایران باید تخریب شود! چنانکه می دانیم، نه تنها برای جلوگیری از دسترسی احتمالی و کاملاً فرضی این کشور به سلاح هسته ای، احتمالاً، در چشم انداز استقلال کشور _ بلکه با دستیابی به قدرت آتش اتمی می تواند امنیت سرزمینش را تضمین کند _ و علاوه بر این ایران را قادر خواهد ساخت تا برتری اسرائیل را در منطقه که خط اول جبهه غرب در خاورمیانه تلقی می شود و یا به شکلی که برخی می گویند، جایگاه این کشور را به عنوان پنجاه و یکمین ایالت از ایالات متحده آمریکا و بیست و هشتمین عضو اتحادیه اروپا زیر علامت سؤال ببرد و یا منتفی سازد. در اختیار داشتن و انحصار سلاح اتمی در منطقه _ البته اسرائیل _ به ویژه _ به داشتن سلاح ممنوعه اعتراف نکرده ولی به شکل خیلی هوشمندانه ای در اختیار داشتن آن را به شکل سری به اطلاع همگان رسانده است _ یعنی قدرتی که باید به هر قیمتی آن را دست نخورده حفظ کند(2).

اگر بر حسب اتفاق ایران وارد باشگاه هسته ای شود، اسرائیل همزمان وارد منطق بازدارندگی متقابل خواهد شد که حتی تصور چنین وضعیتی نیز برای اسرائیل تحمل ناپذیر است. مضافاً بر این که یک ایران مسلح به سلاح هسته ای الگوی بدی برای منطقه خواهد بود و به شکل بالقوه به همسایگان ترکیه، سعودی و مصر سرایت خواهد کرد. نگرانی دائمی در خصوص «گسترش سلاح هسته ای» نهایتاً بیش از یک دلیل داشته، زیرا خطر عینی آن تمام منطقه و فراتر از آن را در بر می گیرد. بطور مختصر می توانیم بگوییم که تهران در حال سایه افکندن روی تل آویو است که از دوران پسا سقوط بغداد به تاریخ 12 آوریل 2003 به عنوان میکرو-ابر قدرت بی رقیب مطرح می باشد.

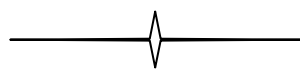
تخریب سازی ایران، یعنی از کار انداختن ساختارهای سیاسی و اجتماعی _ و آن هم _ به شکل دراز مدت و احتمالاً فرو بردن ایران در هرج و مرج گسترده بر اساس الگوی جنگ داخلی در عراق، جنگ چریکی، ساز و کار پیچیده ای که عناصر بسیاری را به کار گرفته که تماماً به سوی هدف نهائی خاصی گرایش داشته و سرانجام به شکل سر سخنان به سرنوشتی محتوم شباهت پیدا می کند.

در این مورد، بسیاری از منتقدان ثروت های معدنی ایران، مانند معادن غنی نفت و به ویژه گاز (سومین یا دومین در جهان) را مطرح می کنند، و شاید هم که اشتباه نکرده باشند. با این وجود، آیا اشتباهی سیری ناپذیر مثنی هیولای نفتی چند ملیتی را باید به عنوان تنها علت حمله به ایران و تخریب تمام و کمال آن تلقی کنیم؟

تخریب، به شکلی که در زبان محاوره ای رایج می گویند، می خواهند ایران را به «دوران پارینه سنگی» بازگردانند، یعنی همان سرنوشتی که گریبانگیر تعدادی از دشمنان ایالات متحده شد و همان نظامی که ایالات متحده برای برخی از آنها ایجاد کرد. این همان سرنوشتی است که گریبانگیر افغانستان و عراق شد، و باز هم این همان سرنوشتی است که 67 سال پیش از این گریبانگیر آلمان شکست خورده شد.

سال 1944، به همان شکلی که مایکل لدین (3) از سال 2001 برای کشور میان رودان اکیداً توصیه می کرد، وزیر خزانه داری هانری مورگنتو در دولت رئیس جمهور روزولت که از وزاری مورد توجه و با نفوذ بود، می خواست آلمان را به نوعی به دوران قرون وسطی در دوران ماقبل صنعتی باز گرداند. مایکل لدین مبلغ [قرن نوین آمریکا] با گسترش چنین نظریاتی و تداوم تاریخی آن، به سخنگوی نظریه «هرج و مرج سازنده» کاربردی در خصوص عراق تبدیل شد. و واقعیات به خودی خود حرف می زند: طی دوازده سال جنگ داخلی - چریکی، درگیری و حرکات تروریستی بین قبیله ها هیچگاه واقعاً متوقف نشد، به این دلیل آشکار که تابستان 2012، دوباره خشونت تروریستی به شکلی بالا گرفت که آغاز بازسازی قابل اطمینان برای تشکل ملت در هم شکسته عراق چیزی بیشتر از کور سوئی در دور دست ها بنظر نمی رسید. از این دیدگاه پرچم «هرج و مرج» به عنوان طرح نئو محافظه کاران به مرحله موفقیت آمیز انکار ناپذیری دست یافت.

در افغانستان، مسائل ساده تر و در عین حال روشن تر است: اکتبر 2001 وقتی عملیات «آزادی ابدی» به اجرا گذاشته شد، در افغانستان هدفی یا چیزی برای تخریب وجود نداشت، زیرا طی دو دهه رویارویی غیر مستقیم بین شرق و غرب با میانجیگری طایفه های متخاصم و مردم بومی، از کشور تل ویرانه ای بیش باقی نمانده بود. به یاد داریم که بین سال های 1979 تا 1989، بسیاری از جهاد طلبان افغان و مبارزان القاعده که در جبهه جنگ علیه شوروی بسیج شده بودند توسط سرویس های ویژه آمریکا به استخدام در آمده و آموزش می دیدند و تجهیزات نظامی دریافت می کردند و سپس به مدیریت خدمات مشترک سرویس های اطلاعاتی پاکستان به جبهه گسیل می شدند. برخی از آنها بعد ها در جبهه های دیگر در جنگ های امپراتوری مانند بوسنی، کوزوو، عراق، لیبی و در حال حاضر سوریه دوباره به خدمت گرفته شدند. درباره این موضوع، در ویژه نامه یورگن الساسر (روزنامه نگار آلمانی) (4) که طی 2006 منتشر شد می توانیم بخوانیم - با پیشگفتار ژان-پی یر شوونمان سوسیالیست وزیر اسبق امور داخلی فرانسه (1997-2000) که بودجه دفاعی را نیز در اختیار داشت (1988-1991)، پستی که از آن به تاریخ 29 ژانویه 1991 به دلیل عملیات «طوفان صحرا» - آزاد سازی کویت - بخاطر مخالفت با سیاست بی قید شرط با پیمان آتلانتیک در خاورمیانه - کناره گرفت.



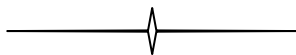
پس از تخریب عراق و استقرار هرج و مرج دائمی و دراز مدت، تهران بر آن شد تا با یک دیپلماسی هوشمندانه مانورهای ماهرانه وزارت امور خارجه دولت آمریکا را برای منزوی

ساختن ایران در صحنه منطقه ای ناکارآمد و یا متوقف سازد _ به ویژه نزد رژیم های سلطنتی _ نفتی _ سنی مذهب در خلیج فارس. بر این اساس ایران موفق شد تا مدتی به عنوان جانشین بالقوه عراق بعثی، در چشم انداز رهبری منطقه جلوه کند. امروز، ساخت و ساز این دیپلماسی کاملاً در مقابل دو رژیم سلطنت وهابی در اتحاد با ایالات متحده - عملاً در مقابل اسرائیل - دچار ریزش شده است. با آگاهی به این امر که قطر و عربستان سعودی تقریباً آشکارا رویارویی با ایران شیعه مذهب و تخریب آن را به عنوان قدرت نوظهور منطقه ای تدارک می بینند.

ایران، به طور کلی، به عنوان پشت جبهه و پشتیبان برای جوامع شیعه مذهب در شبهه جزیره عربی و مقدماً برای بحرین مطرح می باشد که زیر ضربات تحقیر آمیز و فشار اقلیت سنی به سر می برد. اقلیت سنی بی گمان از پشتیبانی فعال نیروهای نظامی همسایه اش عربستان سعودی برخوردار است. اضافه کنیم که اگر چه عراقی ها از دیدگاه قومی به اعراب تعلق دارند ولی از دیدگاه اعتقادات مذهبی شیعه هستند و مطمئناً بیشتر با برادران ایرانی هم مرام خود متحد هستند تا با وهابی هائی که آنها را خارج از دین دانسته در پی قتل آنها می باشند. در نتیجه ما با جنگ بی سر و صدائی سروکار داریم که رسماً اعلام نشده ولی با این وجود منطقه جنگی آن پس از عراق، سوریه و به شکل یدکی لبنان، و بی آن که بحرین را فراموش کرده باشیم که از ژوئن 2012 عربستان سعودی ضمیمه سازی آن را به خاک خود تدارک دیده است.

محور تأملات دیگر : ترکیه، با این وجود دشمن سنتی فارس، اگر چه برای مدتی همان گونه که از قرارداد سه جانبه با تهران و برازیلیا به تاریخ ژوئیه 2012 گمان می رفت که به همسایه شیعه مذهب خود نزدیک شده است، معاهده مرتبط به غنی سازی و ساخت و پرداخت مواد اتمی ضروری برای برنامه هسته ای ایران در خارج از مرزها، و با تأسف برای وزارت امور خارجه که شاهد ظهور غیرقابل پیشبینی بازیگران جهان چند قطبی بود، خیلی زود تحولات به نظم اولیه و جهان «تک قطبی» بازگشت. [به ضمیمه شماره 1 مراجعه کنید].

به همین منوال، آنکارا _ با بدخلقی _ در رابطه با هم پیمان استراتژیک خود، اسرائیل از سر ناسازگاری درآمد، و طی «بحران کشتی بشردوستانه» برای غزه که ناگهان نیروی دریائی اسرائیل آن را متوقف کرد (31 می 2010)، ولی این حادثه ای گذرا و ناچیز بود. عنصر دائمی در واقع چیز دیگری است : ترکیه ستون شرقی سازمان پیمان آتلانتیک شمالی و قدرت تعیین کننده بخش جنوب و شرق اروپا هست و خواهد بود. همانگونه که در مورد تونس دیدیم که چگونه آنکارا جنبش رنسانس یعنی حزب اسلامی النهضه را برای کسب قدرت همراهی کرد _ برای اینکه نگوییم نقش پدرخوانده را به عهده گرفت _ با آگاهی به این امر که در پشت پرده از حمایت واشنگتن برخوردار بود و تشویق می شد. باید دانست که ترکیه ادامه دهنده سیاست واشنگتن در سواحل دریای مدیترانه است و علی رغم اختلافات مختصر و کاملاً محدود با اسرائیل که به شکل ماهرانه ای در صحنه کارگردانی شده و برای تغذیه فانتسم های بلند پروازانه نئو-عثمانی به خدمت گرفته می شود، یعنی امید واهی به بازگشت خلیفه به عنوان ضامن وحدت جامعه مؤمنین.



ایران_دین سالار نیز باید تخریب شود، نه به این علت که نظام دولتی آن دین سالار است، زیرا مگر نه این است که خود ایالات متحده آمریکا _ به نوعی _ دین سالار پارلمانی بوده و با افتخار بر سر لوحهٔ بت مورد پرستش، بر خدایگان دلار شعار «ما به خدا اعتقاد داریم» (5) حک کرده است؟

اسرائیل نیز به همین گونه، آیا دین سالار نیست، به این دلیل بارز که تورات، کتاب مقدس عبری در جایگاه قانون اساسی بوده و یکی از مراجع الهام بخش قانون مدنی اسرائیل است، یعنی کشوری که تنها کشیش یهودی واجد صلاحیت قانونی برای اعلام طلاق می باشد. از سوی دیگر، ایران انقلابی، ولی «دموکراتیک» آیا دائماً به شکل انتخابات پارلمانی عمل نمی کند؟

با این وجود همانگونه که پیش از این گفتیم، ایران باید تخریب شود زیرا بخودی خود در تقاطع قدرت های بزرگ واقع شده که برای در اختیار گرفتن منابع انرژی فسیلی یا دست کم تضمین نظارت خود بر آن در تضاد با یکدیگرند. از بخت بد، ایران به عنوان تولید کنندهٔ نفت، دومین ذخیرهٔ گاز جهان را نیز در اختیار دارد، یعنی همان انرژی که برای تضمین عبور از نفت به انرژی های آینده فراخوانده شده است (مثل باطری با سوخت یا شبکهٔ توربوم که هند خود را برای استفاده از آن آماده می کند). ساده بودن حمل گاز پس از تبدیل آن به مایع مطمئناً از این پس با پایان رسیدن ذخائر هیدروکربور جایگزین خواهد شد و ضامن تداوم منابع خواهد بود. این جایگزینی وقتی تحقق خواهد یافت که عرضهٔ تولید نفت از درخواست فزاینده و بالا روندهٔ کشورهای نوظهور به سطح نازلتری برسد. و شاید که از هم اکنون به این پیچش تاریخی رسیده باشیم.

ما از روی احساسات حرف نمی زنیم، از «دموکراسی»، حقوق بشر و وضعیت زنان، و تمام شیوه های بیانی که تنها می تواند از طریق کلمات برای ایجاد فضائی مه آلود کاربرد داشته باشد، احساسات خوب و نیت پارسایانه حرف نمی زنیم، زیرا واقعیات جغرافیای سیاسی خیلی بی پیرایه تر از چنین بذل توجهاتی است. یعنی گفتار رسانه ای که به شکل طنز آمیزی چشم انداز جامعه شناختی جوامع اسلامی را به شکل عام و جامعهٔ ایرانی را به شکل خاص با رنگ لعاب دیگری ترسیم می کند. از دید اروپا، مسلمانان غالباً متحجر بنظر می رسند، در حالی که واقعیت چیزی دیگری است و به ویژه کمتر با چنین قالب ها و پیشداوری هائی که در غرب رایج می باشد، تطابق پیدا می کند.

در نتیجه، در این جمهوری اسلامی که غالباً مورد نکوهش قرار می گیرد، زنان جوان به همان اندازه مدرن بنظر می رسند که همکلاس هایشان در شهرهای بزرگ ترکیه. بیمارستانها به چشم تمسخر به شعارهای انسان دوستانه نگاه می کنند، زیرا اعضای پیمان آتلانتیک هستند که به وسیلهٔ پهپادهای قاتل (6) بمباران می کنند _ و غالباً در اشکال کور روی اهداف اشتباه (که بعداً آن را خسارت جانبی نامیدند که خیلی خونبار بنظر نرسد و محکمه پسند باشد) _ و همین خاطیان به اصطلاح بی تقصیر هستند که وقتی قاچاقچیان مواد مخدر پس از محاکمه در دادگاه رسمی به اعدام محکوم می شوند خشمشان بجوش می آید _ یعنی فروشندگان سمی که موجب مرگ تعداد بیشماری از جوانان اروپائی و باز هم تعداد بیشتری از جوانان روسیه می شود : هر ساله بین 30 تا 100000 نفر. حکمی که بربریت تلقی می شود (چونکه از سوی دادگاه های جمهوری اسلامی صادر شده)، با این وجود در اکثر ایالات آمریکا (33 روی 50 ایالت) همین نوع احکام صادر می شود و رایج است. حقیقت این است که ناتو به ویژه از دیدگاه مقامات روسیه به قاچاق مواد مخدر شهرت دارد. ناتو بین

افغانستان و اروپا با عبور از سرزمین فدراسیون روسیه و کشورهای بالکان، کوزوو، به ویژه در مناطقی که بزرگترین پایگاه های نظامی آمریکا مستقر شده، پایگاه بوندستیل، در خارج از مرزهای ایالات متحده به قاچاق مواد مخدر اشتغال دارد. 5 آوریل 2012، الکساندر گروچکو، معاون وزیر امور خارجه روسیه، کشورش را به عنوان آماج جنگ تجاوزکارانه توسط قاچاقچیان مواد مخدر دانست، و رسماً حمل هروئین از خاک روسیه را برای ناتو (پیمان آتلانتیک شمالی) ممنوع اعلام داشت.

اگر تمام دلایلی که در بالا برشمردیم _ طمع به منابع ایران، ارتقاء جمهوری اسلامی به عنوان قدرت در منطقه _ به عنوان دلایلی که برای توجیه سرنگون سازی رژیم ایران - راه تعویض رژیم _ و اگر چنین سیاستی با شکست مواجه شود، به گزینش های سنگین دیگر، و تخریب روشمندان زبریناهای نظامی، صنعتی و دولتی ایران می انجامد، با این حساب که دلیل نهائی موضوع دیگری است. دلیل نهائی اما، در نخستین گام، به ساز و کار بازی بزرگی باز می گردد که در قفقاز، روی بلندی های ایران و در دره های هندوکش برای تسلط بر «ریملاند» (7)، به عبارت دیگر برای تسلط _ مسدود ساختن/تسلط بر فضای قاره اروپا-آسیا (یا اورآسیا) توسط قدرت های دریا سالار (تالاسوکراتیک) و تاجر انگلیس و آمریکا، ایالات متحده، روسیه و چین را در تضاد با یکدیگر قرار می دهد. این ساخت و ساز فراسوی تضاد قدرت های دریائی علیه قدرت های قاره ای، در نظام جهانی قابل بررسی می باشد، یعنی در حوزه اقتصاد جهانی، بخش جغرافیای سیاسی شمال آتلانتیک، ایالات متحده/اروپا در مقابل اورآسیا روسیه/چین قرار می گیرد!

ایران، و به عبارت دیگر مردم ایران، در این ساعتی که در حال نوشتن می باشیم به شکل جزئی خارج از نظام جهانی به سر می برد _ در حاشیه واقع شده _، یعنی در حاشیه نظامی که توسط اقتصاد جزم اندیشانه اولترا لیبرالیسم آمریکائی اداره می شود، یعنی نئولیبرالیسمی که به سال 1962 در شیکاگو در فراسوی کتاب «سرمایه داری و آزادی» اثر اصلی برنده جایزه نوبل اقتصادی، میلتون فریدمن پا به عرصه وجود نهاد. میلتون فریدمن مبتکر اصلی برتری و حاکمیت «سرمایه داری وحشی» معاصر است، او در عین حال پدر ایدئولوژی «آنارکو-کاپیتالیسم» (آنارشیسم بازار) است که پسر خود او داوید فریدمن آن را گسترش داد، به نوعی معادل آن چه کارل مارکس نظریه پرداز روشن بین در «سرمایه» مطرح کرده است.

ایران تا حدود زیادی با این حوزه معرفت شناختی نئولیبرالیسم مخالف است. فراموش نکنیم که حقوق اسلامی بهره پولی را منع می کند _ حتی اگر به نوعی با شیطان بند و بستنی صورت بگیرد _ و مشخصاً سرمایه داری مدرن اساساً روی قرض و به ویژه قرض با بهره متغییر و ربا خواری بنیانگذاری شده است. علاوه بر این اضافه کنیم که ایران فکر بدی به ذهنش خطور کرد و می خواست «نفت خام» را با پول اروپا یورو یا طلا مبادله کند. پاسخ به چنین راهکاری به طول نیانجامید و محاصره نفتی روی فروش هیدروکربور ایرانی طی اول ژوئیه 2012 وارد مرحله اجرائی شد.

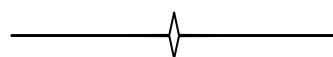
روشن است که قابل تحمل نبود که دولتی بتواند الگوی ناپسندی را باب روز سازد و از فرامین و قانونی که بازار دیکته کرده است تبعیت نکند، یعنی مقروض نشدن تا حد غیر قابل تحمل همانگونه که می دانیم دموکراسی غربی با حاکمیت اصل ارسطوئی «اموال عمومی» با کمال میل انجام می دهند، و چنین موردی به نظام الیگارشی انحصاری می انجامد که بخوبی می شناسیم، یعنی گروهی اندک که در مقابل جنایت سازماندهی شده در میدان های بورس توسط کارتل های مالی و مافیایها در تمام انواع و اقسام، یعنی آنهایی که سرنوشت باران و

آفتاب را رقم می زنند، و سازمان دهنده غارت ملت ها و باج گیری از مردم هستند و سیاره زمین را به بد بختی دچار کرده که به زودی در اثر گسترش صنایع سنگین به بیابان برهوت و بتون تبدیل خواهد شد، و اقیانوس ها نیز بیش از پیش به قاره هائی از زباله و زباله های پلاستیکی شباهت پیدا خواهد کرد که با جریان آب و بلهوسی های آب و هوائی به دور جهان به حرکت درمی آیند، همین گروه اندک هستند که «توده های» ناشناس را به حالت انفعال تنزل داده اند. مطمئناً جملاتی که در بالا نوشته شده می توانست در شرایط عادی و آرام اغراق آمیز بنظر رسد، ولی به شکل ناباورانه ای رسوائی های پی در پی که جهان مالی را متأثر ساخته _ بارکلیز، اچ اس بی سی، لیبور (لیبورگیت)، و غیره و غیره _ مشخصاً چشم اندازی را که ما ترسیم کردیم تأیید می کند(8).

بنابراین، «نظم نوین بین المللی» که ایران برای پیوستن به آن به شکل مصرانه ای دعوت شده است، قواعد بازی آن کاملاً از پیش توسط ایالات متحده تعریف شده و هدایت می شود. قواعد همواره جهت گیری یکسانی دارد، و عبارت است از متوقف ساختن دفاع، از جمله دفاع طبیعی و فرهنگی ملت ها برای هضم آنها در دیگ بزرگ جهانی گرا، و چنین امری پس از «عصبانی کردن آنها» به مفهومی که در تکیه کلام قدیمی فرانسوی شنیده می شود، یعنی پس از بی حس کردن و از زندگی تهی ساختن آنها، و باز هم یعنی پس از خنثی سازی آنها از دیدگاه جسمی و روحی و روانی.

چند روز پیش از حمله آمریکا، آیا صدام حسین در مقابل چشمان دیدبانان سازمان ملل متحد، تمام موشک های برد کوتاه خود را از بین نبرد تا حسن نیت خود را عملاً ثابت کند؟ اول مارس 2003، عراق زیر نظر جامعه بین الملل، مبنی بر توافقات خلع سلاح پس از شکست عراق طی 28 فوریه 1991، به تخریب موشک های ال-سمود 2 اقدام کرد که برد آن فراتر از 150 کیلومتر بود. بیست روز بعد، 20 مارس، انگلستان و آمریکا عملیات «آزادی عراق» را آغاز کردند، با نتایجی که می دانیم، دوازده سال زغال آخته برای آزاد شدگان از چنگ دیکتاتور اسبق بعثی.

به همین منوال، قذافی رهبر لیبی طی سال 2004 از برنامه هسته ای خود قطع نظر کرد و هم زمان درهای کشورش را به روی شرکت های آنگلو ساکسون گشود، و در سال 2007 پرستاران بلغارستانی را آزاد کرد _ به اتهام فانتزیست _ که طی هشت سال در خاک لیبی نگهداشته شده بودند. به تصور این که مورد عنایت های غرب قرار خواهد گرفت، ولی همین دوستان جدید او، آقایان کامرون و سرکوزی هستند که پوست او را تحت پوشش مأموریت «بشر دوستانه» با تیغ ناتو می کنند. تنها کسانی را که خلع سلاح نکرده اند، کره شمالی ها هستند که واشنگتن از تحریک نامحتاطانه آنها خود داری می کند، و به سادگی می توانیم بدانیم که چرا!



پس از ده سال پافشاری و سماجت برای به زانو درآوردن ایران، به روشنی می بینیم که هدف کاملاً از بین بردن حاکمیت کشوری است که دارای امکانات استقلال خود نیز می باشد، و نه صرفاً حذف یک نظام دین سالار ارتجاعی از نقشه زمان که چادر را برای زنان اجباری اعلام کرده است. موضوع اسلام چندان مطرح نیست زیرا با وجود ارتجاعی بودن آن، آمریکا و فرانسه و انگلیس به راحتی در مورد عربستان و قطر می پذیرند و چنین اسلامی برای غرب انرژی خوار مشکلی ایجاد نمی کند، ولی ثروت طبیعی _ گاز/نفت/مس _ به عنوان «ابزار قدرت» برای ایران است که قابل تحمل نیست. این موضوع را باید به این معنا درک کرد که چنین امکاناتی هدایت سیاست های مستقل و بر این اساس امکان گریز از برنامه ریزی های بازار جهانی و

دیپلماسی «چماق بزرگ» را فراهم می سازد که نقش آن به ستاد فرماندهی مرکزی ایالات متحده واگذار شده (به نقشه زیر مراجعه کنید).



از نظر دور نداریم که تجارت و نیروهای نظامی، یکی در امتداد و پیوند با دیگری بوده وهله ای از پیکره یک مفهوم یگانه را تشکیل می دهد.

در مورد مکان جغرافیائی نیز باید اضافه کنیم که ایران در چهار راه آسیای صغیر و آسیای مرکزی واقع شده و وضعیت جغرافیائی این کشور به شکلی است که در رابطه با جاده های استراتژیک، کانال های انرژی فسیلی از بستر دریای مازندران تا تنگه های دریائی نقش کلیدی دارد _ دریای عمان، خلیج فارس، مدیترانه شرقی، دریای سرخ با عبور از خلیج عقبه برای کنترل تدارکات چین از راه سین کیانگ، و در چشم انداز ساخت و ساز محاصره که توسط ابر قدرت آمریکای شمالی و هم پیمانان اروپائی اش استقرار یافته، و البته در چشم انداز تسلط بر فضای اورآسیا، «هارتلند» (قلب جهان) از دیدگاه مک-کیندر.

تنزل قابلیت های استقلال و حاکمیت جمهوری اسلامی ایران هدف نهائی را در چشم انداز ترسیم می کند. کوتاه کردن بال های این کشور و وارد ساختن آن در ساخت و سازی که مرکز آن مقدماً لندن و واشنگتن و سپس به شکل یدکی بروکسل و فرانکفورت خواهد بود. چنین فرآیندی البته مستقل از خصوصیت دین سالاری رژیم مطرح می باشد، و چنین موضوعی در رابطه با خصومت و سردی غرب با اسلام در ایران وجهه ثانوی دارد.

در اینجا باید روی همزیستی اولترا لیبرالیسم با اصولگرائی مذهبی، به ویژه با وهابیت تأکید کنیم. این همزیستی از دوران هاری سنت-جان بریدجر فیلیپی (9) آغاز شد، که طرف مذاکره کننده بریتانیا با ابن سعود در جده به سال 1927 بود. این جریان سرنوشت مشترک انگلیس _ و آمریکا و عربستان سعودی را _ پیش از قطر و کشف ذخیره نفتی عظیم آن _ مهر و موم کرد.

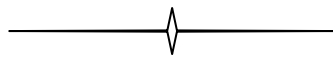
حال اگر به «خصومت» یادشده غرب بازگردیم، چنانکه خواهیم دید، از خواست سلطه جووانه یا طمع عادی برای «غارت» منابع طبیعی و انسانی ایران، یعنی از نظریاتی که مارکسیست ها به شکل صوری، به عنوان مناسبات بین مرکز و حاشیه (10) تعبیر می کنند، خیلی فراتر

می رود. پیوند دادن ایران، نه به «فضای حیاتی» یعنی گسترشی که در جنگ دوم جهانی مطرح بود، بلکه به منطقه نفوذی اقتصاد جهانی و منافع حیاتی برای تداوم حیات آمریکای جهانی و ابدی سازی آن به عنوان الگو، و الگوی همان جامعه ای که روی خاک سرزمین کنعان ایجاد کردند، سرزمین شیر و عسل، پس از سلب حق زندگی از سرخپوستان آمریکائی به عنوان مقدمه ای ضروری برای تحقق بخشیدن به «رؤیای آمریکائی».

با این وجود اشتباه خواهد بود اگر تصور کنیم که آمریکا به تنهایی برای سرنوشت جهان تصمیم می گیرد، حتی اگر در زمینه شیوه زندگی به سمت و سوی مصرف همواره بیشتر و دریدن هر چه بیشتر منابع نیل کند. سال 2010 و برای نخستین بار، مصرف انرژی چین ملی _ یک پنجم انرژی مصرف شده طی سال 2009 _ از ایالات متحده پیشی گرفت، ولی با جمعیتی پنج برابر بیشتر. مصرف انرژی در ایالات متحده، بر اساس پیشبینی های انجام گرفته بین 2008 تا 2035 باید 14 درصد افزایش یابد. بر این اساس ایالات متحده روزانه 22 میلیون بشکه طی سال 2035 مصرف خواهد کرد، در مقایسه با روزانه 19 میلیون بشکه طی سال 2008، با وجود کاهش انرژی های فسیلی که از این پس شامل 78 درصد می باشد، به جای 84 درصد، به دلیل گسترش انرژی های آلترناتیو.

در واقع، آمریکا، خودش یکی از زیر مجموعه ها و یکی از چرخ های دستگاه جهانی بوده و بر این اساس، خود آمریکا در عین حال زندانی خودش و ضروریات منطق رقابتی و تداوم حیات است. پیشرفت یا سقوط، با این وجود مانع نمی شود که این نظام در نبود تعادل دائمی به دلیل اتمام نهائی منابع، نوعی مسابقه برای تخریب متقابل را ضروری سازد. مبارزه ای بی امان که نبود تعادل جمعیتی و میزان رشد جمعیت به ضرر جهان غرب و به نفع آسیا و آفریقا بوده ولی از دیدگاه پیشرفت فنی و به ویژه تسلیحات نظامی آمریکا پیشی می گیرد. ولی باید پرسیم که این برتری نظامی تا چه مدت ادامه خواهد یافت؟

تنها از این دیدگاه، ایران چیزی بیشتر از یک مهره روی صفحه شطرنج نیست، ولی یک مهره تعیین کننده، و حتی یکی از مهره های مهم _ به دلیل وضعیت جغرافیائی اش روی نقشه جهان _ در استراتژی کلان انگلیس و آمریکا برای متوقف ساختن دو ابر قدرت قاره ای روسیه و چین، دو دولتی که در شورای امنیت سه بار قلتک اروپا و آتلانتیک روی جاده دمشق به تهران را متوقف کردند(آخرین وتوی مضاعف 19 ژوئیه 2012 در حالی صورت گرفت که درگیری های مسلحانه در کوچه بازارهای دمشق بیداد می کرد). به روشنی می بینیم که موضوع ایران دورادور از مسائل مرتبط به منابع انرژی کشور پا فراتر نهاده، و در پیوند با بازی تسلط در ابعاد جهانی قرار می گیرد. فراموش نکنیم که آن کسی که شیر گاز ایران را در اختیار داشته باشد، می تواند قوانین خود را اگر نه کاملاً ولی دست کم می تواند بر تمام آسیا تحمیل کند.



در نتیجه، در مورد شیوه عمل، پیش یا پس از آغاز رسمی خصومتها، آن چیزی که مورد هدف قرار خواهد گرفت، خنثی سازی حداکثر توان هسته ای غیر نظامی ایران است. رفاه الکتریک مردم ایران و رشد اقتصادی آنها اهمیت زیادی برای استراتژیهای نظم نوین جهانی ندارد. مراکز فرماندهی نظامی و سیاسی با «حملة هوائی گردن زده می شود»، یعنی مشابه همان حمله عمومی که پیش از این علیه عراق طی 20 مارس 2003 انجام گرفت و منازل شخصیت های عراقی در جنوب بغداد را بمباران کردند. نیروهای آمریکائی، به محض این که وارد کارزار شدند، به بردن سر رژیم اقدام کردند، و صدام حسین و دو پسر او و برخی افرادی را که گمان می بردند به هیئت رهبران و بدنه رژیم تعلق دارند مورد پی گرد قرار دادند.

در واقع، جنگ علیه ایران از مدتی پیش آغاز شده است، البته بی آنکه سر و صدای زیادی در رسانه ها بپا کرده باشد، مانند قتل هدف گیری شده متخصصان علمی که در برنامه اتمی شرکت داشتند، یا حمله های «ویروسی» علیه شبکه های هدایت رایانه ای در مراکز اتمی به وسیله عناصر مختل کننده، مانند «فلام» یا «استاکس نت» که در چهارچوب همکاری های آمریکا و اسرائیل ساخته شده بود. جنگ پیش از «جنگ» شروع می شود و پس از پایان مخاصمات ادامه می یابد. 28 ژوئن 1981، در کوران بحران به گروگان گیری اعضای سفارت آمریکا، یک عملیات تروریستی علیه مرکز حزب جمهوری اسلامی صورت گرفت که آن را به سازمان مجاهدین خلق ایران نسبت دادند. سازمانی که بعداً به بازوی نظامی غرب در داخل ایران تبدیل شد. و 73 کشته برجای گذاشت. در سال های بعدی پس از سقوط بغداد و پایان خصومت ها در 1 می 2003، صدها نفر از متخصصان علمی درجه بالای عراقی را به قتل رساندند تا کشور شکست خورده در نبود نیروی بالقوه فکری و فنی قادر به بازسازی خود نباشد. در راستای مشابهی 12 نوامبر 2011، در یک پایگاه نظامی متعلق به سپاه پاسداران در نزدیکی تهران در اثر انفجار اسرار آمیزی تخریب شد و موجب مرگ سرتیپ تهرانی مقدم، آرشیتکت برنامه بالیستیک ایران و شانزده نفر از همکارانش شد. «حوادث» مبهم دیگری طی ده سال گذشته ای که ایران در محاصره به سر می برد روی داده است: در ماه دسامبر 2006، یک هواپیمای نظامی ایران با 39 سرنشین که 30 نفر از آنها از اعضای مرکز فرماندهی پاسداران انقلاب بودند، هنگام برخاست از باند فرودگاه دچار سانحه می شود. ژوئن 2011، پنج نفر از مهندسان و متخصصان روس که در مرکز اتمی بوشهر کار می کردند در یک سانحه توپولوف 134 از بین رفتند. در مجموع پانزده سانحه هوایی موجب مرگ تقریباً هزار نفر شد. این زنجیره حوادث سپاه را باید با توجه به سفارشات که روز 26 اکتبر 2011 در کنگره آمریکا توسط دو کارشناس در چشم انداز طرح قتل رؤسای انقلاب اسلامی مطرح شده بود نگاه کنیم. چندین طرح قتل که متخصصان علمی ایران را هدف گرفته بود در این چند سال گذشته به اجرا گذاشته شد. داریوش رضائی، طی ژوئیه 2011 توسط یک موتور سوار کشته شد، 29 نوامبر به سوی دو متخصص اتمی ایران وقتی که سوار بر اتوموبیل های خود بودند تعدادی نارنجک پرتاب شد، ژانویه 2010 یک متخصص علمی که در طرح برنامه هسته ای شرکت داشت، به نام مسعود علی محمدی در اثر انفجار یک موتورسیکلت دام گذاری شده تکه پاره شد(11).

تمام این موارد و شیوه های مشابه می تواند به عنوان آغاز جنگ پیش از جنگ تلقی شود، ولی همواره با یک هدف مشخص: بازگشت دادن ایران به دوران ماقبل مدرن پس از ایجاد یک دولت «بی گناه»، مناسب، دموکراتیک - حتی اگر تا مغز استخوانش بزهکار باشد، مانند گروه ریاست جمهوری افغان آقای کرزای - و به این معنا که کاملاً از سیاست واشنگتن تبعیت کند.

نشان بازشناسی «دموکراتیک» به شکل کاملاً تنگاتنگ متناسب خواهد بود با میزان فرمانبرداری از رهنمودها، انتظارات و خواست های وزارت امور خارجه ایالات متحده. بر این اساس، دولتی دموکراتیک خواهد بود که ارزش های دموکراتیک آمریکا را بپذیرد و به خواست دولت آمریکا پاسخ آری بگوید. در صورت عدم فرمانبرداری، توهم پردازی برای حق حاکمیت و تعیین سرنوشت، عموماً برای شورشیان گران تمام خواهد شد. پرداخت جریمه، خلع سلاح، مذاکره الزاماً نجات بخش نخواهد بود، اقدامات قضایی برای نزدیک شدن به غرب نمونه جالب توجهی بنظر می رسد که مانع فروپاشی سازمان یافته لیبی توسط لندن، پاریس، دوحه و واشنگتن نشد.

در اینجا باید مشخصاً یادآور شویم که سیاست های جاری توسط رهبران آمریکائی - خلاف آنچه می توانیم درباره آن متصور شویم - از همقطارانیشان در اروپا، روسیه یا چین خیلی

مستقل تر نیست، به این مفهوم که تنها به خواست خودشان تصمیم نمی گیرند و یا بر اساس خواست آنهایی که به مثابه گروه های فشار، شرکت های نفتی، صنایع نظامی، چند ملیتی های شیمی، بذر فروشان که در «پشت پرده» دسیسه چینی می کنند. در واقع، این خطوط سیاسی عملاً به نیازها و منافع و خواست های بازیگران اقتصادی، مالی و سیاسی پاسخ می گویند، ولی در نهایت امر در سیستمی شرکت دارند که بر اساس منطق خاص خود تحول یافته و مجموعه ای پیچیده از زیر مجموعه های به هم پیوسته را در برمی گیرد که در رابطه کنشی_واکنشی متقابل با یکدیگر هستند.

بر این اساس، امنیت دولت اسرائیل، حفظ برتری آن در منطقه، تداوم انحصار قدرت اتمی، بینش آخر زمانی _ که اقلیت قابل توجهی بدان باور دارند _ در بطن سه دین سالار حقیقتاً تقلبی، دین سالاران آمریکائی یهودی-مسیحی، اسرائیل نجات بخش (بهشت روی زمین) و ایران شیعه که در انتظار ظهور مهدی به سر می برد _ در محاسبات پیشبینی کننده استراتژیک و به همین گونه در انتخاب رویکرد جغرافیای سیاسی دخالت دارد. این ساخت و ساز مطمئناً به ضرر ثبات منطقه تمام می شود. ولی چنین امری نمی تواند به عنوان هدف غائی مطرح باشد، و نه حتی توسعه یا ساخت دولت یا اقتصاد قابل زیست، زیرا به این علت که کامیابی تجارت و صنعت در منطقه ای که در بی ثباتی به سر می برد بیشتر خواهد بود، و می توانیم نتیجه بگیریم که در راستان چنین منطقی، مطمئناً مناطق ویران شده حاصلخیزتر بنظر می رسد.

در نتیجه باید بدانیم که آیا بازسازی به سهم خود یک بازار نیست؟ سال 1991، بازسازی زیربنای نفتی کویت به عنوان «غنیمت جنگی» به عنوان اولویت در رأس فعالیت شرکت های آمریکائی و به شکل جانبی برای هم پیمانانش مطرح گردید. فرانسه فریب خورده، تنها خورده نان جمع کرد. «غنیمت جنگی» به اجرای طرح بازسازی اقتصاد آمریکای شمالی که در آن دوران ورشکسته بود یاری رساند - به ویژه از دوران بحران نفت طی سالهای 1973 تا 1979. برای آنهایی که فراموش کرده اند باید یادآور شویم که «تخریب» یکی از عناصر و خصوصیات الاله «رشد» است: تولید مقدماتی مستلزم تخریب است. بر این اساس، جنگ ها دوران های _ به مفهوم هگلی _ سیر اقتصادی هستند. جنگ یک عنصر ضروری، و حتی حیاتی برای بقای سیستم است. ژرژ باتای، «راز و رمزمدار» خداناباور، وقتی در سال 1949 کتاب «قسمت لعنت شده» را منتشر کرد، چیز دیگری بجز این نمی گفت!

پی خواهیم برد که واپسین اغتشاشها که همانا جنگ باشد _ به واقع _ یکی از شیوه های اداره امور بوده و دارای جایگاه طبیعی و عادی خود در نظام جهانی کنونی می باشد، و یکی از مواردی است که به عناصر درون بودی بحران در مفضل ایجاد بازار متحد جهانی و جذب دولت های حاکم به درون خود، تحت فرمان امپراتوری و یکتا قانون آن، تعلق داشته و چنین روندی را همراهی می کند. پس از درهم شکستن رایج ساختارها و چهارچوب های فدراتیو درونی، زیرا دولت-ملت ها جملگی _ (به استثناء جهان نوین که روی موزائیک جوامع مختلف بنا شده و ساکنان آن هیچ رابطه ارگانیکی بجز تقسیم درآمدهای حاصل از «پیشرفت» با یکدیگر ندارند) _ فدراسیون های ملت هائی هستند که از دیدگاه تاریخی حل شده اند و یا به شکل مشارکتی در سرنوشت مشترکی سهیم می باشند.

روشن است که ملت های شرقی که طی قرنهای شکل یافته اند، در برخی موارد در مقابل جذبه های فریبنده و مصرفی غرب مقاومت می کنند، به مفهوم ایدئولوژی عادت مصرفی که به شکل اسفباری به فتیسم کالائی منتج می گردد. از هرج و مرج به نظم (12) (یا نظم پس

از هرج و مرج) جایگزین راهکار قدیمی «تفرقه بیانداز حکومت کن» شد. در این جا یعنی حکومت کردن از طریق و بر اساس هرج و مرج، شعار تبادری که به شکل کارآمدی جایگزین «تفرقه بیانداز حکومت کن» یعنی راهکار قدیمی شد.

برای این که کمی دورتر برویم، اعضای الیگارشی انگلیس و آمریکا به عنوان بازیگران اصلی و بانیان صنایع و سرمایه گذاران، عالی رتبه گان سواره نظام امور مالی جهان _ به همان گونه که رقیبانشان در قاره های دیگر، سرانجام به خدمت _ و حتی در انقیاد _ منطقی درآمدند که راه اندازی کرده بودند و بخوبی از سرمایه گذاری هایشان سود بردند. منطقی که در واپسین مرحله به نقطه ای رسید که به عنوان قانون خدشه ناپذیر فیزیکی _ و بر اساس اصلی که می گوید هر شیء _ جاندار و بی جان _ همواره چیز دیگری بوده و حتی چیزی بیشتر از حاصل جمع عناصر تشکیل دهنده _ به عمال تعیین کننده در رفتار و تصمیمات آنها تبدیل می شود.

اگر عناصر تشیکل دهنده، در اینجا بازیگران و تصمیم گیرنده های اقتصادی، مالی، صنعتی باشند، «تمام مجموعه»، تمامیت متشکل کننده، سیستمی است که انسان هائی که آن را تشکیل داده و بازنمائی می کنند، در نهایت امر تابع آن هستند.

ولی چنین موضوعی به هیچ عنوان از جمله امور محتوم نوین و مسئولیت زدائی نیست. وجدان آگاه به روشنی می داند که این سیستم به شکلی که هست بشریت را به سوی نابودی سوق می دهد _ تخریب برنامه ریزی و کارگزاری شده با ایجاد جنگی که علیه سوریه و ایران اعلام کرده اند _ باید تغییر تمایلات را به شکل معکوس ممکن سازد. یا در غیر این صورت اگر بشریت هوشیاری و خرد لازم را برای بازسازی الگوی کنونی در خود نیابد، شاید پیش از آنکه در جستجوی اندیشه دیگری و بینشی متفاوت از جهان و به کار بستن راهکار دیگری برای امور اقتصادی و اجتماعی بیاید، راهی جز تخریب حتمی متقابل اقتصادی، مالی یا نظامی نداشته باشد!

بر این اساس، به دلیل فرمول تجربی که : جمع چیزها همواره بیشتر و یا چیز دیگری از حاصل جمع اجزاء می باشد، اختلافات بین ایران و غرب نیز نهایتاً نمی تواند نه به حاصل جمع انتقاداتی که علیه ایران و ایرانیان (علیه پارس و پارسیان) مطرح شده تنزل یابد، و نه به تقابل کشورگشائی رقیبان، و نه حتی به دلیل بارزتری به بازی قدرتهایی که کمابیش به دلیل مجموعه ای از شرایط در صحنه حضور دارند.

از این دیدگاه، وضعیت جمهوری اسلامی ایران به عنوان [هدف] مراکز فرماندهی انگلیس و - اسرائیل - و آمریکا و هم پیمان آنها در ناتو، چندان مطلوب بنظر نمی رسد و موجب تأملاتی چند خواهد بود. به ویژه در شرایطی که هیچ نشانه ای مبنی بر این که رهبران ایرانی از استقلال خود در زمینه انرژی حاصله از شکستن اتم قطع نظر کنند دیده نمی شود، یعنی بلند پروازی که قطعاً خلاف سیر تحولی سیستم خواهد بود که پیوسته به انتخاب ژئواستراتژیک آمریکا بستگی داشته است.

در اینجا به موضوع ایران هسته ای بازمی گردیم : موضوع هسته ای به خودی خود مشکلی به حساب نمی آید. زیرا علی رغم سخنرانی نتانیاهو در تریبون سازمان ملل متحد به تاریخ 28 سپتامبر 2012، به شکلی که آژانس های بزرگ اطلاعاتی غرب زیر لب زمزمه می کنند، تهدید اتمی ایران در واقع افسانه ساده ای بیش نیست. به گزارش نیویورک تایمز، 8 سپتامبر 2012، 16 آژانس اطلاعاتی متعلق به (تخمین اطلاعات ملی) تأیید کرده اند که ایران بمب اتمی در

اختیار ندارد، در نتیجه به همین علت فرماندهی مرکز فرماندهی ارتش، ژنرال دامپسی «مشارکت ایالات متحده با حمله احتمالی اسرائیل را نفی می کند»!

تسلط ایران بر اتم در نهایت به استقلال اقتصادی و در عین حال سیاسی برای این کشور می انجامد. خطر در اینجا نهفته است. ایران در این چشم انداز ریگی در کفش نظام خواهد بود که باید فوراً آن را بیرون کشید. ایران مانعی است که باید دیر یا زود از سر راه برداشته شود، مگر این که امداد غیبی نازل شود، و یا حادثه ای بی بدیل روند این جریان و داده های کنونی را قاطعانه متحول سازد. آزمایش دو موشک قاره پیمای بولاوا و توپول با کلاهک خوشه ای توسط روسیه به تاریخ 7 ژوئن 2012 بر فراز خاورمیانه، از ارمنستان تا اسرائیل، شاید برای مدت کوتاهی «شاهین های» واشینگتن، ریاض، دوحه، لندن و ت آویو را از تب و تاب بازداشته باشد... ولی(12)؟

عرصه اقتدار ستاد فرماندهی مرکزی ایالات متحده



ستاد فرماندهی مرکزی ایالات متحده آمریکا یا «سنت کام» یکی از دهها ستاد فرماندهی مرکزی است که از 1 ژانویه 1983 به وزارت امور خارجه ایالات متحده وابسته شد. ستاد فرماندهی مرکزی از نیروی گسترش سریع منشأ می گیرد که طی سال 1977 توسط رئیس جمهور جیمی کارتر ایجاد شد، ولی اعلام وجود آن در اول اکتبر 1979 و در متن حوادث انقلاب ایران رسماً اعلام گردید و از این تاریخ تا امروز بین دو دولت تنش به شکل فزاینده حاکم بوده است.

پی نوشت :

2) مترجم : بر اساس پرونده ای در یوتوب، اسرائیل بین 200 تا 400 موشک اتمی پیشرفته و به روز شده توسط فن آوری های اولترا مدرن _ بمب نوترونی، بمب هیدروژنی قادر به تخریب استحکامات زیر زمینی، موشک های هدایت شده با قدرت تخریب در سطح شهرهای

بزرگ _ در اختیار دارد. اسرائیل با نقض منشور منع گسترش سلاح اتمی، بمب اتمی در اختیار دارد و این بمب اتمی نیز از طریق مناسبات جاسوسی توسط فرانسه (چهارمین جمهوری) به اسرائیل داده شده (در اطراف 1956 - 1958 که شارل دوگل نیز هنگام بازگشتش به قدرت نتوانست مانع چنین جریانی شود). در اساس این طرح دو سیاستمدار فرانسوی (خائن به کشورشان و خود فروخته به اسرائیل) دیده می شوند : موريس بورگس-مونوری وزیر دفاع و گی موله رئیس شورا. و باید دانست که چنین طرحی برای انتقال سلاح اتمی اسرائیل بدون کسب توافق مجلس انجام گرفت. (مراجعه شور به لینک زیر در یوتوب)

<http://www.youtube.com/watch?v=Ha0FbY25pg8>

3) بر اساس «طرح مورگنتو» : 1944، آلمان می بایستی ویران شود و از هر گونه صنعتی محروم شود و مجبور باشد به دوران ماقبل صنعتی و اقتصاد کشاورزی باز گردد. 10 می 1945، رئیس جمهور ترومن قرارداد اشغال را امضا کرد و طی دو سال آن را به کار بست. به نیروهای اشغالگر آمریکائی دستور داده بودند که «هیچ اقدامی برای باز سازی اقتصادی آلمان انجام ندهید». نخست وزیر بریتانیا چرچیل و رئیس جمهور روزولت در این مورد طی ملاقاتی در شهر کبک پرونده ای سری با توافق یکدیگر برای روستا نشین سازی آلمان تنظیم کرده بودند، سیاستی که نتایج آن کشور شکست خورده را به گرسنگی و تقلیل جمعیتش محکوم کرده بود. جنگ سرد ضروریات خاص خود را تحمیل کرد و باز سازی آلمان آغاز شد. در مورد نظریه معاصر «هرج و مرج سازنده» _ استفاده جغرافیای سیاسی با برداشت انحرافی از «تخریب سازنده» که جوزف شومپتر اقتصاد دان اتریشی از آن دفاع می کرد _ توسط مایکل لدین مدیر روزنامه نئو کنسرواتور «مجله ملی» در فردای سقوط دو برج چنین نوشت : «ما تنها کشور واقعاً انقلابی در جهان هستیم، به همان شکلی که طی بیش از دو قرن نشان دادیم. [ما ثبات نمی خواهیم]. تخریب خلاقانه در طبیعت ثانوی ما موج می زند»

(Cf. « Creative destruction.How to wage a revolutionary war », In : National review Online, 20/9/2001.

باز هم می توانیم به میکائل لدین مراجعه کنیم

The War Against terror Masters : Why It Happened.Where We Are Now.How We'll Win, New York, 2002)

یعنی موضوعی که وزیر امور خارجه کاندولیزا رایس نیز دائماً مطرح می کرد و برای ایجاد دموکراسی در دولت های عرب که طعمه استبداد عهد قدیم بود روی «هرج و مرج سازنده» قسم می خورد. مایکل لدین یکی از مشاوران امور بین المللی نزد کارل روو، مشاور مخفی تا سال 2007 دوران ریاست جمهوری جرج دابلیو بوش، و در عین حال «کرسی آزادی» در بطن اتاق فکری «آمریکن اینترپرایز انتستیتو» را نیز در اختیار داشت و در کنار ریچارد پیرل کار می کرد. همکار قدیمی سرویس های اطلاعاتی آمریکا، اسرائیل و ایتالیا، نام او ضمیمه پرونده عملیات تروریستی در بولون (در ایتالیا) به سال 1980 است که به مرگ 85 نفر انجامید، و در شرایطی که «استراتژی تنش» فراخوانده شده بود و در آن دوران می کوشیدند تا جلوی حزب کمونیست ایتالیا را سد کنند. در نتیجه، نظریه «هرج و مرج سازنده» تازگی ندارد از یک طرح به دیگری، طرح تجزیه ملت عراق به سه بخش قومی-اعتقادی که پنهان نیز نشده بود زیر پوشش طرح خاورمیانه بزرگ به اجرا گذاشته شد - نتایج اشغال نیز تشابهات چشمگیری را با

طرح مورگنتو نشان می دهد که به محض آتش بس و تسلیم بی قید و شرط طرف شکست خورده به شکل جزئی به اجرا گذاشته شد.

4) Jürgen Elsässer

5) In God we trust

6) در ژوئن 2009، نیروی هوایی ایالات متحده رسماً 195 فروند پهپاد «پرداتور/ریپر» در اختیار داشت، و نیروی زمینی به سهم خود مدل مرگبارتری به نام «ریپر» (متجاوز)، «اسکای واریور» (پرداتور ب) را در خدمت داشت. آخرین نسخهٔ پرداتور «آوانجر» از دسامبر 2011 عملیاتی شد: به طول سیزده و نیم متر، با عرض 22 متر، این پهپاد می تواند 720 کیلومتر در ساعت و در ارتفاع 20000 متری پرواز کند و 20 ساعت استقلال دارد. این هواپیما می تواند 1300 کیلوگرم مهمات حمل کند (موشکهای هیل فایر، جی بی یو 24 پاوی 3، جی بی یو 31، و جی بی یو 38 جی دی آ ام). از سال 2007، پرواز ربات ها خلبان را در مراکز مختلف آریزونا، تگزاس، داکوتا و کالیفرنیا شمالی استخدام کرد. این خلبانان برای هدایت پهپاد از طریق ماهواره به خدمت گرفته شدند. این ماشیناسیون ماهواره ای- جنگ هوایی ربات-پایه در عملیات عراق، افغانستان، پاکستان و سومالی و ایران شرکت داشته است. ایران یکی از این هواپیما را به سال 2011 سرنگون کرد. در خود ایالات متحده 30000 پهپاد برای حراست داخلی به خدمت گرفته شده است.

7) Rimland

ریملاند، مفهومی است که توسط نیکلا اسپیکمن شاگرد جغرافیای سیاسی شناس انگلیسی مک_کیندر، مطرح شد. به معنای پل قاره ای یا راه ابریشم نوین، یعنی نوار میانجی که از مدیترانه شرقی تا خلیج بنگال را بر می گیرد و منزوی ساختن توده آسیایی قاره را ممکن می سازد (مفهومی که خیلی مورد توجه و علاقه مشاور رؤسای جمهور آمریکا کارتر و اوباما، زیبگنیو برژینسکی بود). فرمول «چه کسی اروپای شرقی را در دست دارد، قلب جهان (هارتلند) را در دست دارد، چه کسی بر قلب جهان تسلط دارد بر جزیره جهانی تسلط دارد، چه کسی بر جزیره جهان تسلط می یابد بر جهان تسلط می یابد» را به جان مک_کیندر نسبت داده اند، که پی نوشتی است بر شعار دریانورد مشهور والتر ریلیگ: «چه کسی دریا را در اختیار دارد تجارت جهانی را در اختیار دارد، چه کسی تجارت را در اختیار دارد ثروت جهان را در اختیار خود دارد». بر این اساس، نیکلا اسپیکمن آمریکائی نظریه «ریملاند» را گسترش می دهد: «چه کسی بر ریملاند تسلط دارد، بر اوراسیا حکومت خواهد کرد، چه کسی بر اوراسیا حکومت می کند سرنوشت جهان را رقم می زند».

8) مراجعه شود به، لوران ژوفرن در نوول ابسرواتور 18 ژوئیه 2012: «امور مالی یعنی دزدی... اگر بزهکاری مالی نه یک امر غیر عادی در جهان، بلکه یکی از عناصر تشکیل دهنده آن باشد؟»

9) Harry St. John Bridger Philby (

10) «مرکز» به عنوان شهر-الگوی «مرکز تجاير لندن»، رحم بارور است که نئو سرمایه داری سوداگر مجازی در سال های هفتاد از آن به دنیا آمد - به انضمام اعمار آن که در خط اول نیویورک، شیکاگو، فرانکفورت را می بینیم. «حاشیه» دولت های دست نشانده ای هستند که بدنه امپراتوری را تشکیل می دهد، و در فراسوی آن مناطقی که به دلایل اقتصادی می تواند

ضمیمه شود. مدل تحلیلی سال 1902 به قلم نظریه پرداز بزرگ آلمانی در زمینه نظام سرمایه داری، ورنر سومبارت مطرح گردید. چنین بینشی به سال 1968 توسط مارکسیست مصری سمیر امین در کتاب «مبادله غیر قانونی» بازبینی و دوباره مطرح گردید، و سپس توسط والرشتاين به سال 1974 در مقدمه ای بر سیستم جهانی مورد بررسی مجدد قرار گرفت.

اصطلاح یونانی (9Ordo ab chaos)

(10NIE(National Intelligence Estimates)

11) **مترجم:** مصاحبه با مجید جمالی فشی دقایقی قبل از اعدام. تروریستی که دکتر علی محمدی را به قتل رساند.

<http://www.youtube.com/watch?v=rgM2kEBXbU8>

12) هواپیمای شناسائی ترکیه اف 4 فانوم که روز 23 ژوئن 2012 بر فراز آبهای مرزی سوریه سرنگون شد، در عین حال آزمونی بود برای تشخیص انسجام اتحاد روسیه و سوریه (مأمور تیربار ضد هوایی احتمالاً یک روس بوده است). واکنش بسیار فرصت طلبانه و محتاطانه آنکارا پاسخی بجز پاسخ دیپلماتیک تدارک ندید، در حالی که حادثه می توانست به عنوان بهانه جنگ به کار برده شود، ولی این موضوع را باید به عنوان درخواست وزارت امور خارجه آمریکا تلقی کنیم. جنگ علنی گران تمام می شود، و همه می دانند که از کجا آغاز می شود ولی هرگز نمی توانند بدانند کجا و چه وقتی و چگونه به پایان خواهد رسید.

ایران باید نابود شود

از دیدگاه منطقی، ایران باید نابود شود، علی رغم خطر غیر قابل کنترل جنگ، و گسترش آن به منطقه و حتی در سطح جهانی. احتمالی که برخی بیانیه های رسمی روسیه بدان اشاره کرده است (یا چین، کمی دورتر به این موضوع خواهیم پرداخت)، ابرقدرتی که در این سالهای گذشته، در مورد لغزش هائی که در خاورمیانه می تواند روی دهد، یعنی منطقه ای که از شصت سال پیش به این سو طعمه بی ثباتی دائمی و بحران بوده، به کرات اعلام خطر کرده است. بحرانی که در این دو دهه گذشته به شکل فزاینده به تنش واقعی بین شرق و غرب دامن زده و یادآور دوران جنگ سرد است. تنش که در متن بحران سوریه به بن بست خونبار و موضع گیری سخت آهنگ بین طرفین انجامیده است.

با توجه به تهدیدات تکراری در مورد حمله یکجانبه نیروی هوایی اسرائیل علیه مراکز هسته ای ایران _ یا موشکهای کروز [دریا - پایه] از طریق زیر دریائی های تهاجمی که توسط آلمان به رهبری صدر اعظم مرکل به اسرائیل تحویل داده شده است _ بسیاری از ناظران آگاه بی تردید پیشبینی کرده اند که حریق جنگ در ماه های آینده شعله ور خواهد شد. البته حقیقت

این است که اعلام جنگ زودآیند تازگی نداشته ولی با پافشاری در تکرار آی گرگ، آی گرگ، گرگ سرانجام پوزه اش را نشان خواهد داد. اینطور نیست؟

ایران در وهله نخست باید نابود شود نه به این علت که یک دولت شیعه مذهب است، بلکه به این علت که «دین سالار ملی گرا» بر آن حکومت می کند، در حالی که ضرورتاً باید به صف جهانیان پیوندد. باید دانست که این اسلام نیست که هدف گرفته شده، بلکه **دولت-ملت** به عنوان الگو و بینشی مد نظر می باشد که دموکراسی جهانی، _ مشارکتی _ و _ مرکز گریز _ از سال 1945 جنگ بی امانی را علیه آن اعلام کرده است.

ملت، در واقع از جنگ دوم جهانی به این سو متهم است به تمام ناملاپمات، و پیش از همه به جنگ آفرینی. بر این اساس علی رغم آنچه هیلاری کلینتون اخیراً گفت «طی دوپست و سی و شش سال که از بنیانگذاری ایالات متحده می گذرد، در همه جا از دموکراسی دفاع کرده است»، باید مشخص کنیم که این دموکراسی به بهای تقریباً 160 جنگ فرامرزی تا پیش از 1940 تحقق یافته که غالباً جنگهای مداخله جویانه، و به هدف ضمیمه سازی و یا برای گسترش بوده است.

علاوه بر این خصوصیت انقلابی _ ملی _ اسلامی و راز و رمز مدار ایران است که باید «به شکل عادی تحول یابد».

آنچه به عنوان فوریت ضروری و اجتناب ناپذیر در رأس برنامه سیاسی غرب _ ایالات متحده/اسرائیل/اتحادیه اروپا _ به ثبت رسیده، فراهم ساختن ورود ایران به صفوف دموکراسی لیبرال است.

ایران خواهی نخواهی فراخوانده شده تا در دیگ بزرگ جوامع از هم گسیخته حل شود. فضای مبادلات آزاد _ مانند آنچه در ساخت و ساز اتحادیه اروپا غالب بود _ یعنی تقسیم جامعه (برای این که نگوئیم «اتمی سازی فردگرا»)، تقسیمات حداکثر برای بازارها، به هدف ایجاد امکان برای تعدد حرکات و بازیگران اقتصادی : اقلیت های قومی، مذهبی و جنسی، زنان، حتی تقسیمان سنی و تعدد آن به شکلی که از این پس کودکان دو ساله هدف تبلیغات تجاری قرار گرفته اند، و آغاز تعلیم و تربیت از سنین پائین تر. تقسیمات تا جایی که ممکن است و تا جایی که حفاظ های اخلاقی _ به مفهوم عناصر خدشه ناپذیر رسوم سنتی _ مانع نمی شود.

به عبارت دیگر تقسیم بندی هائی که بدون آن پیوستن کامل کشورها به بازار یگانه یا «یگانه شده» در بطن «نظام جهانی» (13) ممکن نخواهد بود.

[سیستم جهان] ساخته شده پیرامون چند مرکز عصبی با ماهواره هایش، یعنی میدین بزرگ بورس. سجده گاه های مالی مانند مرکز تجاری لندن، جزیره مانهاتان، فراكفورت یا بورس مواد اولیه در شیکاگو یعنی مکانی که سرنوشت مواد غذایی مردم جهان، به ویژه مردم جهان سوم در بازی امواج جریان سوداگرانه جنون آسا رقم می خورد، و بر این اساس تحت تأثیر لرزش های دائمی و بی ثباتی دامنه دار بازار می باشد.

تحرك به عنوان شاخص اساسی در اقتصاد مالی و بازدهی بالا که مستلزم انعطاف پذیری و تحرك تولید و گردش دائمی و فزاینده آن می باشد، به معنا و مترادف تغییر مکان و باز سازی بوده که تنها جوامع پسا_صنعتی را (خلاف آنچه می گویند) با «طرح های اجتماعی» شان به عنوان متغییری در تنظیمات متأثر نمی سازد.

نظام اقتصادی که به شکل گسترده از عامل انسانی روگردان است، نظام سوداگری که طبیعتاً از بی ثباتی سازی از پیش تدارک دیده شده در بازار تغذیه می کند، و گاهی هرج و مرج مساعد در بازی سقوط و صعود، با عرضه عمومی خرید جنون آسا، در هم آمیختگی پر جنب و جوش سرمایه گذاری و سرمایه های مفید و ضروری برای ایجاد اختلاف سطح ارزش مناسب موجب تحقق بخشیدن به ارزش اضافی می گردد. به این معنا که موتور اقتصادی با تمایل آنی و افسارگسیخته برای غارت منابع طبیعی به هدف غائی برای [تخریب وسیع مصرف گرا] به حرکت در می آید، این همان فرآیندی است که آن را «رشد» می نامند.

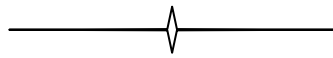
این قلب واکنشگر اقتصادی است که شکاف هسته ای حاصل از آن خارج از کنترل بوده و می توانید به نتایج ویرانگری بیانجامد. خیلی ها در باره این موضوع حرف می زنند. به درستی، و بی آن که الزاماً نورویتیک فاجعه باور و یا دچار افسردگی باشند. پس از چرنوبیل مالی 14 سپتامبر 2008، و بزودی فوکوشیما اقتصاد جهانی با فروپاشی یورو و فروپاشی اتحادیه اروپا، که می تواند احتمالاً با تنزل قدرت آمریکا شمالی همراه باشد. در این مرحله، تنها یک جنگ عظیم می تواند ثبات این نظام رو به زوال را نجات دهد که در حال حاضر شاهد به پایان رسیدن منابع محرک خود می باشد.

ایران باید تخریب شود، برای نجات غرب، ولی باز هم از این بیشتر _ برای طرحی توهم آمیز؟ _ برای به کامیابی رساندن نظامی که غرب در اواخر قرن بیستم ساماندهی کرد، یعنی در دورانی که موفق شد تا خود را از موانع اخلاقی بنیانگذاری شده و تکیه داده شده به متافیزیک والاگرا که غالباً دارای ساختاری الهی شناسانه بود رها سازد. اگر نقض ارزش ها بسیار رایج بوده، همه به قانون بازی آگاه بودند و تلاش می کردند _ دست کم با ظاهر نمائی _ در سازشکاری های اجتماعی و به عبارت دیگر تلاش می کردند تا نظم اخلاقی خودشان را سر پا نگهدارند. امروز، پس از «متارکه معرفت شناختی» مهم در پایان سالهای 1960، متارکه بین سرمایه داری ملی و فلسفه اخلاق از نوع گیزو(14) _ به شکلی که ورنر سومبارت و ماکس وبر مورد بررسی قرار داده اند _ وقتی که لوئی فیلیپ (پادشاه فرانسه 1830-1848) شعار می داد «ثروتمند شوید»، ولی از دیدگاه او موضوع این نبود که از طریق سوداگری و ورشکستگی پیاده نظام بورس ثروتمند شوند، بلکه «از طریق کار، پس انداز و درستکاری».

اختلال روشن است که با اختلال در متافیزیک آغاز می شود : «اگر خدا وجود ندارد، پس همه چیز مجاز است» (15). زیرا سرانجام یک روز باید پذیرفت که این نظام برای واقعیت یگانه دو چهره متفاوت از خود نشان می دهد، به عبارت دیگر روی شن های روان دروغ و در «جهان آزاد»، روی سراب الگوی دموکراتیک که روی «بازنمائی - نمایش» پارلمانی بنیانگذاری شده است. یعنی الگویی که در واقع انحرافی بوده و از مسیر اصلی اش خارج شده و حتی آلوده به سازوکاری گشته است که مشخصاً هدفش تداوم بخشیدن به انحصارات ذیفغ و رانت خواری می باشد. تمام این ساز و کار به سلب حق رأی مردم و حق مداخله آنها در تصمیم گیری می انجامد، این نوع دموکراتور (16) در واقع چهره حقیقی دموکراسی توقیف شده است.

حال اگر به موضوع خودمان بازگردیم، خداناباوری وحشیانه جوامع اشتراکی پس از انقلاب 1917 بر اساس «ماتریالیسم دیالکتیک» به عنوان علم اجتماعی کذب(17)، پیش از آخرین همذات خود با خصوصیات دولت گریز و تمرکز زدا، متعددالشکل و به همان اندازه مصنوعی که امروز در شکل ماتریالیسم پیروزمندانه در سرمایه داری افسارگسیخته تبلور یافته : بی خدا و

بی ارباب، ولی با توده عظیمی از بردگان، ابتدا آنهایی که با بهره متغییر در نظام رباخوار وام گرفتند.



در واقع همه چیز طی گذشت زمان و در دراز مدت روی می دهد (روی داده است). و دراز مدتی که در سطح دوران مدرن باید روی شتاب حوادث کنونی نیز حساب کند. میزان سطح زمانی ثابت نیست و شتاب رویدادها در برخی شرایط تاریخی در عبور از تنگه ها و تنگناهای تاریخی به شکل سر سام آوری شدت می یابد. در روزگار ما، یک دهه شاید معادل یک یا دو قرن در اعصار گذشته باشد و میزان سرعت بی وقفه در حال افزایش است. ژرژ دومزیل زبان‌شناس تاریخی و اسطوره شناس بزرگ فرانسوی چند سال پیش از درگذشتش در سال 1986 نوشته بود که «سقوط امپراتوری رم چهار قرن به طول انجامید، برای ما تنها 40 سال تمام شد». بهتر از این نمی توانیم زمان حاضر را خلاصه کنیم: متارکه ویرانگرانه عظیم با جهان سنتی، تحول در آداب و رسوم و شیوه زندگی، هرج و مرج سازماندهی شده، پیدایش فنون تحول یابنده در زندگی روز مره، مانند ارتباطات از راه دور توسط ماهواره، هوش مصنوعی، موزائیک شبکه های فردی یک قاره در رابطه با قاره دیگر و تحول در جهان مجازی و تشکل تخیلات جمعی بر سطح صفحه نمایشگر.

شتاب در تاریخ بشریت _ تجزیه آشکار و ترکیب اتفاقی _ که بهانه ایدئولوژیک «برخورد تمدن ها» را تشکیل می دهد، یعنی نظریه ای که با انتشار کتاب ساموئل هانتینگتون آمریکایی در سال 1996 رایج شد و در چشم انداز عرصه جغرافیای سیاسی موجب تمدید صف آرائی های متعدد در روبروئی با جهان اسلام گردید. با این وجود عامل مذهبی _ به عنوان علت اصلی در ایدئولوژی شوک در برخورد تمدنها _ در آزمون نظریه دچار ریزش می شود. زیرا، ریاض و دوحه، پایتخت های اصولگرایان وهابیت، در خاورمیانه در پیوند تنگاتنگ با سرنوشت آمریکای پاکدین می باشد، و همین امر به روشنی نشان می دهد که مدرنیته و سنت قویاً می توانند در همزیستی به سر برند، به ویژه در زمینه تجارت هیدروکربور، تجارت اسلحه، «کریگشپیل» (بازی جنگ به زبان آلمانی) و جنگ جایگاه ممتازی را نزد طرفین احراز می کند.

از دیدگاه واشینگتن، مقاومت جوامع سنتی که اندک اندک طی قرن بیستم به دولت ملت تبدیل شد، با توجه به ساختار کهن چنین جوامعی برای گشایش کامل و بی قید و شرط تجارت بین المللی و دسترسی آزاد برای عاملان و سرمایه گذاران جهت بهره برداری خردمندانه _ و اکنون به شکل دراز مدت _ از عناصر بالقوه جغرافیائی و منابع طبیعی و انسانی، که این و یا آن منطقه برای منافع اقتصادی یا جغرافیای سیاسی عرضه می کند، به مانع تبدیل شد.

در چنین چشم اندازی، حتی مفهوم «ملت» نیز در رابطه با مبادلات آزاد تجاری در تضاد قرار می گیرد، یعنی مناسباتی که بخاطر آن باید در و پنجره ها برجیده شود. سیاست توپخانه _ (که در گذشته توسط دریادار متیو کالبریت پری علیه توکیو در ژوئیه 1853 به اجرا گذاشته شد، تهدید با پرداخت هزینه که یک سال بعد به تاریخ 31 مارس 1854 به عهد نامه کاناگوا انجامید و بر اساس مفاد آن به کشتی های بازرگانی آمریکا اجازه داده شد تا برای تدارکات در بنادر ژاپنی لنگر بیاندازند) _ دوباره راه اندازی شد و از این پس ب 52 و پهبادهای تهاجمی مرگبار هستند که انتقال و انتشار اندیشه های نیک را به عهده گرفته اند. روشن است که مسائل

بازرگانی به شکل آشکار و ساده لوحانه جلوی صحنه نشان داده نمی شود، ولی ملاحظات بشردوستانه، آزادی زنان، حق خودمختاری برای اقلیت های قومی و مذهبی در اشکال فرصت طلبانه جایگزین شده و البته تمام این سیاست در مفاهیم «وظیفه کمک رسانی بشر دوستانه» و «حق مداخله» تعریف و خلاصه می شود.

سرانجام، نظریه ای که رویارویی اجتناب ناپذیر بین فرهنگ ها و گروه های مذهبی را مطرح می سازد _ مسیحیت غربی، ارتدکس اسلاو، اسلام، کنفوسیانیسم، و غیره. _ به عنوان پیش فرض بدیهی اولیه، در واقع در پی قانونیت بخشیدن به تمام جنگ هائی است که انگیزه واقعی آن در خارج از هر گونه ایده آلیسم بوده و از پیش برنامه ریزی و هدایت شده است: یعنی جنگ هائی که انگیزه آن به اهداف نازلتر در زمینه های جغرافیای اقتصادی، جغرافیای منابع انرژی و سرانجام جغرافیای سیاسی باز می گردد.

ناسازگاری التیام ناپذیر تمدن ها، یعنی نظریه ای که بی گمان نه یک تقدیر مطلق بوده و نه دارای پایه و اساس و حقیقت علمی می باشد، و علاوه بر این در رابطه با چنین نظریه ای ممکن نیست بتوانیم بپذیریم که موضوع به تمدن هائی مرتبط می باشد که گوئی به انحراف کشیده شده و اکنون باید به راه راست هدایت شوند، تنها به این علت که به نظم جامعه مصرفی بی حد و مرز احترام نگذاشته و با کسب مال و اموال فناپذیر، یعنی اشیاء قابل تعویض و دور انداختنی به عنوان اوج شکوفائی زندگی مخالفت کرده اند! نه، شوکی که به شکل اغراق آمیزی شوک تمدن ها نامیده اند، جنگ های به وقوع پیوسته و جنگ هائی که در تدارک آن هستند _ از دیدگاه ما _ در تعلق الگوی جامعه ای است که طبیعتاً خواهان کشورگشائی بوده و به عبارت دیگر طبیعتاً امپریالیسم و زیاده خواه است.

سرانجام می توانیم بگوییم که، با الگوی آدمخواری در سطح سیاره، منابع، ملت ها و انسانها روبرو هستیم. البته، «نظام» بدون انسان هائی که با آن انطباق داشته باشند، و آن را ارتقاء داده و به خدمت بگیرند نمی تواند وجود داشته باشد، و باز هم البته باید بگوییم که در برخی مواقع با دقت و تلاش بسیار زیاد، و در برخی موارد به شکل شگرفی در فقدان رویکرد اخلاقی، می توانیم به چهره های نمادینه ریاکار این نظریه مثل بوش- بلر در انجام عملکردهایشان بیاندیشیم _ که انگلستان مردمی او را «بلیر» (18) می نامد که معنای آن به شکل تحت الفظی فرد «دروغگو» است _ راه اندازان جنگ علیه افغانستان و عراق بر اساس بهانه های دروغ...مانند «سلاح های کشتار جمعی» و یا اسطوره القاعده.

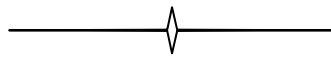
ولی این نظام به طور مشخص، فراسوی خوب و بد واقع شده و بر اساس طبیعت ذاتی اش فاقد اخلاق است. باید دانست که این نظام در روند پر قدرتی که راه اندازی کرده، برای شکل دادن افراد در قالب های «مطلوب» و کشاندن آنها در پی خود زمینه را هموار می سازد. در چنین نظامی افراد از اندیشیدن معاف هستند و جائی برای تردید در حقانیت نظام وجود ندارد، و البته فرمانبرداربهایشان موجب ارتقاء و پاداش آنها خواهد شد. می توانیم بگوئیم که در مرحله ای خاص نظام به شکل مستقل به حیات خود ادامه می دهد و هیچ ابتکار عملی برای افراد باقی نمی گذارد، البته بجز یک حاشیه کوچک برای آنهایی که انزوای خودشان را ترجیح می دهند، بین [حاشیه نشینی، شکست، مخالفت های بی سرنوشت و بی آن که چشم انداز وسیعی داشته باشند]، و [حصارهای سازشکاری و لختی (اینرسی) غول آسای سیستمیک].

و چنین امری همان کارکرد اجتماعی است که از دوران شکارگری عهد قدیم، تهاجمات و جوامع غیر ساکن که هنوز با دنیای دهقانی و کشت بیگانه بودند به ارث رسیده است.

سرمایه ها، به این علت که هیچ چیزی ابدی نیست، بر اساس خواستی که حداکثر بازدهی اقتصادی را هدف گرفته، آیا به ملخ هائی شباهت ندارند که پس از جویدن مزرعه، با برجا گذاشتن زمین سوخته به افق های دیگر به پرواز درمی آیند؟

الگوی برش بی قاعده منابع طبیعی، قابلیت تولید فنی، در حدی است که می تواند ظرف چند نسل تمام ذخائر بیولوژیک و ژئولوژیک را که طی چهار صد میلیون نوع جاندار اولیه روی زمین به وجود آمده به پایان برسد. یادآوری می کنیم که ذغال، نفت و گاز طبیعی منابعی هستند که در دوره ذغالین (دوران پالئوزوئیک) تشکیل شده است، یعنی دویست میلیون سال پیش از پیدایش انسان خردمند (هومو ساپینس).

این الگوی اجتماعی در عین حال مخرب فرهنگ هائی است که تمدن آنها طی چهار یا پنج هزار گذشته شکل گرفته و با تجزیه فرهنگ های قدیمی جایگزینی بجز ترکیبات مجدد ناپایدار _ با از دست دادن تکیه گاه ها و جهت یابی _ در فیتیشیم کالائی، جهان مایوس کننده و مصرف فزاینده داروی های مسکن عصبی. چنین تحولاتی، با وجود چنین سطوح متفاوت فرهنگی بی گمان بی آن که مقاومتی صورت بگیرد ممکن نخواهد بود.



دولت-ملت، اگر چه در تمام عرصه های سیاسی و نظامی اخیر (اروپا، یوگوسلاوی، عراق) از هم گسیخته شده، ولی به عنوان الگو مقاومت می کند و مطمئناً آخرین حرفش را نگفته است. از این دیدگاه، ساختارهای دولتی ملت گرا که توسط دموکراسی بازار تخریب شده است خیلی از مرگ نهائی به دور بوده و مطمئناً در چهار چوب عناصر متعدد قومی- مذهبی که نظم نوین جهانی می خواهد بر گور دولت های شکست خورده (19) بر پا سازد، برای باززائی فراخوانده شده است.

فروپاشی جامعه توتالیتراکشی، دموکراسی مردمی شرق، در عین حال به ما آموخت که تقدس نمی تواند به شکل دائمی از عرصه سیاسی حذف گردد که یکی از عناصر تشکیل دهنده اساسی آن است: خداناباوری در جوامع مصرفی ناتوانی خود را در ایجاد اخلاق پایدار و معتبر نشان داده است. در مورد ماتریالیسم کتاب مقدس نیز به تحقق طرح آسمانی در توفیق مادی تنزل یافته که پایه و اساس اولترا لیبرالیسم انگلو-ساکسون را توجیه می کند و از مکتب الهی شناسی منشأ می گیرد که [شکار] را قانونیت می بخشد، خداوند آن فردی را که بتواند به هر وسیله ای غنیمتی را از آن خود نماید پاداش می دهد. در این مورد ما خوانندگان را به کتاب اعداد و کتاب یوشع در کتاب عهد قدیم مراجعه می دهیم.

بر اساس مشاهدات عینی، در سیل جریان های فعلی بر اساس منطق اجتناب ناپذیر به حرکت خود ادامه می دهند، و هیچ چیزی نمی تواند سیر ویرانگر جریان زمان را متوقف و یا مهار سازد. بی هیچ مانع طبیعی و انسانی از مسیر خود بیرون زده و به شکل سیل آسیا فراگیر می شود. به همین علت ایران، به عنوان مانع در مسیر سیل خروشان که از مدرنیته بیرون زده است، تخریب شده و از سر راه برداشته خواهد شد، مگر این که خود به خود دچار فروپاشی شود _ یا تسلیم شود: تسلیم سیاسی کامل _ تحت تأثیر انقلاب رهبران از بالا و یا تحت تأثیر فشار غیر قابل جلوگیری خیابان.

از سوی دیگر، با آگاهی به این امر که زایمان تاریخ در درد و رنج و خشونت تحقق می یابد، به روشنی می بینیم که دموکراسی با «فورسپس» (20) در کشورهای «بهار عرب»، در تونس، مصر، لیبی یا یمن _ (بی آن که آنهائی را که نفسشان را در سینه حبس کرده و منتظر نوبت خود نشسته اند، مانند بحرین، الجزائر، و آنهائی که مانند عراق با استفاده از نیروی نظامی «آزاد» شده اند را به حساب بیاوریم) _ هیچ دلیلی ندارند که فکر کنند که این روند تغییر خواهد کرد و در عرصه سیستمیک مداخلات برای زیر علامت سؤال بردن عوامل دائمی و ثابت جغرافیای سیاسی از پیش تعیین شده توقفی به وقوع خواهد پیوست. یعنی سیاست جغرافیای سیاسی که در پهنه نقشه جغرافیائی و در مناسبات بین المللی تعیین کننده انقلاب جهانی کنونی بوده و از سال 1945 با اعمال زور به پیش می رود. یعنی تحولی جهانفراگیر طی جریان طولانی مدت که تداوم و اعتبار آن، به عنوان نظریه و بازنمائی ساخت و ساز سیستم جهانی، هرگز طی نیم قرن گذشته نفی نشده است.

در نتیجه بر اساس منطق انکار ناپذیری، رویدادهائی که شاهد انکشاف آن هستیم ، تکرار خواهد شد. و این امر تا زمانی ادامه خواهد یافت که چنین منطق رویداد آسائی بر حسب تنزل قوا یا بر اساس واقعه ای مصیبت بار دچار انقراض گردد و سرنوشت جغرافیای سیاسی کاملاً بر محور دیگری ساماندهی شود. علاوه بر این باید دانست که شکست ها و عقب نشینی های آمریکا در این شش دهه گذشت _ علی رغم شکست دردناک در ویتنام یا ورشکستگی در عراق _ موجب بی اعتباری چنین نظریه ای نخواهد بود. شکست بسیار در نبردها برای پیروزی بیشتر در جنگ. با این وجود «شکست» پر حاصل در تمام زمینه ها، به ویژه در زمینه فنی که بین ایالات متحده و مابقی جهان فاصله ایجاد کرده، سرانجام منطبق است بر تحولات عناصر تشکیل دهنده قدرت(21).

13) نظریه «نظام جهانی» (یا سیستم _ جهان) در تداوم نظریه «اقتصاد جهانی» مطرحی می گردد که فرناند برودل تاریخ شناس توضیح داده است. اقتصاد دان مارکسیست مصری سمیر امین این نظریه را گسترش داده و تحول نیافتگی جهان سوم را حاصل جایگاه آن در نظم نوین اقتصاد بین المللی می داند. «سیستم هائی» که در این جا مطرح می باشد به عنوان «سازمان های محرکی تعریف می شود که عناصر متنوعی در پیوند کنشی و واکنشی با یکدیگر قرار داده، و نقطه اشتراک راهبردی آن منطق مستقل رشد است». نوید هائی به مثابه انتخاب اجتماعی یا تصمیم سیاسی به آبخاری از نتایج می انجامد. چنین دینامیسمی، وقتی کارگزاری شود، در برخی موارد می تواند با تغییر در تعادل ساختار، جریان تاریخ را تغییر دهد. برخی اوقات، یک نظریه ساده، به محض این که راه اندازی می شود، و توسط توده ها مقبولیت عام می یابد، یعنی وقتی در بینشی نفوذ کند که بر رابطه انسان و جهان و جامعه حاکم تأثیر بگذارد، روند خاص خود را می پیماید و بر اساس منطق خاص خود تحول می یابد. آکسی دو توکوویل با ذکاوت تمام مشاهده کرده بود که تحولات بزرگ اجتماعی پسا انقلابی (با خصلت دموکراتیک) به دلیل ریشه کن شدن انسان ها تحقق یافته، نتیجه مالیات ارضی و حذف قانون اولویت فرزند اول در حق ارث که به قطعه قطعه شدن خدشه ناپذیر زمین و همزمان به تخریب قدرت ارثی از طریق زمین انجامید. یک تغییر ساده قانون قضائی در مورد ارث یا انتقال مالکیت کافی خواهد بود تا هزار سال تاریخ کنار گذاشته شود و بنیاد جهان بر پایه دیگری قرار گیرد. اگر به تعریف «تعادل نظام» که فردیناند دو سوسور در کتاب «مقدمه ای بر زبان شناسی عمومی» عرضه کرده است مراجعه کنیم که در سال 1916 منتشر شد، او می گوید : زبان سیستمی است که تمام اجزاء آن در پیوند با یکدیگرند و ارزش یکی حاصل حضور همزمان دیگر اجزاء می باشد. در مجموع عناصر یکی به دیگری مرتبط بوده و یک کل سازمان یافته را تشکیل می دهد.

(14Guizot

François Pierre Guillaume Guizot

1787_ 1874 تاریخ شناس و سیاستمدار فرانسوی ، عضو آکادمی فرانسه 1836-1874

15) داستایوفسکی، برادران کارامازوف. در کتاب 11، فصل 4، میتیا (دیمیتری) چنین می گوید : «اگر خدا وجود نداشته باشد چه باید کرد، اگر راکتین حق داشته باشد که مدعی شود که بشریت این نظریه را اختراع کرده است؟ در این صورت انسان پادشاه روی زمین و جهان خواهد بود. بسیار خوب! فقط، چگونه بی خدا می تواند پارسا باشد؟ من از خودم می پرسم. [...] پارسائی چیست؟ به من جواب بده آکسی. من مثل چینی ها به پارسائی فکر نمی کنم، آیا یک چیز کاملاً نسبی است؟ هست یا نیست؟ یا این که نسبی است؟ پرسش پیچیده ای بنظر می رسد. [...] پس همه چیز مجاز است؟». در مورد فرانسوا گیزو، گفتاری که به او نسبت داده شده برای داستایوفسکی نیز معتبر است، بیانیه 1 مارس 1843 در مجلس نمایندگان به شکل مختصر می گوید : «زمانی بود [...] که فتح حقوق اجتماعی و سیاسی مشغولیت بزرگ ملی بنظر می رسید، [...] این فتح تحقق یافت، حال به امور دیگر بپردازیم. شما نیز می خواهید به سهم خودتان پیش بروید و آنچه را که نیاکانتان قادر به انجام آن نبودند تجربه کنید [...] از این پس از این حقوق استفاده کنید [...] نهادهایتان را استحکام ببخشید،

آگاه شوید، ثروتمند شوید، شرایط مادی و معنوی کشورمان فرانسه را بهبود بخشید : این است نوآوری های حقیقی».

واژه ترکیبی نوین از دمکراسی و دیکتاتوری. 16) Démocrature.

17) **مترجم** : روشن است که مترجم مطالب نویسنده را ترجمه می کند و اگر چه در برخی موارد با جهان بینی خود مترجم در تضاد باشد. در نتیجه من به نظریات ارائه شده در متن را ترجمه کرده ام. و شاید که انتقاد بیشتر به برداشت های مغلطه آمیز از ماتریالیسم دیالکتیک مرتبط باشد تا خود ماتریالیسم دیالکتیک. در هر صورت تجربه اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی یک تجربه شکست خورده است. ولی چنین موضوعی تنها به یک تجربه تاریخی باز می گردد نه چیزی بیشتر.

18) Bliar

19) فدراسیون یوگوسلاوی تجزیه شد و با از دست دادن مونتنگرو، کوزوو، گهواره تاریخی اش را از دست داد. می دانیم که تقسیم عراق بین اهل سنت و شیعیان، که در مورد کردستان انجام گرفته، برنامه ریزی شده، به همین گونه در مورد سودان که سرنوشت آن از پیش رقم خورده و به شمال و جنوب تقسیم شده است. چنین طرح هائی برای لبنان و سوریه نیز وجود دارد، با این وجود باید دانست که تقسیم بندی هائی که بر اساس شاخص قومی و اقلیت های قومی، فرهنگی و مذهبی طرح ریزی می شود به تجزیه بی انتها می انجامد. تنها الگویی که آزمون خود را پس داده، در تحلیل نهائی، مذاکره اختیاری پیرامون خط مرزی بر اساس موانع جغرافیائی فیزیک یا منافع کاملاً سیاسی است.

20) فورسپس، نوعی گیره فلزی که به جعبه ابزار زایمان تعلق دارد.

21) ویتنام بی گمان از دیدگاه نظامی یک شکست تمام عیار بود، ولی به نظریه جغرافیای سیاسی ایالات متحده اجازه داد که به شکل معنی داری تحول یابد. عقب نشینی آمریکا از شبهه جزیره هندوچین موجب طرح نظریه جزائر شد _ یعنی نظریه ای که جهان را به شکل جزیره در نظر می گیرد، از طریق فضای دریائی و اقیانوس، و به مثابه گسترش نظریه معروف به محاصره که در اطراف 1919 توسط جان مکیندر انگلیسی مطرح شد و هدفش جلوگیری از گسترش توتالیتاریسم اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی بود. با منتقل کردن به قلب فضای دریائی و لنگر انداختن در پایگاه جزیره ای ریملانند(مراجعه شود به توضیح شماره 5 در بالا) نزد مکیندر و با عرضه ترکیب نوینی از نظریه محاصره و تعبیر آن به شکل تسلط بر دریا بر اساس نظریه آلفرد ماهان « سی پاور» (قدرت دریائی)، استراتژیهای آمریکائی دریافتند که فنون مدرن، از جمله برد میان قاره ای در زمینه توان ضربتی، کنترل مؤثر مناطق قاره ای را از طریق فضای دریائی_اقیانوسی ممکن می سازد. نمونه این استراتژی را در مورد افغانستان در سال 2001 و عراق در سال 2003 می بینیم که توسط بمب افکن های استراتژیک ب 52 مورد حمله قرار گرفتند که از پایگاه دیه گو گارسیا در اقیانوس هند در فاصله 5300 کیلومتری به پرواز درآمده بودند.

اینرسی سیستمیک

با طرح موضوع اینرسی سیستمیک با مفهومی اساسی روبرو هستیم که باید روی آن تأکید کنیم، با آگاهی به این امر که بررسی جوامع انسانی به زمینه ای از شناخت یعنی در زمینه فیزیک ماده قابل بررسی می باشد.

در مورد موضوع مرکزی ما در اینجا، یعنی اینرسی نظام جهانی، باید بگوییم که ساخت و ساز آن به شکلی تکوین یافته که خارج از وقوع یک مصیبت عظیم و فراگیر، هیچ موردی وجود ندارد که جهت گیری و طبیعت ساز و کار تحول یابنده آن را زیر علامت سؤال برد _ تغییر دهد. به این معنا که سیر تحولی آن بر اساس منطق اینرسی خاصی صورت می گیرد که رویکرد و جهت گیری آن خدشه ناپذیر و اجتناب ناپذیر است. در چنین وضعیتی، افراد بجز این که قایق خود را در امواج پر تلاطم به سوی ساحلی ناشناخته و یا بدتر از همه به سوی ساحل خیلی شناخته شده ای هدایت کنند، انتخاب دیگری نمی توانند داشته باشند. منطقی که از آن در اینجا یاد می کنیم تقریباً به شکل اجتناب ناپذیری به سوی رویارویی جدیدی بین شرق و غرب حرکت می کند، ولی این بار به شکل رویارویی مستقیم، و نه غیر مستقیم، و نه به شکلی که طی چهل و چهار سال جنگ سرد _ از 1947 تا 1991 _ دو جبهه جغرافیای سیاسی در صحنه نبرد در کشورهای جهان سوم با یکدیگر مصاد دادند، مثل ویتنام، آنگولا، افغانستان...

بر این اساس و در تداوم این نظریات، در وهله نخست باید دانست که نظام اقتصاد جهانی جزء جدائی ناپذیر انرژی (فسیلی یا هسته ای _ اورانیوم و توریوم) است، و چنین پیوندی یکی از سه یا چهار عنصر مقدماتی مهم در رابطه با منطق نظام سازمان دهنده روند جهانی می باشد که ما در این جا مورد بررسی قرار می دهیم .

این منطق سیستمیک (نظامند) که ما آن را «منطق اینرسی» نامیدیم (22) بر این اساس است که هیچ تصمیم انسانی نمی تواند مانع حرکت و نتایج نهائی آن شود. در این چشم انداز، سیستم دارای سه زیر مجموعه است : نخست اقتصادی که به شکل فوق العاده ای رقابتی بوده و روینای ایدئولوژیک آن نیز به عرصه معرفت شناختی الگوی سرمایه داری کلان محدود می شود، دومین زیر مجموعه جغرافیای انرژی، روینای موتور اقتصادی، و سرانجام سومین زیر مجموعه، قدرت طلبی، روینای حکومت یا تسلط یکجانبه تا پیدایش اقطاب قدرتهای نوین، به ویژه آسیائی. این سه زیر مجموعه که _ خارج از انتقادات و نفی _ تا کنون انسجام ساخت و ساز مناسبات بین المللی را تضمین کرده است، با ترکیب این سه زیر مجموعه «وحله تاریخی» یک مفهوم مشخص را تشکیل می دهد، واقعیتی یگانه که با سه شیوه مختلف تظاهر می کند.

مختصراً در اینجا خصوصیات و ایدئولوژی مرتبط به این سه زیر مجموعه را یادآور می شویم : جغرافیای اقتصادی، جغرافیای انرژی و قدرت طلبی به عنوان ساخت و سامان نظام جهانی به شکلی که می شناسیم و آن را خواهی نخواهی زندگی می کنیم.

همسوئی : از روبناهای اقتصاد تا پایان تاریخ

سال های 70 دال بر چرخشی در تاریخ سرمایه داری بود که با تحول در سرمایه داری مالی آغاز شد که به تدریج _ ولی با شتاب، به همین علت باید آن را تحول بدانیم _ طی چهار دهه بعدی خود را از هر گونه الزام قانونی آزاد کرد. چنین امری با به کار بستن نظریات «آنارکو-سرمایه داری» (آنارشی - سرمایه داری) که توسط مکتب شیکاگو توسعه یافت و پدر خوانده این نظریات نیز نوبل میلتن فریدمن است که در بالا به این موضوع اشاراتی داشتیم. آیا در اینجا نیازی هست که به تفسیر آزاد سازی بازار، آزاد سازی قیمت ها، آزادی سازی قوانین و نتایج آن پردازیم، زیرا در متن بحران عمومی «جهان مالی» رسانه های تخصصی یا عمومی به شکل گسترده به این موضوعات پرداخته اند.

این نظریه، و کارکردی که از آن به عنوان روبنای ایدئولوژیک و رویکرد عینی بازارهای بورسی حاصل می آید از هر گونه بند و الزام اخلاقی رها بوده و بر این اساس است که ثروت اندوزی به هدف غائی و مستقل تبدیل می شود. یعنی وضعیتی که موجب بروز مجموعه ای از نتایج و تأثیرات انحرافی گردید که بی گمان در نیت تصمیم گیرنده های سیاسی پیشبینی نشده بود _ کارتر، ریگان، تاچر، کلینتون، بوش، بلر _ که تنها خواهان به کار اندازی ماشین اقتصادی بودند. ولی در عمل تأثیراتی در بر داشت، و متارکه معرفت شناختی بنیادی به استقلال سرمایه داری مالی و متارکه با سرمایه داری که متأثر از اخلاق پروتستانیسم بود انجامید _ یا آنچه از آن در آداب و سنن و حقوق هنوز باقی مانده بود و ماکس وبر نیز در عصر خود آن را تحت اشکال نظریه پرداختی مطرح کرد(25). زیرا روشن است که جریان لیبرالیسم مالی دورادور در آغاز قرن نوزدهم گسترش یافت. بر این اساس «اخلاق پروتستانی» به تدریج نفوذ خود را از دست تا اینکه متارکه در سال های 70 در جهان سیاست به شکل قطعی صورت گرفت.

در اینجا، می توانیم به بررسی مناسبات بین وهله جغرافیای سیاسی و وهله تسلط پردازیم که نظام اولترالیبرال در کلیت عرصه اقتصادی در درون و در حاشیه مناطق تحت نفوذ گسترش می دهد.

جامعه شناس و الهی شناس مکتب آزادی، میشل شویان(28)، استاد دانشگاه کاتولیک در سائوپائولو، در رساله اش تحت عنوان «انحراف توتالیتار در لیبرالیسم» که به سال 1991 منتشر شد می نویسد «خشونت ساختاری» همذات و همجنس و جزء جدائی ناپذیر لیبرالیسم اقتصادی است. چنین تمایلی را در نظریات میلتن فریدمن _ لیبرالیست به ویژه در کتاب مشهور او «سرمایه داری و آزادی» (1962) به روشنی می بینیم که طی آن تحت پوشش مؤثر سازی خردگرایی در آزادی سیاسی به نفع آزادی اقتصادی، فریدمن به شکل اساسی در پی قانونیت بخشیدن به آزادی تمام و کمال دوایر تجاری است.

و بجای اینکه داده های واقعیت کلی را خارج از هر گونه پیش داوری و پیش شرط ایدئولوژیک ترسیم کند، به سوی حذف آزادی های بنیادی نیل می کند، زیرا برای آن که جهان سوداگران از آزادی بهره مند شوند، می بایستی مردم را تحت سلطه کشانده و بی ثباتی را به عنوان جزء جدائی ناپذیر نظام به آنها تحمیل کند. بازسازی، تغییر مکان سرمایه ها، حذف صنایع، بیکاری، جنگ برای گسترش نفوذ و تسخیر مناطق.

به همین علت ایران باید تخریب شود.

وقتی اقتصاد جانشین سیاست می شود، پیامد آن فروپاشی دولت خواهد بود _ زیرا تنها نیروی موتور پیش برنده، جهان اقتصاد است _ و چنین تحولی است که به عنوان نظریه «پایان تاریخ» مطرح می گردد. حذف روبناهای دولتی به نفع تصمیم گیرنده های اقتصادی و مالی که از سوی دیگر همسوئی جالب توجهی با نتایج نظریه مارکسیستی را نشان می دهد که به شکل مشابهی، در چشم انداز هگلی به پایان تاریخ و به مرگ دولت می انجامد. برای اولترالیبرالیسم، فروپاشی دولت و حتی از بین رفتن آن یک شرط اجتناب ناپذیر است، به همان شکلی که در ماتریالیسم تاریخی مطرح شده، انحلال دولت هدف و نتیجه ای است که به شکل همگون و بر اساس منطقی ساختاری انعطاف ناپذیر مطرح می باشد(29).

سرانجام، ممکن است در کنار هم قرارداد این دو نظریه که در دو قطب مخالف یکدیگر واقع شده است اغراق آمیز و یا تحریک آمیز بنظر رسد... ولی با این وجود! ایدئولوژی های سوسیالیسم انقلابی و لیبرالیسم، در بینش یکسانی از انسان و جامعه ریشه دارد، بینشی کاملاً ضد سیاسی و متضاد در رابطه با انسان شناسی ارسطویی: یعنی «انسان گرگ انسان است» نزد توماس هابز به عنوان شاگرد افلاطون که «حیوان سیاسی» _ اجتماعی _ را نفی می کند.

بر اساس نظریه جنگ دائمی همه علیه همه است که سه قرن بعد ماتریالیسم دیالکتیک نظریه مبارزه طبقاتی را به عنوان موتور تاریخ مطرح می کند، سپس، به همین گونه، در فردای جنگ جهانی دوم با آغاز شکست ایدئولوژیک سوسیالیسم اصل موضوعه ای مطرح شد که بر اساس آن تشدید رقابت آزاد و اتحاد بازار به ارتقاء و تعالی دموکراسی و «پایان تاریخ» تحقق خواهد بخشید. چنین امری یک بار برای همیشه باید آزادی از قیومیت جهان سیاست را ممکن سازد، یعنی مرحله ای که «اولیگوپولیستیک»(فروشنندگان محدود در بازار با خریداران بسیار مانند بازار اتوموبیل یا کامپیوتر) در جهان مالی اندک اندک پس از 1974 به آن دست خواهد یافت.

برای این دو ایدئولوژی، آزادی انسان تحت تأثیر واقعیت اجتناب ناپذیر فرآیند تولیدی از یکسو و نیروی بازار از سوی دیگر است. سوسیالیسم انقلابی و سرمایه داری لیبرالی دو نظام مختلف را تشکیل می دهند که توده ها به شکل مشابهی تابع الیگارشی بوده که قدرت مالی و سیاسی را در اختیار دارند. سرمایه داری انحصاری دولت برای کمونیسم و سهام داران بی وطن برای کهکشان اولترا لیبرال.

در هر دو مورد، «پایان تاریخ» را به ما اعلام کرده اند، به علاوه، یک امتیاز دیگر، یعنی پایان استثمار انسان از انسان، یا ارتقاء دموکراسی جهانی که نتیجه و حاصل بازار آزاد خود گردان توسط «دست نامرئی» است.

دیدیم چگونه رؤیای سوسیالیست حفظ شد و سپس به شبهه جزیره گولگ انجامید و چگونه انحراف فکری که به آزادی کامل عاملان مالی انجامیده، یعنی از طریق فروپاشی بی سابقه اقتصادهای به هم پیوسته و جهانی شده که پیامدهای مصیبتبار آن را احتمالاً باید در آینده انتظار بکشیم.

با این وجود پیش از فروپاشی نهادهای مالی منتهن در سپتامبر 2008 و انهدام حباب رؤیای آمریکائی، به موازات یکدیگر قرار دادن دو الگو چندان روشن نبود، که البته از سوی دیگر، در چین کمونیست بخوبی در همزیستی به سر می برد، در نگاه اول در تضاد بنظر می رسند، ولی در واقع دو متغیر متضاد هستند، یکی نماینده گزینش متمرکز قدرت الیگارشی، و دیگری

تمرکز گریز، پراکنده، خودگردان در اشکال کلی مدیریت ظاهراً مشارکتی در امور عمومی و شرکت تجاری. ولی سرانجام، با همان نتایج: یعنی تمرکز بی بدیل ثروت و قدرت بین مشتری تصمیم گیرنده، خود سر-کراسی، میانجی گران و سوداگران.

بحران: فرصت مناسب یا

آغاز فروپاشی؟

اکنون، این پرسش مطرح می گردد که تا کجا بحران در تحولات عظیمی که در شرف تکوین است شرکت نخواهد داشت، که خروج از آن شکل مگا تمرکز اقتصادی قدرت مالی، سیاسی، صنعتی و غیره _ می تواند باشد _ خواهد بود _ که با ایجاد مدیریت بیش از پیش مجازی، غیر متمرکز و انتزاعی و اختناق گتر از دولت های کلاسیک تحقق می پذیرد. در این مورد، میلتن فریدمن، نظریه پرداز نظم نوین جهانی (30)، در مقدمه کتابش تحت عنوان «سرمایه داری و آزادی» می نویسد: «تنها بحران می تواند به ایجاد تحول بیانجامد. از دیدگاه من، کارکرد واقعی ما چنین است: جستجوی راه حل برای جانشین ساختن آن در سیاست های موجود و رسیدگی و حفظ آن تا جایی که آنچه از دیدگاه سیاسی ناممکن بنظر می رسد به سیاستی اجتناب ناپذیر تبدیل شود».

در این چشم انداز است که باید بحران مالی را نه به عنوان پدیده ای جزئی و یدکی، و نه حتی یک نتیجه تصادفی که حاصل انحراف مرتبط به آزادی بیش از حد بازار بوده تلقی کنیم که به سادگی می تواند احتمالاً بر اساس اتخاذ تصمیم سیاسی ترمیم گردد. البته چند دولت می تواند از پرداخت قرضهائی که غیر قانونی تلقی کرده امتناع کند (ایسلاند 2010، اکوادور 2007، پاراگوئه 2005، آرژانتین 2001) و بر این اساس اقتصاد خود را تقویت نماید. با این وجود باید اکیدا یادآوری کنیم که هیچ ابتکار عمل فردی نظام را زیر علامت سؤال نخواهد برد و در سیر تحولی آنرا متوقف نخواهد کرد.

در واقع بحران به عنوان کلیتی منسجم مطرح می باشد که صفت «سیستمیک» برای آن مناسبت پیدا می کند. انقباض قابل پیشبینی به عنوان جزء لاینفک خود نظام لیبرالیست است که حباب های آن بیش از پیش و به شکل دائمی تر و با شدت فزاینده تر منفجر می شود. سیستمی که داعیه ویرانگر آن عبارت است از معرفی خود به عنوان علم، در حالی که چیزی نیست بجز نماینده ایدئولوژیک برای قانونی جلوه دادن تصاحب ثروت ملت ها و بهره برداری جنون آسا از منابع طبیعی و انسانی به نفع مشتری انحصارات. یعنی واقعیتی که بیان آن در صلاحیت زبان محفلی و تهی از مفهوم چند مخالف جهانی سازی نیست، بلکه با مشاهدات مقدماتی و آمار انکار ناپذیر قابل درک می باشد: تقلیل ذخائر دریائی و ماهی گیری در سطح جهانی، یا تسریع روند ناپدید شدن جنگل های مناطق استوایی از آمازونی تا اندونزی _ با عبور از مالزی _ و اختلال در بادهای موسمی آسیا، خطر تغییرات آب و هوایی کره زمین، از انبوه واردی هستند که فوراً قابل درک می باشد.

بر این اساس، بحران پیغام آور تحول نظام یا بر عکس فروپاشی آن است؟ از سوی دیگر بحران مشابه آنچه در سالهای 80 روی داد، ولی به شکل نامرئی تر در پشت پرده آهنی در بخش غربی وقتی که علائم و نشانه های فروپاشی سوسیالیسم شوروی روی هم انباشت می شد. یعنی نظامی که در عین حال برای توجیه تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی در دستهای

قدرت مطلق پیرسالار و اقلیت برگزیده حزب کمونیست ابزاری بیش نبود. بحرانی که، در نتیجه، می تواند نخستین عارضه فروپاشی آمریکای جهانی و نظام جهانی باشد که تحت سیطره ایدئولوژی هرج و مرج و آنارشی- سرمایه داری مدیریت و ساخته و پرداخته شده است.

23 ژوئیه 2012، آقای آتالی، مشاور قدیمی رئیس جمهور فرانسوا میتران در وبلاگ خود که در مجله اکسپرس نیز منتشر شد، مطالبی درباره گردهمائی محرمانه «در یکی از نقاط ایالات متحده بین کارشناسان بین المللی _ که تنها دو کارشناس اروپائی بین بزرگترین کارفرمایان، و نوآوران «دره سیلیکون»، بالاترین مقامات مسئول چند بنیاد سرمایه گذاری جهانی، چند نفر از بهترین اقتصاددانان انگلو ساکسون، اساتید چینی در فلسفه و اقتصاد، چند دانشمند در زمینه علوم اعصاب، ژنومیک، انرژی، پزشکی، دیپلمات های آفریقائی و هندی.» از این مقاله ما تنها بخش نتیجه گیری آن را برای اثبات مطالبی که مطرح کردیم یادآور می شویم: «با خواندن چنین مطالبی، می توانیم دریابیم که جهان در آینده، نه با نویدهای بزرگ، نه توسط گروه کشورهای 8 و نه گروه کشورهای 20 و نه گروه کشورهای 2 بین چین و ایالات متحده اداره خواهد شد، بلکه به طریق اولی توسط کشورهای 0 (صفر) که قدرت به شرکت های تجاری، رسانه ها، سازمان های غیر دولتی که وابسته به کارتل ها بوده، و غوطه ور در هرج و مرجی که هیچکس نمی تواند اطمینان دهد که به فاجعه منتهی نخواهد شد.»

بحران سیستمیک که بحران روینای ایدئولوژیک هست یا خواهد بود، مانند بحران پیشین در پایان کمونیسم شوروی قویاً دگماتیسم مارکسیستی را متأثر ساخت.

بحران ایدئولوژیک که باید آن را به موازات سیستم اشتراکی ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک قرار دهیم که طی سی سال پیش از فروپاشی، آن را از محتوا تهی ساخت (31). زیرا در هر بحرانی، موضوع به ورشکستگی جریان‌ی مرتبط می گردد که خود را خردگرا معرفی کرده و در پی توجیه تمامیت خواهی و تصاحب قدرت می باشد، در هر دو مورد با نتیجه یکسانی روبرو هستیم: گولگ یا در به دری و فقر. سرمایه داری تمامیت خواه جهانی گام به گام پیش می رود، ولی با خشونت کمتری نسبت به آنچه علیه مخالفان در بطن دیکتاتوری شوروی روا می داشتند، با این وجود در ایالات متحده لایحه میهن دوستی 1 و 2 به تصویب رسید (پاتریوت آکت) که موجب محدودیت آزادی شهروندان شد، و علاوه بر این نظارت «سر سرا بین» (پان اپتیک) و پلیسی بر جامعه مدنی برقرار گردید.

از یکسو، حزب فراگیر، از سوی دیگر دیکتاتوری بازار و قابل خرید و فروش سازی تمام روابط انسانی، و موجه جلوه دادن هدایت و تصاحب تمام وجوه زندگی روزمره توده ها، و توده ها به عنوان بازیگران غیر فعال _ سیاهی لشکر _ و حتی به عنوان ابزار یدکی در بازی بزرگ تجاری.

در اینجا ما به اقتصاد مجازی مراجعه می کنیم که امروز روی اقتصاد جهانی در رابطه 1 به 20 تسلط دارد: به طور کلی، اقتصاد واقعی، تولیدی در درجات مختلف سالانه 40000 میلیارد دلار، و اقتصاد مجازی در وضعیت الکترونیک ناب، حدود 700000 میلیارد دلار را در بر می گیرد.

آیا حالا نیازی هست تا کمی بیشتر روی خصوصیت لانه موریانه ها تأمل کنیم که تبدیل به جوامعی شده که مدیریت آن را دولت های اشتراکی به عهده دارد و یا تحت سیطره دیکتاتوری لیبرالی بازارهایی به سر می برد که با استبداد در سازش و هماهنگ است؟

انفجار حباب ایدئولوژیک و فروپاشی رؤیای آمریکائی برای بسیاری از ساکنان اتحادیه که در دام بردگی قرض گرفتار آمدند _ بازگشت به واقعیت مصیبتبار _ ما را وادار ساختند که مسائل را در خشن ترین وجوه واقعیات مورد بررسی قرار دهیم، که از دیدگاه تجربی هم سوئی قابل بحث بین دو نظام را تأیید می کند، دولت اشتراکی از یکسو و آنارشی سرمایه داری از سوی دیگر.

و باز هم تکرار می کنیم که : توتالیتاریسم در جوهر هر یک از آنها نه تنها در انحرافاتشان بلکه در منطق درونی، شیوه عملکرد و هدف آنها نیز وجود دارد. به همین علت است که ایران تخریب خواهد شد زیرا تخریب آن در میراث ژنتیک نظام سرمایه داری جهانی به عنوان کاربست میکرو _ روبنای ایدئولوژیک و معرفت شناختی اولترالیبرال به ثبت رسیده، و از سوی دیگر تفاوت اندکی را با انترناسیونالیست های نئومارکسیست نشان می دهد، به استثناء راه و روش های مقدماتی.

در فرانسه، در نگاه اول، اتحادیه سوسیال-لیبرال را می بینیم که علیه «جبهه چپ» شکل یافته است. در حقیقت، جملگی تخریب حاکمیت و مولد ملی، ناپدید ساختن مرزها و شهروندی، مراودات بی حد ثروت و انسانها، حذف دولت به نفع ایجاد روبنای دولت جهانی _ سازمان ملل متحد که جبهه چپ مایل بود توان دفاع نظامی را به آن واگذار کند _ یا هیئت بروکسل، عنصر فراملی که تنها می تواند نمایندگی منافع و اهداف دراز مدت اپراتورهای بزرگ فراملی را به عهده داشته باشد، یعنی آنهایی که در ورودی بازارها را باز و بسته اعلام می کنند. نمونه سهل انگار این جریان فیلیپ پوتو(32) کاندیدای تروتسکیست در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه در آن روزها مورد انتقاد نیشدار برخی روزنامه نگاران قرار گرفت : «ولی آقای پوتو، برنامه مراودات بین المللی آزاد که شما مطرح کرده اید، همان برنامه وال استریت است؟»

این زوج ایدئولوژیک نفرین شده، مارکسیست/اولترا لیبرالیسم، برای آنهایی که با دقت بیشتری به مسائل نگاه می کنند، از یک قالب بیرون آمده اند. و نه قالبی که رویکرد یا درک واقعگرا و تجربی از واقعیت را شکل می بخشد. بر عکس. هر دو ایدئولوژی مکمل یکدیگر بنظر می رسد : ویرانگر، بر پا کننده جنگ و هر یک به شکل خاص خود تمامیت خواه هستند. تخریب بافت اقتصادی، صنعتی و انسانی آیا خشونت اجتماعی نیست؟ یکی و دیگری محصول سومی ساخت فکری توجیه کننده و نظامی است که تنها هدف ابتدائی آن تمرکز الیگارشی قدرت و ثروت در دست آنهایی می باشد که مدعی آرمان پرولتاریائی هستند _ تاریخ به ما آموخت که چنین فرمولی به چه کاری گرفته شده است.

درباره موتور جغرافیای انرژی

موتور اقتصادی برای اینکه بتواند به کار افتد به کربوران نیازمند است، خاصه به قدرت موتوری نیازمند است که حاصل انرژی فسیلی، ذغال سنگ، نفت و گاز یا هیدرات متان می باشد. از هم اکنون می دانیم که گاز همان سوختی است که در آینده وقتی ذخائر نفت به پایان رسید، جایگزین آن خواهد شد.

از هم اکنون می دانیم که فن آوری های نوین با تبدیل گاز طبیعی به حالت مایع، انتقال آن را تسهیل نموده، و به طور قطع در آینده منابع گاز جایگزین منابع نفتی خواهد شد. چنین تحولی در عین حال به بهانه اصلی برای مبارزات و جنگ هائی تبدیل خواهد شد که برای تسلط بر استخراج، بهره برداری، انتقال، تغییر و تبدیلات و تجارتی ساختن آن صورت خواهد گرفت.

به همین علت ایران به عنوان سومین دارنده منابع گاز جهانی، و مدیترانه شرقی (33) قطب منازعات بین قدرت های بزرگ با منافع رقابت آمیز و متضاد خواهد بود. همین وضعیت برای مواد ضروری در تولید انرژی هسته ای وجود دارد، امروز اورانیوم و فردا شاید توریوم، به علاوه مواد معدنی نادر که برای ساخت ابزارهای الکترونیک ضروری می باشد. منابع انرژی فسیلی یا هسته ای که ماشین اقتصادی را به گردش در می آورد، با تولید محصولات واقعی، همان گونه که پیش از این گفتیم، مواد خام پس از عبور از سانتریفوژهای غنی سازی، بر اساس مهندسی مالی به پول مجازی و قدرت ناب ارتقاء می یابد.

سرمایه گذاری های عظیم و دراز مدت در پژوهش و بهره برداری از انرژی های فسیلی در محیط های بیش از پیش مشکل و پیچیده (مانند شن، شن قیر، حفر چاه در اعماق آنها : 3000 متر در خلیج مکزیک، 5000 متر در اعماق مدیترانه)، انطباق و وابستگی حداکثر جوامع صنعتی _ و نه تنها صنایع _ به این نوع انرژی ها موجب ایجاد اینرسی فوق العاده در نظامی شده است که زندانی منابع انرژی بوده که متارکه با آن در کوتاه مدت ناممکن بنظر می رسد. زندانی به معنای تابع، و به این معنا که تصمیم گیرنده ها دیگر انسان ها نیستند بلکه ماشین اقتصادی و ساختاری است _ که با اشتباه سیری ناپذیر برای بلعیدن انرژی _ تصمیم می گیرد. این ماشین سیری ناپذیر است که انتخاب و راهکارها را به تصمیم گیرنده های بزرگ بین المللی دیکته می کند : یعنی ابتدا، ابر قدرت ها و اتحادیه ها و یا همسوئی منافی که ناشی از مقتضیات است.

حال این وضعیت را در سطح جغرافیای استراتژیک مورد بررسی قرار دهیم : سیاست خارجی دولت ها به شکل تنگاتنگ و همه جانبه به این نیازی که امروز نفرین شده بنظر می رسد بستگی دارد. البته باید یادآور شویم که وجه بارز در باب انرژی، با تمام اهمیت بنیادی آن، تنها موردی نیست که درک سیر تحولی نظام جهانی به سوی فاجعه را ممکن می سازد.

نظام اقتصادی که تقریباً کاملاً بر اساس انرژی فسیلی عمل می کند _ (نیروی کششی حیوانی در حال حاضر دارای اهمیت کمتری نسبت به کار خود انسان می باشد) _ چرخ دنده های تمایلات سلطه جویانه آمریکا-جهان را تشکیل می دهد(34) به ویژه بر اساس دلار و برتری نظامی، با تمام نتایجی که چنین وضعیتی در سطح جغرافیای استراتژیک می تواند به همراه داشته باشد. در اینجا باید درباره «منطق قدرت» بگوییم که به شکل مستقل، مستقل از ذهنیت و خواست انسان عمل می کند. این منطق قدرت است که تعیین کننده رویکرد و گزینش خاصی نزد تصمیم گیرنده های سیاسی آنگلو ساکسون می باشد _ و نه برعکس _ به طور روشن، قاعده بازی از طریق خود واقعیات تعیین می شود و نه کاملاً توسط مجریان، تصمیم گیرنده هائی که در بهترین حالت در خدمت چنین منطقی هستند. قابلیت منطبق ساختن ضروریات نظام، شاید تعیین کننده شاخص های موفقیت و شکست سیاسی باشد. وجه سیاسی، فرد آدمی نیست که اداره امور را بدست می گیرد، بلکه آن فردی است که به بهترین شکلی منطق نظام را به کار می بندد و به ضروریات آن پاسخ می گوید. بر این اساس است که می بینیم مسئولان خبره فنی مانند ماریو دراگی در بانک مرکزی اروپا به خدمت گرفته می شود و یا ماریو مونتی نخست وزیر ایتالیائی که هر دو از محافل امور مالی به ویژه از گروه گلدمن ساکس هستند.

بر این اساس، سیاستمداران و نظامیانی که مأموریت کار بست مدیریت نامرئی معرفت شناختی نظام را به عهده می گیرند، تنها در صورتی معتبر خواهند بود که نشان دهند که تا چه اندازه می توانند طرح های از پیش تعیین و تحمیل شده نظام را به اجرا گذارند.

سرانجام موفقیت و یا شکست هر استراتژی برای تسخیر و گسترش نفوذ به مهارت و قابلیت رهبر ارکستر در شیوه اجرای طرح نقشه بستگی دارد.

به همین گونه، شخصیت های بزرگ امور مالی در درون محیط بسته ای که آن را به نام بازار می شناسیم فعال بوده و با یکدیگر رویارویی می کنند، چنین عاملانی می توانند ابتکار عمل نشان دهند و به ایجاد گشایش های تازه نائل بیایند، ولی با این وجود تابع و برخوردار شونده، ابژه و سوژه قواعد بازی و تمام ضرورت های ساخت و ساز زمینه ای هستند که در آن با یکدیگر رویارویی می کنند، ولی بی وقفه می کوشند تا حدود جغرافیائی و دینامیک را گسترش دهند (همواره قدرت بیشتر و انرژی مولد بیشتر) تا پیوسته آزادی عمل بیشتری بدست آورند. آیا می توانیم گازی را که در حال گسترش است و محدوده قانونی آن فروپاشیده متوقف کنیم؟

پس از فروپاشی قوانین اخلاقی، کلان صنایع مالی بیش از پیش از محدوده حقوق عمومی خارج می شود، بی آن که عاملی بتواند مانع گسترش چنین وضعیتی شود و از حرص طمع نظام جلوگیری کند.

به همین دلیل است که ایران باید تخریب شود.

فرمانروا و طعمه : تخریب دشمن اختراعی و تعیین شده

یکبار دیگر به موضوع عراق و افغانستان باز می گردیم، در نگاه نخست شکست سیاسی و نظامی آشکار در عین حال داوری های قاطعانه را تعدیل می سازد. در واقع عراق را باید یک فاجعه انسانی تلقی کنیم، و اگر تنها به اهدافی که رسماً اعلام شده بود، به ویژه بیانیه های مرتبط به آزاد سازی ملت تحت ستم عراق، و ارتقاء دموکراسی پس از فروپاشی دیکتاتوری بعثی اکتفا کنیم در عین حال باید شکست سیاسی را نیز به این فاجعه بیافزائیم. وضعیت آزادی به تعبیر غرب، خاصه پس از کشتارهایی که صورت گرفت _ به ضرب بمب هائی که توسط ب 52 عراق را مفروش ساخت _ امروز در مقایسه با دوران قبلی، می بینیم که مردم عراق نسبتاً در دوران دیکتاتوری بعثی خوشبخت تر زندگی می کردند.

ولی اگر فرض کنیم که هدف نهائی، واقعی و حقیقی تهاجم نظامی سال 2003 تخریب حاکمیت ملی عراق و قدرت منطقه ای بوده، در این صورت همه چیز روشن و قابل درک می گردد. در حال حاضر، نفت جریان دارد حتی اگر آمریکائی ها کاملاً به آن تسلط نداشته باشند، زیرا نفت خریداری شده توسط این و یا آن مقاطعه کار به احتمال خیلی زیاد دیر یا زود در مخازن نفکش ها بار شده و در اختیار یکی از هفت خواهران(36) قرار می گیرد. هرج و مرجی که نئو کنسرواتورهای واشنگتن(37) خواهان آن بودند و در رؤیاهایشان می پروراندند، و از نظریه دست به ارتکاب عمل زدند، یعنی از رادیکالیسم سیاسی به مفهوم آمریکائی به حرکت عینی و عمل امپریالیستی دست زدند. در نتیجه، از این دیدگاه، تخریب عراق یک موفقیت تمام عیار تلقی می شود. حتی اگر برای طرح تخریب عراق می بایستی پیامد آن را برای تقویت نفوذ ایران از طریق جامعه شیعیان عراق که اکثریت را تشکیل می دهند پیشبینی می کردند، اگر چه تفاوتی بین شیعیان عرب و شیعیان عراقی وجود دارد. ولی این موضوع داستان دیگری است.

یادآوری کنیم که گزینش نظامی و هزینه انسانی آن (یک میلیون و سیصد هزار قربانی عراقی، بر اساس محاسبات قابل اطمینان بین عملیات «شوک و بهت» طی سال 2003 و مرگ و میرهای سالهای جنگ سرد داخلی و جنگ تروریستی سازمان یافته توسط عربستان سعودی و لیکود که اهداف مشترکی داشتند، و دیگران، ولی ارقام به هیچ عنوان مفهوم مشخصی ندارد) به ندرت مورد توجه قرار گرفته است. برای مشوقان این نوع جنگ ها، آموزش «آزادی» قیمت ندارد. جمله معروف مادلن البرایت که در آن دوران وزیر امور خارجه بود به تاریخ پیوست، او در مورد کودکان عراقی که طی محاصره عراق بین سال های 2003/1990 قربانی شده بودند، گفته بود: «این بهائی بود که باید پرداخت می شد».

جنگ چریکی

مایکل لدین (38) پیشگام نظریه هرج و مرج سازنده _ که در اصل ایدئولوژی اقتصادی بود پیش از آنکه به نظریه سیاسی تبدیل شود _ تا سال 2007 دست راست کارل راو (39) بود که مشاورت ژرژ بوش را به عهده داشت. او در هماهنگی با ریچارد پرل (40) در بطن انستیتو انترپرایز آمریکا (41) نظریه هرج و مرج سازنده حدود بیست نفر از اعضا در بطن انستیتو انترپرایز آمریکا در سایه ریاست جمهوری بوش فعالیت می کردند. در این گروه بنیانگذاران نهاد یهودی برای امور امنیت ملی (42) حضور داشتند، مشاور دفتر روابط عمومی «انجمن بنادور» (43) (جریان نئو محافظه کار در سیاست امور خارجه آمریکا در خاورمیانه)، که در واقع در زمینه «تجاوز به توده ها از طریق تبلیغات» کسب اعتبار کرد، با تکیه به نظریاتی که سرژ چاخوتین (44) کمونیست فرانسوی-شوروی در سال 1939 مطرح کرده بود و به همچنین نظریات ادوارد برنایس (45) خواهر زاده زیگموند فروید بنیانگذار روانکاوی، در کتاب «تبلیغات» به سال 1928.

طی بهار 2009، در کوران اعتراضات مردمی در ایران علیه نتایج انتخابات ریاست جمهوری «انجمن بنادور» در عملیات ارتباطاتی در رابطه با «انقلاب سبز» _ پیش از واقعه و در طی رویدادها... _ که قرار بود به سرنگونی رژیم ایران بیانجامد شرکت داشت. مایکل لدین به همکاری لابی موریس امیتای (46) رئیس اجرائی گروه فشار قدرتمند کمیته روابط عمومی آمریکا و اسرائیل (47) عهده دار نظارت روی این عملیات بودند.

در آن دوران، در حالی که تأثیرات از سر گیری بازار بورس نتایج خود را نشان می داد، دولت آمریکا از گزینش وارد آوردن ضربه مستقیم به ایران قطع نظر کرد و اقدامات خود را بر اساس استراتژی غیر مستقیم برای سرنگونی قدرت حاکم با استفاده از نیروهای معترض داخلی، ولی با پشتیبانی و تحریکات خارجی تنظیم نمود. این سیاست با رأی کنگره کنار گذاشته شد به انضمام یک پاکت 400 میلیون دلاری که مشخصاً به تعویض رژیم در ایران اختصاص داشت. طی آوریل 2009، موریس و لدین در آمریکا انترپرایز انستیتو در مورد انتخابات ریاست جمهوری ایران با شرکت سناتور جوزف لیبرمن نامزد قدیمی معاون ریاست جمهوری گردهمائی تشکیل داد. در ماه می همان سال، به مدیریت جان بولتون سفیر اسبق در سازمان ملل متحد، نئو محافظه کار و عضو آمریکن انترپرایز برای تحقیقات در زمینه سیاست عمومی میز گرد دیگری تشکیل شد که هدف آن بررسی موضع گیری مسکو بود که آیا تهران را به ازای برچیدن سپر موشکی در لهستان و چکوسلاواکی معاوضه خواهد کرد یا نه؟ معامله ای پیچیده، به ویژه در زمینه جغرافیای اقتصادی، جغرافیای انرژی، به دلیل کشف گاز طبیعی در سوریه و مدیترانه شرقی که جلوی چشمان ولادیمیر پوتین به نمایش گذاشتند تا رژیم سوریه را تنها بگذارد.

تمام پرسش این است که آیا رئیس جمهور روسیه متقاعد خواهد شد که راه دمشق مستقیماً و الزاماً نه به تهران می انجامد و نه به شکل غیر مستقیم سر از مسکو درمی آورد؟

پی نوشت

(22) یک حرکت، یک انتخاب که موجب آغاز فرآیند خاصی می شود به خودی خود بر حسب حرکت اولیه گسترش می یابد و سپس بر اساس اینرسی پیش می رود؛ یعنی اصلی که در سفرهای بین سیاره ای می شناسیم. یک حادثه کوچک می تواند در عین حال طی آبشاری از تأثیرات وارد آمده ابعاد گسترده ای بیابد، یعنی موردی که آن را «واکنش زنجیره ای» می نامند، پدیده ای که در نظریه معروف به «هرج و مرج» (23) توسط ریاضیدان ادوارد لورنز (24) به سال 1972 مطرح گردید. در اینجا ما از عمل یا رویدادی حرف می زنیم که به عنوان منبع، ارتعاشاتی را منتشر کرده و تا زمانی که به مانع و حدی برخورد نکند به حرکت خود ادامه می دهد. موضوع مشخصاً تمایل جبری را مطرح می سازد، ولی محدود است به زمان و مکان. سرمایه گذاری های عظیم دراز مدت در جستجو و بهره برداری از انرژی فسیلی در مکان های بیش از پیش مشکل (صخره و قیر شن، نفوذ در کف آبهای عمیق)، ساخت و سامان زیربنایی برای عملکرد جوامع صنعتی بر اساس نوع انرژی و در نتیجه وابستگی مطلق آنها به منابع انرژی موجب اینرسی فوق العاده در نظامی می گردد که محصور و زندانی انتخاب نوع انرژی بوده و متارکه نمودن با آن در کوتاه مدت ناممکن خواهد بود. سیاست دولت ها که از هر سو مشروط به چنین ضرورتی می باشد، امروز با مصیبت مواجه شده است. البته پارامتر انرژی تنها پارامتری نیست که برای درک سیر تحولی نظام جهانی ضروری می باشد.

(23 Chaos

(24 Edward Lorenz

(25) ماکس وبر در «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری» (1904-1905) نشان می دهد که مشخصاً کلیساهای و گروه های مذهبی پروتستان پاکدین (که در اصل به دلیل ایمانشان باید از مال جهان دوری جویند)، بیش از همه برای ثروت اندوزی بی صبری می کنند. به عنوان مثال، می توانیم از بنیاد لاس وگاس یاد کنیم که سنگ بنای تمام بلهوسی های مرتبط به بازی و قمار است و سر منشأ ایجاد گروه مذهبی مورمون می باشد. ماکس وبر می نویسد که چنین رفتاری «از هر گونه تمایل لذت گرایانه به دور بوده، اگر چه هدف کسب هر چه بیشتر پول است ولی چنین امری همواره در پیوند با خودداری از لذت های زندگی می باشد». و اضافه می کند «درآمد و کسب پول و ثروت به عنوان هدف غائی برای فرد آدمی مطرح می باشد و برای پاسخگوئی به نیازها نیست» و بر این اساس کسب ثروت با قطع نظر از پاسخگوئی به نیازهای مادی به هدفی مستقل تبدیل می شود. در واقع، در منطق پروتستان، موفقیت مادی نشان مرحمت الهی بوده، و به گزینش الهی نسبت داده می شود که شاخص های آن برای فرد آدمی قابل درک نیست. در این جا ما با مفهوم «تقدیر الهی» نزد ژان کلون روبرو می شویم (مترجم: تقدیر یا سرنوشت مفهومی الهی شناختی است که بر اساس آن گوئی خداوند برای ابد و به شکل سری برای برخی زندگی ابدی تعیین کرده. نظریه تقدیر الهی به

شکل تنگاتنگ در پیوند با بحث فلسفی مرتبط به جبر و ضرورت مطرح می باشد. «تقدیر مضاعف» نیز مفهوم دیگری است که معرف نظریه کلونیسم به ویژه در مورد تقدیر الهی برای آنهایی می باشد که برای ابد محکوم هستند). موفقیت مادی در اینجا اجازه می دهد که نشان رحمت الهی بازشناسی گردد [برای کاتولیسیم رحمت الهی در عمل، در امور خیریه به عنوان مثال، ممکن می گردد عمل یعنی تجلی فعل و کلام الهی]. برای ماکس وبر سرمایه داری به مفهوم واقعی کلمه در قرن هجدهم به وجود آمد، یعنی وقتی که سنت اخلاقی پاکدینی پروتستان قوانین خدشه ناپذیر و روزه داری را در امور اقتصادی و مالی برقرار ساخت که موتور ایدئولوژی گسترش صنعتی را تشکیل می داد، که امروز با تهی شدن از این بعد ایدئولوژیک، سرمایه داری به شکل نظامی انجامیده است که ثروت اندوزی هدف غائی را تشکیل می دهد ولی با اهداف دیگری که حاکی از ارضا و لذت فوری می باشد. با حذف خدا و الزامات الهی، وارد جهان ذهنی و واقعیت دیگری شدیم که با محیط زیست انسانی موجود در دوران شکوفائی جوامع صنعتی هیچ رابطه ای نداشت و به تدریج از محدوده هائی که قوانین مذهبی تعیین کرده بود فاصله گرفت. بر این اساس نظام جهانی به بازار مکاره ای تبدیل شد که ظاهراً به نحوی خاص روی محور نظریه ریاضی «فاجعه» قرار می گیرد که ریاضی دان فرانسوی رنه توم (26) آن را پایه ریزی کرده است. در این مورد به بررسی های اریک کریستوفر زیمن (27) مراجعه کنید.

(26)René Thom

(27)Erik Christopher Zeeman

(28)Michel Schooyans

29)مانیفست حزب کمونیست که به تاریخ 1848 منتشر شد، ابتدا با امضای کارل مارکس و به امضای فردریش انگلس، پایان تاریخ را اعلام می کند که می بایستی با انحلال دولت مصادف باشد. این نظریه از تفکر فیلسوف آلمانی هگل الهام می گیرد که او غایت تاریخ را در وضعیت حقوقی می دانست (در این جا استفاده از مفهوم وضعیت حقوقی فراتاریخی است، ولی میانبر مفیدی بنظر می رسد)، با این وجود تحقق چنین امری تنها پس از یک دوره استبدادی ممکن خواهد شد. این نظریه را مارکس و انگلس به شکل دیکتاتوری پرولتاریا که پیش از انحلال دولت باید تشکیل گردد مطرح می کنند. بر اساس نظریه مشابهی، فرانسیس فوکویاما (آمریکائی) در سال 1989 پایان تاریخ را با تحقق اوج دموکراسی جهانشمول اعلام کرد. نام فوکو شیما، عضو گروه پژوهشی نئو محافظه کاران در «طرح قرن نوین آمریکا»، غالباً در پیوند با نام میکائیل لدین مطرح می گردد که نظریه پرداز دموکراسی لیبرال و به قدرت رسیدن آن از طریق «هرج و مرج سازنده» است، در این صورت آنارشی همذات استبداد هگلی و دیکتاتوری پرولتاریا نزد کارل مارکس است. یعنی همان هرج و مرجی که شاهد تکوین آن در خاورمیانه و به همین گونه در جوامع خود مان هستیم که در کام جهانی سازی گرفتار آمده اند. که به دلیل سرمایه داری دولتی در نظام اشتراکی دموکراسی مردمی باشد یا بر اساس منطق تمرکز هیپرسرمایه داری در سطح جهانی، نتیجه همیشه یکی است : از بین رفتن تدریجی طبقه متوسط و تحول چشم گیر به سوی فقر عمومی در سطح توده های عظیم.

30)سال 1940 هربرت ژرژ ولز «نظم نوین جهانی» را منتشر کرد، ولی نظریه او تنها در 11 سپتامبر 1990 در گفتار رئیس جمهور ژرژ دابلیو بوش در مقابل کنگره آمریکا بار عام می یابد.

31) احتمالاً از سخنرانی محرمانه نیکیتا خروشچوف در بیستمین کنگره حزب کمونیست به تاریخ 25 فوریه 1956، یعنی سخنرانی که طی آن دبیر اول حزب کمونیست از جنون مرگبار استالین پرده بر می دارد. لازم به یادآوری است که این سخنرانی، به فاصله زمانی چهار ماه پیش از قیام پوزنان در لهستان واقع شده است. «ژوئن پوزنان» نخستین قیام مردم لهستان علیه رژیم کمونیست جمهوری خلق لهستان بود، یعنی هشت ماه پیش از آنکه طی 23 اکتبر در مجارستان شورش به پا شود. این شورش البته در 10 ماه نوامبر سرکوب شد.

2Philippe Poutou (3)

33) این منطقه (لبنان، اسرائیل، سوریه و فلسطین) دارای مخازن عظیمی بوده که تا 459 میلیارد متر مکعب تخمین زده شده است. این مخازن سال 2010 توسط گروه آمریکائی نوبل کشف شد.

34) تمایلات سلطه جویانه آمریکا-جهان تنها مادی و مادی گرا نیست، بلکه از ابعاد دیگری در زمینه های ایدئولوژیک و مذهبی نیز برخوردار است. نظریاتی که سال 1845 وقتی که تگزاس را ضمیمه می کردند رایج شد که برای ملت آمریکا رسالتی مقدس در گسترش دموکراسی و تمدن در غرب میسی سیپی قائل بود. به اعتقاد مبلغ این نظریات جان او-سولیوان (35) اشغال قاره به مثابه اشغال قاره به مثابه وظیفه و حقوق مقدس تلقی می شد: «سرنوشت ظهور ما در قاره به رحمت الهی برای گسترش آزاد به ما سپرده شده است...»

5John O'Sullivan (3)

36) هفت خواهران. هفت کارتل نفتی



37) گروه نظریه پردازان اتاق فکری نئو کنسرواتورها، یعنی گروهی که در ادامه جریان فکری پسا تروتسکی، ماکیاول، کارل اشمیت و لئو استراس تشکیل شد که استراتژهای امور مالی و اقتصادی، نظامیان و صنایع را باید به آن اضافه کنیم. دو مقوله نظامی و صنعتی به مجموعه صنعتی-نظامی تعلق دارد که البته کمپانی های نفتی را نیز در بر می گیرد. نیاکان نئوکنسرواتورها، جیمز برنهام، تروتسکیست قدیمی در خط مقدم _ او با لئون تروتسکی طی دوران تبعید به مکزیک مکاتبه داشت _ سال 1945 کتاب «استراتژی جهانی» (برای تسلط بر جهان منتشر کرد و ترجمه فرانسه آن سال 1947 منتشر شد). در این متن، برنهام که از این پس به خدمت دولت ایالات متحده درآمده، به تدوین نظریاتی چند پیرامون مبارزه برای امپراتوری جهانی می پردازد: یا کمونیستها و یا ما!

جیمز برنهام راه ها و روش هائی را ترسیم می کند که ایالات متحده برای حاکمیت بر جهان باید در پیش بگیرد. زیباییگنیف برژینسکی برای تعیین راه ها و روش ها برای گسترش امپراتوری ایالات متحده، و بر قراری نظم نوین جهانی و به همین گونه تسلط بر اروپا و اوراسیا در قرن

بیست و یکم مستقیماً از نظریات جیمز برنهایم الهام می‌گیرد. «بازی جهانی» که برژینسکی اصول آن را در کتاب «شطرنج بزرگ» که به سال 1997 منتشر شد توضیح داده است که چگونه ایالات متحده می‌تواند به برتری جهانی خود دست یابد. در این کتاب توضیح می‌دهد که ایالات متحده چگونه باید با پیدایش قدرت‌های نوین که ممکن است برتری او را به مخاطره بیندازند، روبروئی کند.

38)Michael Ledeen

39)Karl Rove

40)Richard Perle

41)American Enterprise Institute (

42)Jewish Institute for National Security Affairs

43)Benador Associates

44)Serge Tchakhotine

45)Edward Bernays

46)Morris Amitay

47)AIPAC- American Israel Public Affairs Committee

ترکیب مجدد نظم بین‌المللی و بازگشت تنش بین قدرتها

که ما پس از بحران، وارد مرحله ترکیب مجدد نظم بین‌المللی شده باشیم یا نه، که طی مدت چهل سال جنگ سرد موضوع منازعات بوده باشد یا نه، هیچ چیزی را تغییر نمی‌دهد. که ایالات متحده امروز تا حدودی به جمهوری خلق چین به عنوان «کارگاه جهان» و نخستین دارنده اوراق بها دار خزانه آمریکا وابسته باشد، که کشورهای گروه 8 در سپتامبر 2009 به کشورهای گروه 20 گسترش یافته باشد، و قدرت‌های آسیائی نیز به سهم خودشان برای فتح فضا و تسلط بر آبهای اقیانوس آرام اقدام کرده باشند، هیچ یک از این موارد در اصل واقعه چیزی را تغییر نمی‌دهد.

بر اساس اصل اینرسی سیستمیک که پیش از این مطرح کردیم، قلتک آمریکای شمالی به حرکت خود ادامه می‌دهد و با سرعت اکتسابی پیش رفته و همان عاملی است که حرکت عمومی را هماهنگ و تنظیم می‌کند. این موضوع را در مورد سوریه/ایران می‌بینیم که چگونه وزارت امور خارجه با وجود مقاومت دیپلماتیک رقبایش گام به گام روی مواضع آنها پیش می‌

رود. یعنی در وضعیتی که در وهله نخست در شورای امنیت مسکو و پکن دو بار برای رد درخواست سرنگونی رژیم اسد به بهانه بشر دوستانه از حق وتوی خود استفاده کردند.

بر این اساس، خواهی نخواهی، جامعه بین الملل، به انضمام چند مخالف بارز مانند ایران یا ونزوئلا به پشتیبانی فدراسیون روسیه مجبور هستند که خودشان را با اشارات رهبر ارکستر آمریکای شمالی تنظیم کنند. در واقع، آمریکا با وجود بحران اقتصادی، ابر قدرت باقی مانده است، از جمله به دلیل واحد پول، می دانیم که دلار در مناسبات تجاری مرتبط به انرژی فسیلی و در ساختار مالی بین المللی از وضعیت انحصاری برخوردار می باشد. اگر دلار از جایگاه مرکزی و انحصاری برخوردار نمی بود، بحران اعتبار نظام بانکی که خزانه آمریکا ضامن آن است مطمئناً از مدتها پیش شدیداً ضربه می دید، و در عین حال موجب سقوط این برج بابل مجازی می شد که در امور مالی جهان به محور اصلی تبدیل شده است. اوراق بهادار که در حال حاضر ارزش اصلی ذخیره جهانی را تشکیل می دهد، به ویژه برای چین که یک سوم آن را در اختیار دارد، اعتبار آن به ضمانت ایالات متحده بستگی دارد. بین بستانکاران آمریکا، ژاپن در ردیف دوم قرار دارد(48). یادآوری کنیم که پول مجازی ایجاد شده، محصول سنتتیک مهندسی امور مالی در پول شوئی بزرگ بازار مالی _ که تقریباً 20 برابر تولید ناخالص داخلی در سطح جهانی را برمی گیرد، یعنی 40000 میلیارد دلار _ پس از شست و شو دوباره در اقتصاد واقعی تزریق شده است.

حال به نقاط مفصلی بین سه سیستمی می پردازیم که پیش از این یاد کردیم، یعنی جغرافیای اقتصادی، جغرافیای انرژی و حاکمیت که سه چرخ متصل به یکدیگر را تشکیل داده و یکی دیگری را به حرکت وامی دارد. ساخت و ساز کلی که تمام چرخ دنده های آن به شکلی به گردش در می آیند که عقربه ها در یک جهت پیش می روند، یعنی در راستای ساخت و ساز تاریخ فعلی که منطق سیستم تعیین کننده آن بوده است.

روشن است که ما در مورد جغرافیای اقتصادی و جغرافیای استراتژیک در وهله نخست در چهار چوب نظام اقتصاد جهانی حرف می زنیم. سلطه جوئی آمریکای شمالی که پیش از این نیز به آن اشاره داشتیم، در تمام جهات، در چشم انداز سلطه بر تمام جهان به نظریاتی تکیه دارد که جیمز برنهایم در سال 1945 مطرح کرده بود. اینجا، دو بعد جغرافیای سیاسی و جغرافیای اقتصادی دو وهله از یک مفهوم در هم آمیخته است. آیا «بازار آزاد» بارزترین «عرصه جنگ» نیست، جنگ اقتصادی و سیاسی و جبهه برخورد های نظامی؟ و چنین امری آیا اهدافی مانند تسلط بر فضای جغرافیائی، انواع شیوه های نفوذ (اتحادیه، استعمار)، در اختیار گرفتن و کنترل مناطق، و تسلط اقتصادی و تجاری را در بر نمی گیرد؟ چنان که دیدیم موضوع جغرافیای انرژی در پیوند با در اختیار گرفتن و کنترل منابع انرژی فسیلی و راه ها و کانال های حمل و نقل آن است، و سرانجام این آمریکای جهانی است که با تکیه به برتری نظامی و پولی، و تسلط بر مهندسی فنی مالی _ مراکز بورسی حاکم _ لندن، مانهتن، شیکاگو، زوریخ، فراکفورت _ یعنی دژهایی که از روی برج و باروهای آن جنگ اقتصادی علیه مابقی جهان برنامه ریزی می شود _ هدایت امور را در اختیار دارد.

نخستین چرخ _ جغرافیای اقتصادی

نخستین چرخ جغرافیای اقتصادی چیز دیگری بجز خود بازار نیست. یگانه بازار موجود در ابعاد جهانی، در هر صورت بازاری که با شتاب در حال یگانه شدن است. بازار آزاد رقابتی ناب و تمام و کمال که با وجود تمام دعاوی اولترالیبرالها نمی تواند از مداخله دولت برای کار بست و رعایت اصول و قداعد خاص خود قطع نظر کند.

در تحلیل نهائی، قربانیان آزاد سازی بازارها هستند که باید صورت حساب را بپردازند، به ویژه به دلیل قروض دولتهائی که از بانکها و نهادهای مالی که قربانی حرص و طمع خود بوده اند پشتیبانی کرده است. و در نتیجه بازار آزاد خاصه در سطح جهانی بدون دیکتاتوری کمابیش بزرگ کرده _ دموکراتور _ نمی توانست وجود داشته باشد. روشن است که این دموکراتور برای تحمیل قواعد بازار آزاد جهانی از طریق خشونت قانونی ضروری و اجتناب ناپذیر بود. این موضوع را می توانیم عملاً در تمام کشورها و در تمام قاره هائی که عاملان آزادی اقتصادی بیداد کردند ببینیم، زیرا بدون موازین قانونی مناسب، و به عبارت دیگر بدون ساختار ملی و بین المللی، نظام (بازار آزاد جهانی) چیزی بجز قانون جنگل، غارت قانونی و تضمین شده توسط سازمان تجارت جهانی نیست. یعنی موردی که بر حسب نیاز نظارت نیروی نظامی، تهدید، و تحریم اقتصادی را ضروری می سازد. و روشن است که به کار بستن چنین شیوه هائی مستلزم تحریف خبری و راه اندازی جنگ رسانه ای و برای تغذیه ماشین اقتصادی به نفع متروپل ها و هم پیمانان و اقمار آنها خواهد بود.

به همین علت ایران تغییری در سیاستش نداده، و تا زمانی که رئیس جمهور احمدی نژاد در رأس جمهوری اسلامی باشد، تا ژوئن 2013، در این سیاست تغییری نخواهد داد و اگر تغییری نیز صورت بگیرد، دیگر خیلی دیر خواهد بود. در صورت زبانه کشیدن آتش جنگ علنی و در اشکال باز علیه اتحادیه غرب، یعنی موردی که دولت فعلی خودش را برای روبرویی با آن آماده می کند. در این صورت دولت مطمئناً تخریب خواهد شد، و البته به انضمام اغلب زیربناهای نظامی و غیر نظامی و بخشی از مردم کشور.

حسین سلامی، سرتیپ، معاون فرمانده پاسداران انقلاب، به گزارش خبرگزاری فارس 22 سپتامبر 2012، اعلام کرد: « قدرت نظامی ما بر اساس استراتژی دفاعی بنیانگذاری شده و چنانکه مورد حمله قرار بگیریم در سطح گسترده علیه ایالات متحده و هم پیمانانش وارد جنگ خواهیم شد [...] چنین جنگی می تواند به جنگ جهانی سوم بیانجامد.»

در این جا باید یادآوری کنیم که نمونه های پیشین مانند لیبی _ که به شکل یکجانبه طی سال 2004 خودش را خلع سلاح کرد _ و سوریه، که هر دو از چند سال پیش به غرب پیوسته بودند، نشان می دهد که فرمانبرداری جغرافیای سیاسی این دو کشور برای تسکین حرص و طمع درنده کمپانی های نفتی و گاز کافی واقع نشد، و خشم نئو محافظه کاران واشنگتن و اورشلیم را خاموش نساخت.

درنده خوئی خونسردانه عاملان اقتصادی و بازارهای آزاد علیه هر گونه مانع قانونی _ مسلح به ایدئولوژی برای قانونیت بخشیدن به درنده خوئی نئو لیبرالیسم است. ایدئولوژی که مدیر یک بنیاد تجاری آمریکائی، جیمز التاچر (50) در ژوئن 2011، با جمله کوتاهی محتوای آن را بخوبی و به طور خلاصه روشن ساخت: «زندگی خیلی لذت بخش تر است وقتی شما آنی را می خورید که می کشید.» (51).

شعار آدمخواری که از آن تاریخ در وال استریت گل کرد و بی گمان از کتاب عهد قدیم آفرینش فصل 9 آیه 2 الهام گرفته شده است: « شما عامل ترس و وحشت تمام جانوران روی زمین خواهید بود، برای تمام پرندگان در آسمان، برای هر موجودی که روی زمین حرکت می کند، برای تمام ماهیان دریا: آنها به دستان شما سپرده شده اند.»

جمله آموزنده ای که باید به شکل تحت الفظی تعبیر کرد که ترجمان جغرافیای سیاسی آن عملاً به شکل عام و خاص یعنی تخریب حاکمیت نامطلوب ایران. تخریب ایران می تواند هم

زمان و یا پس از فروپاشی دمشق مستقل از موضوع حقوق بشر که به آن احترام بگذارد و یا نه، انجام خواهد گرفت.

اوج گیری قدرت بازار، چنان که دیدیم به بهای تضعیف قدرت دولت، به عبارت دیگر به بهای حذف دولت تحقق یافته که در اروپا به دست خود دولتها و به نفع برتری منطقه ای، مانند کمیسیون بروکسل، که یک دولت غیر رسمی است و منتخب مردم نیز نبوده ولی بیش از پیش اقتدار حقوقی بدست آورده، و به ویژه برای برخی، مانند نمایندهٔ بریتانیائی در اروپا، نیگل فاریچ در مداخلهٔ دیکتاتوری اش طی 18 سپتامبر 2012. کارگزاری کمیسیون بروکسل در سطح منطقه ای، پیش درآمد برقراری دولت جهانی است که از این پس خود را به عنوان «دموکراتور» بیرحم نشان می دهد، اصطلاحی که اخیراً وارد فرهنگ واژگان علوم سیاسی شده و گواه بر انحرافات است که هیچکس از این پس نمی تواند آن را ندیده بگیرد.

در اینجا تشخیص می دهیم که چگونه عملکرد جغرافیای اقتصادی با ایجاد ارگان، سازوکار منطق خودگردان این حکومت جهانی را تشکیل می دهد که تقریباً تمام رهبران نیم کرهٔ شمالی از این پس کمابیش به شکل آشکار با کمال میل پذیرفته اند. وجود بحران موجب ضرورت هدایت جهان و تحت کنترل گرفتن آن می گردد، و در اینجا می بینیم که ترس بزرگ قدیمی کارکرد پیدا می کند، ترسی که به شکل گسترده ساختگی بوده و توسط رسانه ها تنظیم می شود(52)، ترس از تروریسم، گرم شدن آب و هوا که منشأ آن را فعالیت های انسانی بازشناسی کرده اند، بیماری مسری آنفولانزا جملگی ما را به سوی همین روند هدایت می کند. خطرانی که در برخی موارد واقعی نیز ممکن است باشد، ولی در عین حال بخش وسیعی از آن تخیلی بوده و رسانه ها به حساب نظام جهانی مسئولیت چنین پسیکوزی را به عهده دارند، یعنی مواردی که در نهایت به ایجاد سازمان ها و قوانینی می انجامد که آزادی های فردی را در پای آن قربانی می کنند، مانند «پاتریوت اکت 1 و 2، و گروه کارشناسان میان دولتی در خصوص آب و هوا. در چهار چوب الزامات چنین دولتی در آینده، می بینیم که به منطق جبهه ها با منافع مختلف برخورد می کند، که مورد سوریه گواه بارز آن است.

اگر ترس گروه های انسانی _ اشخاص، دولت ها و طبقات رهبران _ را تحریک می کند، و به سوی محفل چوپان جهانی می راند، توده ها در سطح جهانی بی سر و صدا تحت نظارت «پان اپتیکی» - سرسرا بین _ قرار می گیرند، یعنی وضعیتی که تهدیدات جهانی واقعی یا فرضی که بر حسب شرایط به روز شده و چنین نظارتی را قابل توجیه می سازد. بر این اساس تهدید جنگ شیمیائی که روی خاورمیانه سنگینی می کند و به سوریه نسبت می دهند، در صف انتظار باقی می ماند تا در فرصت مناسب و بر حسب نیاز از آن استفاده کنند. این همان «اهرم امنیتی» است که در گسترده ترین بی اعتنائی افکار عمومی که به همکاری رسانه ها و تحریف رسانه ای به حالت خنثی درآمده، سپر ضد موشکی در اروپای شرقی مستقر کردند. این سپر ضد موشکی _ به بهانه _ بر اساس تهدید احتمالی موشکهای ایرانی علیه اروپا و آمریکا ایجاد شد، که هدف آن تدارک امکانات تهاجمی برای محاصرهٔ روسیه و به عبارت دیگر محدود کردن این کشور در فضای قاره ای خود بود.

از همان آغاز، می بینیم که جهانی سازی اقتصاد هم راه است با ایجاد یک چهار چوب سخت امنیتی برای دولت ها و افراد، که در رابطهٔ مفصلی با سه وهلهٔ مفهوم فعلی نظام جهانی قرار می گیرد، در اینجا ابعاد خاص جغرافیای سیاسی که با الزامات هژمونیک به تدریج تزریق شده و اجرای مستقیم الزامات و قدرت از طریق نیروی نظامی انجام می گیرد.

در مورد سه زمینه کنترل امنیتی در سطح جهانی، یادآوری کنیم که سامانه رهگیر جهانی در رسانه های نوین به نام کد «اشلون» (53) عملیاتی شده است.

اهرم بهداشتی با سازمان بهداشت جهانی و شبکه های حراست بیماری های همه گیر مجاز است _ (البته در این ساز و کار ایالات متحده استثناء بی مانعی بنظر می رسد) _ که به دولت ها هشدار بهداشتی صادر کند تا با اعلام وضعیت فوق العاده برای مردم کشورهای مربوطه حکومت نظامی اعلام کنند.

این دو اهرم اجازه می دهد که مستقل از واقعیت یا واقعیت خطر فوری، برای رفت و آمد آزادانه افراد و حتی اجرای حاکمیت ملی، بی هیچ ضرورت موجهی، محدودیت آمرانه ایجاد شود _ این موضوع را طی ژوئن 2009 در آشفتگی جهانی که سازمان بهداشت جهانی به مناسبت بیماری همه گیر گریپ، ویروس آنفولانزای پرندگان و آنفولانزای خوکی به پا کرد دیدیم. این بحران ویروسی به شکل فوق العاده ای قدرت یک سازمان فراملی را به نمایش گذاشت که چگونه زندگی مردم را در سطح جهانی تحت تأثیر خود قرار می دهد، و در عین حال حاکی از وضعیت انفعالی و ناتوانی مردم در مقابل اوامر اجباری بود که از مرکز به حاشیه صادر می شد. این موضوع فاصله و دوری بین مرکز و توده ها را نیز مشخص کرد، از یکسو بین منطقه و تمام کشور، و سپس در سطح فراملی و سرانجام فاصله بین توده ها و قدرت _ فرمان _ جهانی.

در اینجا ضروری می دانم تا مختصراً اشاراتی به سازمان تجارت جهانی داشته باشم که به عنوان ارگان یکجانبه برای اتحادیه جهانی و تسلط جوئی بر مبادلات کالا و سیاست های گشایش فضاهای تجاری و مفهوم تقسیم بین المللی کار عمل می کند و به شکلی که از اعلامیه دوحه طی نوامبر 2001 برمی آید، از دیدگاه برخی شکلی از اشکال به روز رسانی «سیاست توپخانه» است. سیاستهای نامتقارن تجاری که به عنوان مثال طی سال 2003 در کانکون (شهر جنوب شرقی مکزیک) کشاورزی و صنایع مقدماتی را به جنوب اختصاص داد در حالی که شمال می توانست به تعمیق فاصله (با جنوب) در بخش های خدماتی و آخرین فن آوریها ادامه دهد.

بر این اساس در مکزیک سال 2003، پیشنهاد مشترک اتحادیه اروپا و ایالات متحده گشایش کامل عرصه خدمات و بازشناسی مالکیت فکری را هدف گرفته بود که به ازای آن مبتدیان آینده تنها از گشایش مرتبط به بخش های پارچه بافی، لباس دوزی و بازار کشاورزی می توانستند استفاده کنند.

در مورد تغییرات آب و هوایی، فوراً می بینیم که چه کارکردی در بطن بازار جهانی می تواند داشته باشد. محدودیت اقتدارمدارانه گازهای گلخانه ای، مالیات روی کربن و موادهای دیگر، علاوه بر گشایش تجارت و معامله در بخش به ویژه بارآور با بازدهی بالا، در عین حال چشم انداز بی بدیلی برای مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر را _ موجه یا نا موجه _ فراهم می سازد.

سه اهرمی که ساختار جنینی هدایت جهانی را تشکیل می دهد، با وجود تمام مقاومتها موجود، زمینه را برای فعالیت کاملاً آزاد نیروهای بازار و ارتقاء تدریجی اقتصاد جهانی آماده می کند.

بطور خلاصه، آزاد سازی انفجاری نیروهای اقتصادی در این چهار دهه اخیر موجب سقوط نسبی قدرت دولت و انتقال آن به ساز و کار های فراملی مانند بروکسل برای اروپا و انحلال حاکمیت ملی به عنوان یکی از الزامات مقدماتی برای ادغام ملت ها در دیگ جهانی سازی شده است. علاوه بر این، سرانجام روند وحدت بازار که آزادی تقریباً تمام و کمال آن با حذف بخش خدمات عمومی انجامیده، و خدمات امور اجتماعی از این پس در سطح عمومی به سیاست های قویاً امنیتی محدود می شود که برای آزادی جهانی نزد بازیگران انحصارات کلان سرمایه داری مالی ضروری می باشد.

چرخ جغرافیای انرژی

چرخ جغرافیای انرژی، انرژی فسیلی است _ نفت، خون زمین، گاز، کربن، تورب، هیدرات متان و فلزات سوخت هسته ای، اورانیوم و توریوم _ که به تنهایی نظام جهانی را تشکیل می دهد، به این علت که تمام وجوه زندگی روی کره زمین به آن بستگی دارد، و پیش از همه زندگی اقتصادی. امروز تمام اشکال زندگی، از پیشرفته ترین جوامع تا عقب افتاده ترین مناطق به همین چرخ انرژی بستگی دارد. حتی یانوهامی های آمازونی مرکزی امروز از ابزارهای فولادی استفاده می کنند که با انرژی فسیلی ساخته شده و از طریق شبکه های تجاری به قلب آمازونی راه یافته است. احتمالاً تنها بومیان جزیره آندامان در خلیج بنگال هستند که از این قاعده مستثنی می باشند (اگر چه امروز سرزمینشان در خطر تهاجم قرار گرفته است).

انرژی اتمی مطمئناً جایگاه پر اهمیتی دارد، ولی احتمالاً پس از فاجعه فوکوشیما به نقش ثانوی تنزل یافت. این وضعیت _ برای انرژی هسته ای _ تا زمانی که در فنون هسته ای پیشرفتی حاصل نیاید ادامه خواهد داشت. در نتیجه تا مدتها انرژی فسیلی جایگزین نخواهد داشت. می توانیم حدس بزنیم که به پایان رسیدن منابع فسیلی بدون خشونت و هرج و مرج نخواهد بود. جنگ های عراق و افغانستان (فضای عبور و مرور) روشن است که به جرگه جنگ هائی تعلق دارند که هدف آن تصاحب انرژی بوده و بیش از پیش برای زندگی آینده مردم جهان در ابعاد حیاتی مطرح می باشد. موضوع انرژی بارزترین اشکال منازعات بین ملت ها را تشکیل می دهد که برای تضمین ادامه حیات و حتی در فراسوی آن برای حفظ برتری خود تلاش می کنند. در این مرحله از تحلیلهایمان، می توانیم بگوییم که این دو وجهه از مسئله، یعنی تضمین ادامه حیات و برتری، در یکدیگر ادغام می شود.

چنین مبارزاتی برای دسترسی به منابع انرژی اولیه _ در شرایطی که در کوتاه مدت و میان مدت به انرژی های آلترناتیو نمی توانیم امیدوار باشیم _ ادامه خواهد یافت و در نتیجه موضوع منازعات حتمی آینده خواهد بود : کافی است که به نقشه منابع انرژی و صد البته منابع آب نگاهی بیاندازیم تا نقشه جغرافیائی مناطق جنگی در آینده نزدیک و دور را نیز ببینیم. به راحتی می توانیم حرص و طمعی که متوجه ایران شده است را درک کنیم، زیرا ایران دومین ذخیره گاز جهان را در اختیار دارد که در آینده جایگزین هیدروکربور خواهد شد (54)

مادر تاریخ به شکل تغییر ناپذیری در آتش و خون کودکانش را به دنیا می آورد _ بر این اساس ژرژ سورل نظریاتش را در باب خشونت طی 1908 مطرح کرده است. به همین علت ایران یا باید تسلیم شود و یا در انتظار تخریب کشورش باشد (55).

بر این اساس سرمایه گذاری های عظیم کوتاه و دراز مدت برای جستجو و بهره برداری از منابع انرژی فسیلی جدید در مکان های بیش از پیش مشکل (صخره و قیر شن، نفوذ در کف آبهای عمیق)، ساخت و سامان زیربنائی برای عملکرد جوامع صنعتی بر اساس نوع انرژی و در نتیجه وابستگی مطلق آنها به منابع انرژی موجب اینرسی فوق العاده در نظامی می گردد که محصور و زندانی انتخاب نوع انرژی بوده و در هر صورت متارکه با آن در کوتاه مدت ناممکن خواهد بود. انرژی فسیلی در نهایت تمام وجوه زندگی بشریت را مشروط به خود ساخته و نه تنها به زندگی اقتصادی بلکه بطور کلی و همه جانبه به زندگی بستگی دارد. در صورتی که اختلالی در جریان نفت پیش بیاید، تمام ماشین اجتماعی به دلیل وابستگی تمام و کمال به این نوع سوخت متوقف خواهد شد: تمام بخش های فعالیت تولیدی، تجاری، خدماتی به شکل تنگاتنگ کاملاً به آن بستگی دارد. یک مثال در اینجا کافی خواهد بود: پایان نفت، یعنی فقدان مواد شیمیائی سنتتیک در کشاورزی و چنین امری به این معنا خواهد بود که تمام جهان دچار قحطی خواهد شد، و باید خیلی زود منتظر زمستان مواد غذائی و شورش گرسنگان در سراسر جهان باشیم.

بر این اساس، انرژی فسیلی عنصری تعیین کننده و مطلق برای تمام نظام جهانی است. آنچه که به راهکارهای دولتی مرتبط می باشد، ذخیره سازی و تدارکات انرژی مهمترین فعالیت حیاتی بحساب می آید: نظام جهانی از این دیدگاه، کاملاً منطبق بر منطق ثابت (اینرسی) منابع انرژی عمل می کند. بر این اساس، همان گونه که به روشنی دریافتیم، روی فقدان جایگزین برای انرژی در کوتاه مدت باید تأکید کنیم. سرمایه گذاری های عظیم مالی، مادی و انسانی دراز مدت هر گونه تحول در تغییر این روند را متوقف ساخته و انحصارات کوبنده انرژی فسیلی و تداوم حیات آن را تا اتمام نهائی و کامل منابع فسیلی تضمین کرده است. به همین علت، نه چین و نه لهستان حاضر به رها کردن زغال سنگ نیستند، و آلمان نیز به بهره برداری از تورب (خزه تورب) پایان نخواهد داد. توقف تولید انرژی هسته ای در ژاپن، اتریش، یا آلمان از طریق انرژی های بازتولید شده در حال حاضر با بازدهی بسیار ناچیز، و به ویژه توربین های بادی تا دهه های آینده جبران نخواهد شد. انرژی های نوین با بازدهی نامشخص که باید در تداوم و تکمیل کننده مراکز کلاسیک مازوت سنگین یا زغال سنگ شود. بر این اساس موضوع روشن است و انرژی فسیلی تا چندین دهه هنوز حضور خواهد داشت.

اینرسی سیستمیک فوق العاده که ناشی از نوع انرژی های رایج است و پیش از این مطرح کردیم به شکل اجتناب ناپذیری سومین «چرخ» را هدایت می کند و در رابطه مفصلی تنگاتنگ با آن می باشد. به این معنا که آنچه به رایگان بدست نمی آید و یا از دادن آن امتناع می شود، باید گرفته شود، حتی با اعمال زور. در اینجا ما با چرخ محاسبات جغرافیای استراتژی برای تصاحب و یا کنترل منابع انرژی سروکار داریم.

و البته دومین مورد، یعنی کنترل منابع در مقایسه با تصاحب منابع پیشی می گیرد، زیرا هدفش به حاشیه راندن دولت های رقیب می باشد: کسی که کنترل گاز ایران یا منابعی که سال 2010 در مدیترانه شرقی کشف شد را به عهده بگیرد به شکل جزئی اروپا را نیز در اختیار خواهد داشت. این موضوع پتانسیل منازعه منطقه ای و یکی از عناصر روشنگر بحران فعلی سوریه را توضیح می دهد.

در مورد مناطق و راه های انتقال انرژی، فوراً می بینیم که به اندازه خود منابع دارای اهمیت بسیار زیادی است. جنگ افغانستان به شکل دیگری قابل درک نیست. یعنی ضرورت گشودن راه های انتقال انرژی فسیلی از آسیای مرکزی به آبهای گرم اقیانوس هند.

با این حساب، دستیاری هر چه بیشتر روی منابع انرژی، تداوم انحصار دلار به عنوان یگانه واحد پول در مبادلات انرژی برای جهان آمریکائی (یا برای نظم آمریکائی جهان) را تضمین می کند. آنهایی که گستاخی کردند و بر آن شدند که از طریق دیگری مبادلاتشان را به انجام رسانند، خیلی زود مصیبت گریبانشان را گرفت: عراق و لیبی تخریب شد. همان گونه که ایران تخریب خواهد شد، مگر این که باد مساعدی در بادبان بورزد و حادثه ای فوق العاده موجب توقف روند فعلی شود. زیرا این کشورها می خواستند معاملاتشان را با یورو و یا طلا انجام دهند(56).

کوتاه سخن، اینرسی خاص ساختار جغرافیای انرژی به شکلی است که حفظ و تداوم دسترسی و کنترل منابع انرژی بدون اعمال خشونت ممکن نیست، از این دیدگاه، کاربرد نیروی نظامی امری محتوم در سرشت موتور اقتصادی، تولید و تمدن سازی، در عرصه جغرافیائی انرژی خام است.

به همین علت ایران یا باید جذب شود و یا این که مورد تخریب واقع گردد، اگر در مقاومت پافشاری کند و به مسلک سنت معبود بازار نپیوندد، و خود را به قدیس حسود و خصومت جو تسلیم نکند.

سومین چرخ

سومین چرخ، شیوه های دیپلماتیک و نظامی. دو چهره از یک واقعیت. است که برای تحت کنترل گرفتن منابع انرژی و بازارها به کار برده می شود، چنین امری برای قدرت سلطه جو به این معنا است که توسعه دائمی منطقه نفوذ برای تحکیم «دفاع از منافعش» ضرورت حیاتی دارد. این چرخ سوم از طریق دیپلماسی. غالباً به رأی فشار و باج گیری اقتصادی و مالی یا تهدید آشکار به جنگ مزین شده، و بر اساس شرایط این راهکار زیر چتر مداخله بشر دوستانه یا دفاع از شهروندانی که مورد خشونت قرار گرفته اند قرار می گیرد. به استثناء مواردی که نیاز فوری احساس می شود مانند موردی که در بیافرا بین سال های 1967 و 1970 روی داد، در رواندا سال 1994 و مورد نزدیکتر در جمهوری دموکراتیک کنگو. یا به بهانه دفاع حقوق زنان، و حمایت از اقلیت ها و ارتقاء دموکراسی. یعنی منطق سیستمیکی که از دوران پیروزی متفقین طی سال 1945 و با تحول فن آوری در زمینه تخریب در کوران جنگ دوم جهانی، شکل گرفته و تداوم یافته است.

دیپلماسی نظامی رایج در حال حاضر، همانند انواع و اقسام متعدد جنگ رسانه ای که انقلاب در ابزارهای ارتباطاتی امکان پذیر ساخته است، اشکال جنگ های تمام عیار نوین را تشکیل می دهد، با این وجهه مشخصه که چنین جنگهایی به انواع جنگهای چریکی و سری تعلق دارد که برای استتار حقیقت و نقاب زدن به چگونگی اصلی آن بی سر و صدا انجام می گیرد. سرانجام کار نتیجه یکی است: شمار بسیار زیادی قربانی از بین شهروندان غیر نظامی، 150000 در لیبی بر اساس گزارش شورای موقت ملی. یعنی نتیجه جنگی ساختگی توسط ناتو. به موازات جنگ اقتصادی، در چهار چوب دیپلماسی فشار انواع و اقسام تحریکات و ابزارهای فشار بازدارنده وجود دارد که می توانیم نوع دیگری را به آن اضافه کنیم که آزمون خود را تحت عنوان «انقلاب رنگی» پس داده است(57).

محاصره _ در واقع خفه کردن تدریجی _ از سال 1979 با مصادره دارائی های مالی ایران پس از تسخیر سفارت آمریکا در تهران توسط دانشجویان اسلامگرا راه اندازی شد، دو دهه بعد طی 8 اوت 1996 پارلمان آمریکا این موازین تلافی جویانه مالی را تشدید کرد و برای ایران محاصره اقتصادی اعلام نمود و سپس قانون «آماتو - کندی» را به اجرا گذاشت که برای «کشورهای اوباش» به دلیل پشتیبانی از جریان های تروریستی و یا گسترش سلاح های کشتار جمعی مجازات هائی را در نظر می گیرد.

در نتیجه جمهوری اسلامی ایران به اتهام دولت اخلال گر و عضو جرگه نخبه گرای محور شرارت بسته بندی شد _ یعنی جایگاهی که از آن جا خارج نخواهد شد _ و این موضوع به دورانی بازمی گردد که هنوز هیچکس به افشای برنامه هسته ای ایران فکر نمی کرد. باید دانست که این برنامه مرتبط است به استقلال انرژی که آمریکا و آلمان در مراحل اولیه در آن شرکت داشتند، و سپس از سال 1979 به همکاری روسیه ادامه یافت _ که در آن دوران هنوز اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی بود. مجازات های مالی اساساً به هدف منصرف ساختن ایران از بلند پروازی هسته ای اعلام شده و اروپا نیز بر حسب روند تبعیت و وابستگی اش به واشنگتن از آن پیروی کرد و بر آن شد تا ایران را با محاصره اقتصادی خفه کند. ابتدا بانک ملی، نخستین بانک ایران را مسدود کرد و سپس راهکار تحریم نفت را به کار بستند. هدف این بود که جریان پول، سرمایه گذاری ها و مبادلات خارجی ایران خاتمه یابد، و ایران از دیدگاه اقتصادی و اجتماعی کاملاً فلج شود. از پایان تابستان 2009 مسئله متوقف ساختن واردات ایران در زمینه محصولات نفتی تصفیه شده نیز بود (40 درصد از مصرف داخلی بنزین) و سپس صادرات نفت خام ایران. سرانجام محاصره از تاریخ 1 ژوئیه 2012 وارد مرحله اجرائی شد ولی چین و هند آن را رعایت نکردند.

اتحادیه اروپا بر این اساس خرید و انتقال نفت ایران را ممنوع اعلام کرد و در نتیجه هیچ یک از بیمه کننده های اروپائی که 90 درصد عبور و مرور نفت جهان را از طریق دریا در اختیار دارند، نفت ایران را بیمه نخواهند کرد. به موازات این ممنوعیت، ایالات متحده از برخی خریداران آسیائی امتیاز خاصی قائل شد _ هند، کره جنوبی و ژاپن _ و از آنها خواست که خرید نفت خام ایران را محدود کنند تا مشمول مجازات های مالی و تجاری نشوند که از این پس برای شرکت هائی که با ایران معامله می کنند در نظر گرفته شده است. به گفته آژانس بین المللی انرژی، محاصره اعلام شده در ماه ژانویه موجب 30 درصد کاهش صادرات نفت خام ایران شده است. در واقع، کشورهای اتحادیه اروپا که به نفت ایران وابسته هستند، یونان 30 درصد و ایتالیا 13 درصد، به خرید نفت خام ایران ادامه می دهند، یعنی تقریباً 200000 تا 300000 بشکه در روز به مقصد اتحادیه اروپا صادر می شود. اواخر سال 2011 تعداد بشکه ها 600000 بوده است.

سرانجام، در اینجا برای درک مطلب مفید خواهد بود که از اردوی قتل های زنجیره ای که کارشناسان و متخصصان و دانشمندان عراقی را هدف گرفت تا نخبگان کشور را از بین ببرد _ این حذف فیزیکی در سال 2004 تا 310 نفر تخمین زده شد _ (57) _ و قتل کارشناسان اتمی ایران یاد کنیم. به همین گونه، اردوی سوء قصد و ترور زیر پرچم دروغی در عراق به روشنی «استراتژی تنش» را بر ملا می سازد که به دقت طراحی شده و توسط گروه های عملیاتی با عناوین مختلف به اجرا گذاشته شده است، سلفی مسلکان، وهابی ها، ارتش مهدی، پلیس یا ارتش عراق، کوماندوی ناشناس، گروه های تبهکار، تمام این موارد به قتل هائی که امروز در ایران توطئه چینی می شود شباهت دارد.

«با وجود ایجاد دولت قانونی و مجلس ملی در عراق، تلاش‌های مخفیانه‌ای صورت می‌گیرد که هدف آن ایجاد ناامنی و تعمیق شکاف در جامعه عراقی بوده تا به جنگ داخلی دامن بزند»، این گزارش توسط رئیس‌جمهور ایران احمدی‌نژاد در شصت‌مین گردهمایی عمومی در سازمان ملل متحد به تاریخ 23 سپتامبر 2006 ایراد شد که مواردی را بر ملا می‌ساخت که افکار عمومی غرب از آن بی‌اطلاع بودند، ولی برای درک وضعیت جنگ دائمی که عراق را متأثر ساخته بود اهمیت بنیادی داشت، یعنی همان وضعیتی که با اندک تفاوتی هم اکنون در سوریه جریان دارد. یک مثال این موضوع را برای شما روشن‌تر خواهد ساخت، عملیات تروریستی علیه مسجد سامره طی فوریه 2006 و ژوئن 2007، مسجدی که آرامگاه امام دهم و یازدهم، از نوادگان مستقیم پیغمبر اسلام، در نتیجه مکانی مقدس برای شیعیان و در عین حال برای اهل سنت (58). اقداماتی تصورناپذیر خارج از اقدامات طراحی شده برای برپا کردن جنگ یا تنش [مابین قومی] که شباهت زیادی به عملیات تروریستی 28 می 2009 و 16 ژوئیه 2010 در زاهدان، جنوب شرقی ایران دارد که توسط جنرال‌الله - سنی مذهب - بازشناسی شده. در مورد جنرال‌الله باید دانست که این گروه تروریستی از لندن هدایت می‌شود. یعنی همان هدف تشویش و برخورد میان قومی و همان راهکار.

اشکال متنوع جنگ غیرمستقیم، محاصره، مجازات، ابلیس‌نمایی، تحریف شورش و اعتراض اجتماعی، با هدف گیری تبلیغاتی روی اقلیت‌های قومی که ملت را تشکیل می‌دهد، تروریسم، سوء قصد، قتل و حمله الکترونیک توسط ویروس‌هایی که بنیادهای دولت را مین گذاری می‌کند، بی‌اعتبارسازی رهبران، ایجاد شکاف بین جامعه مدنی و نخبگانش، تحریک کردن مردم علیه نمایندگان، منزوی ساختن کشور در عرصه بین‌المللی، بریدن بال‌های کشور، آماده‌سازی افکار عمومی در سطح بین‌المللی به هدف حمله هوایی احتمالی و ویرانگر، و حتی حمله اتمی، هدایت مذاکرات بر اساس روابط پیچیده یا دستکاری شده توسط بنگاه‌های بین‌المللی که به ابزار کار توطئه تبدیل شده‌اند مانند آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در رابطه با ایران و صندوق ملل متحد برای کودکان سوریه، جملگی راهکارها و ابزارهایی را تشکیل می‌دهد که هدفش پنهان ساختن «جنگی است که هنوز نامیده نشده با این وجود به تخریب و ویرانی و کشتار مردم دامن می‌زند»، و حتی تهدید دائمی و تکراری برای حمله قریب‌الوقوع و تمرکز سنگین وزن نیروی دریایی در خلیج فارس و دریای عمان!

گزینه‌های مداخله نظامی وقتی مطرح می‌گردد که تمام راه‌حل‌های دیگر برای تغییر رژیم با شکست مواجه شود. از این دیدگاه، ایران با وجود انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا چند ماه مهلت دارد، جنگ هوایی به یمن هواشناسی مناسب می‌تواند تا بهار 2013 ایران را به آتش بکشد، مگر این که تا آن وقت انقلاب داخلی موجب شود که گروه دیگری هدایت کشور را بدست گیرند و با خوشبینی بیشتر «دموکراسی آسمانی» را بپذیرند که آمریکا آن را به همه می‌فروشد و یا تحمیل می‌کند.

در این مدت، سوریه شاید به مثابه میوه رسیده‌ای به دامن جامعه بین‌المللی بیافتد که همواره نگران رعایت دقیق حقوق بشر و اخلاق است، البته اگر به وزیر امور خارجه فرانسه لوران فابوس باور داشته باشیم، ولی وقتی موضوع به کشورهایی مثل لبنان و غزه مربوط می‌شود، فابوس‌ها از دقت کمتری برخوردار هستند زیرا ساحل آنها در کنار لویاتان، دهانه گاز فوق‌العاده‌ای واقع شده که تمام هیولاهای منطقه برای تصاحب آن دندان تیز کرده‌اند.

پی نوشت :

(48) 8 اوت 2011، چین، الگوی پراگماتیسم، در چشم انداز بحران اقتصاد جهانی همچنان به خرید اوراق بهادار خزانه ایالات متحده ادامه می دهد، و این امر در حالی صورت گرفت که پکن «اعطای قرض بی رویه به خارج توسط ایالات متحده» را افشا می کرد. در این رابطه پکن برای «حفاظت از دلار آمریکائی و ایجاد پول جدید به عنوان ذخیره، برای اجتناب از تحریک فروپاشی توسط یک کشور» فراخوان صادر کرد و در عین حال از واشنگتن درخواست کرد که برای تضمین امنیت دارائی های خارجی سیاست مسئولانه تری را در پیش گیرد. وقایع گفتارها را نفی می کند، از آوریل تا ژوئن 2011، بانک چین که 26 میلیارد دلار اوراق بهادار از خزانه آمریکا خریده بود، قرارداد خود را در رابطه با قرض آمریکا به 1200 میلیارد دلار رساند، یعنی افزایشی معادل 30 درصد طی 9 ماه. در مجموع بیش از یک سوم ذخیره مبادلاتی را در بر می گیرد که در ژوئن 2011 بر اساس گزارش چاینا دیلی - 2 اوت 2011 - 3200 میلیارد دلار تخمین زده شده است، و در مورد تضاد بین عمل و تحلیل های نهادهای بانکی چین، در روزنامه مردم به تاریخ 19 اوت 2011 می نویسد «در رویارویی با خطرات جدید مالی، سرمایه گذاران برای امنیت سهام خود بیشتر نگران هستند تا برای درآمدهایشان». از سوی دیگر ژاپن، در همان تاریخ 6 اوت 2011، توکیو اعلام کرد که با وجود ارزیابی منفی «استاندارد اند پور» (سازمان اعتبار سنجی آمریکائی)(49) اوراق بهادار آمریکائی اش را حفظ خواهد کرد.

(49) Standard and poor's

(50) James Altucher

(51) Life tastes best when you eat what you kill !

(52) کهن الگوی تروریسم مذهبی، اسلامی، یا بهتر بگویم اسلامگرا مشخصاً و به شکل اساسی در پیوند تنگاتنگ با نظریه «شوک تمدن ها» مطرح می باشد، که به شکل گسترده و تحریف آمیز ولی ظاهراً محکمه پسندی توسط خود سرویس های اطلاعاتی غرب ساخته و پرداخته شده و از آن به شکل ابزار بهره برداری کرده اند. بر این اساس القاعده ساخت ایالات متحده است. زیبگنیوف برژینسکی، مشاور قدیمی رئیس جمهور جیمی کارتر برای امور امنیتی و مشاور الهام بخش رئیس جمهور فعلی بارک اوباما، طی گفتگو با مجله نوول ابسرواتور در نوامبر 1998 با افتخار خود را به عنوان مخترع شبکه القاعده و مجاهدین معرفی می کند که می بایستی در افغانستان علیه ارتش سرخ می جنگیدند، یعنی شبکه ای که خود او شخصاً ایجاد کرده و تأمین مالی و تجهیزات و آموزش آنها را از طریق سرویس های ویژه پاکستان حتی پیش از آن که ارتش سرخ در 24 دسامبر 1979 وارد افغانستان شود به عهده داشته است. این موضوع را رابرت گیتس که در آن دوران رئیس سازمان سیا بود در خاطراتش یادآور می شود : «در واقع 3 ژوئیه 1979 بود که رئیس جمهور جیمی کارتر نخستین راه کارها و پشتیبانی سری از مخالفان رژیم طرفدار شوروی در افغانستان را امضا کرد».

(53) Echelon (

برنامه اشلون در آغاز شامل یک سامانه رهگیر جاسوسی برای ماهواره های تجارتي بود، و سپس به سامانه شنود جهانی - در پیوند با سر سرا بین (پان اپتیک) - زندگی خصوصی توده ها تحت هدایت ناسا (آژانس امنیت ملی آمریکا) و ستاد اطلاعات دولت بریتانیا تبدیل شد و سپس مرکز امنیت اطلاعات کانادا، استرالیا و زلاند جدید به آن ضمیمه شد.

54) با این وجود ذخائر زغال سنگ ایالات متحده و چین باقی خواهد ماند، ذخائر جهان تقریباً به 470 میلیارد تن معادل نفت تخمین زده شده است، به این شرط که بتوان از آن انرژی تمیز بدست آورد، یعنی موضوعی که امروز ممکن نیست. به ویژه چین در رابطه با این موضوع با مشکل مواجه می باشد. منبع انرژی که اتمام آن برای 2158 تخمین زده شده، یعنی یک قرن و نیم با آهنگ مصرف امروز که تقریباً 2 میلیارد تن معادل نفت در سال تخمین زده شده است (بر اساس آمار بریتیش پترولیوم در مجله جهان انرژی در سال 2007)

55) **مترجم:** ژان میشل ورنوشه پیش از این نمونه عراق و لیبی و سوریه را مطرح کرده بود که با وجود تمام همکاری ها و همسوئی هایشان با غرب (بخوانیم با اتخاذ سیاست تسلیم) از تخریب نجات پیدا نکردند. علاوه بر این نویسنده دائماً به ساخت و ساز نظام جهانی در «هرج و مرج سازنده» و تخریب سازنده و جنگ سازنده و کشتار سازنده مردم بی دفاع و چپاول سازنده منابع کشورها، به عنوان راهکار برای برون رفت از مشکلات و بحران ها اشاره دارد. در نتیجه وقتی ورنوشه می گوید: **« به همین علت ایران یا باید تسلیم شود و یا در انتظار تخریب کشورش باشد»** اندکی تناقض آمیز بنظر می رسد، زیرا نظریه «هرج و مرج و تخریب سازنده» به اعتبار نمونه های ذکر شده در بالا حتی جای مذاکره برای تسلیم باقی نمی گذارد.

56) **مترجم:** اخیراً در یکی از نشریات اینترنتی طیف اپوزیسیون، از رفسنجانی به عنوان نامزد دوره یازدهم ریاست جمهوری نقل قول هائی آورده بود و رئیس جمهور قدیمی که دوباره نامزد ریاست جمهوری دوره یازدهم شده، مطالبی درباره معاملات نفتی با هند و چین مطرح می کند (حالا این موضوع تا چه اندازه صحت داشته باشد نمی دانیم): **«چین می گوید که ما پول نمی دهیم بلکه کالا می دهیم، و کالاها را نیز خودمان انتخاب می کنیم... و هند نیز حتی با رویه هم نمی خواهد پول نفت را بپردازد».**

البته متأسفانه ما ایرانیان خارج از کشور به دلیل حضور کمابیش مطلق اپوزیسیون ها در رسانه ها از واقعیات امور ایران بی اطلاع هستیم، و از سوی دیگر دولت جمهوری اسلامی ایرانی نیز گویا که مردم ایران را آدمهای بالغی نمی داند و نیازی نمی بیند که مردم حتماً از مسائل کشور آگاه سازد. این نام دیگری بجز جنگ در عرصه رسانه ای ندارد که به شکل رسانه دروغ تجلی می کند و سرانجام با بی اعتبار شدن رسانه ها، هیچ گزارشی حتی اگر درست باشد اعتباری نخواهد داشت، چون که تحت چنین شرایطی اعتمادی که باید بین توده ها و رسانه ها وجود داشته باشد از بین رفته است (من بین خودم و توده ها میانبر زدم - تا محک تجربه آید به میان). در هر صورت اگر چنین مواردی صحت داشته باشد، می توانیم نتیجه بگیریم که چین و هند نیز در اتحاد با دلار حرکت می کنند، زیرا که خودشان با رفتارشان راه معامله با پولهای دیگر را بسته اند. و نه این که بخواهیم نتیجه بگیریم که بازار دلار دزد بازار نیست، البته که دزد اصلی است ولی در اشکال دیگر. در زمان پهلوی نفت را می خریدند، گران هم می خریدند ولی بجای آن ایران حتماً باید سلاح های بنجل آمریکائی خریداری می کرد.

57) انقلابهای رنگی با «بهار پراگ» در سال 1968 آغاز شد، و در چکوسلاواکی به «انقلاب مخملی» در سال 1989 انجامید که نتیجه مستقیم آن است. پیش از این «انقلاب گل میخک» در پرتغال طی سال 1974 به عنوان آزمایشگاهی عمل کرد که تمام انقلابهایی که از همین نوع بودند از آن بیرون آمدند. عموماً از این دیدگاه است که جنبش های خیابانی 5 اکتبر سال 2000 را در صربستان نگاه می کنیم که به سقوط رئیس جمهور میلوسویچ انجامید، و این

نخستین انقلابهای «صلح آمیز» را رقم می زند که به شکل گسترده بر اساس ابتکارات نوین در فن آوری تصاحب قدرت تحقق یافته که بر اساس بسیج عمومی از طریق وسایل ارتباط جمعی در تمام شبکه های موجود ممکن گردید (شبکه های اینترنت پیش از پیدایش توئیتر یا فیس بوک، تلفن سلولی و غیره). تمام تمهیدات و تدارکات و پشتیبانی های مالی، لوژیستیک و سازماندهی از خارج و از طریق بنیادهای مختلف برای دموکراسی تأمین می شد، مانند : انستیتوی جامعه باز متعلق به سرمایه دار آمریکائی جرجس وروس یا «خانه آزادی، بنیاد ملی برای دموکراسی، که در عین حال روی هدایت افکار عمومی و ابزار سازی آن در راستای اهداف سیاسی شورشگر تلاش می کردند. جنگ سیاسی که فدراسیون روسیه را مجبور ساخت که برای پیشگیری به تاریخ 7 ژوئن 2012 قانون محدودیت تجمعات عمومی را به تصویب رساند. نمونه های تازه تر «انقلاب گل رز» سال 2003 در گرجستان، و سپس «انقلاب نارنجی» در اوکراین. سال 2005 «انقلاب گل لاله» در قرقیزستان که نتیجه مطلوبی نداشت، سال 2009 در مولداوی نیز طرفداران روسیه برکنار نشدند. سال 2005 قتل تاجر و معامله گر بزرگ، رفیق حریری که بسیاری از ناظران آن را به انقلاب رنگی نسبت می دهند، و این بار «انقلاب سدر» که به پانزده سال حضور نظامی سوریه با توافق غربی ها سال 1990 بر اساس معاهده طایف پایان داد. به دقت می توانیم تصور کنیم که در همین جریان انقلابهای رنگی، جنبش های مختلف در تبت، برمه یا سین کیانگ از همین پدر خواندگی خارجی و پشتیبانی های سازمانی و لوژیستیک برخوردار بوده اند.

58) مترجم : یک پرونده سمعی بصری در یوتوب شمار افراد به قتل رسیده را تا 520 نفر اعلام کرده است.

59) ژان میشل ورنوشه : «کالبد شکافی جنایت علیه صلح»

http://www.lecourrier.ch/autopsie_d_un_crime_contre_la_paix

منطق سیستمیک،

جبر اینرسی

اینرسی سیستمیک (لختی سامانه مدار)، منطق اینرسی نظام جهانی که با سه چرخه جغرافیای اقتصادی، جغرافیای انرژی، جغرافیای استراتژیک به حرکت در می آید _ پیشوند «جغرافیا» (به لاتین «ژئو») گسترش جهانی سه وهله از مفهوم رشد یا توسعه اجتماعی را مشخص می سازد، یعنی الگوئی که از پدیدار شناسی روح نزد فردریش هگل الهام گرفته که متعاقباً توسط کارل مارکس در بنیانگذاری ماتریالیسم تاریخی به کار برده شده است (بازخوانی یا باز تعبیر شده است) _ در قلب رآکتور اقتصادی، انرژی پیش برنده و هدایت آن به شکل تجلی خواست قدرت همانند قانون انبساط در فیزیک به روز شده است. اگر جوامع و افراد را به ماده در حالت گاز قابل تشبیه بدانیم، این پیکره گازی طبیعتاً در حالت انبساط به اشغال تمام فضای موجود نیل می کند، این قاعده کارکرد ساخت و سازی را در فضای سه قاره ای (اقتصاد-انرژی-استراتژیک) نشان می دهد که سرسرای منافع آمریکای جهانی در آن گسترش یافته است.

به همان گونه که فرآیندهای تکتونیک صفحه‌ای مبین حرکات پوسته زمین و پیامدهای احتمالی آن مانند زمین لرزه می باشد، رویارویی بلوک شرق-آسیائی، روسیه-چین و قدرت اقیانوسی، آمریکای شمالی و اقماری اروپائی، در معرض تأثیرات منطق سه بعدی قرار می گیرد که گسترش آن مستقل بوده و به شکل مستقل از خواست افراد نیز ضرورت خدشه ناپذیر خود را به آنان تحمیل می کند.

در مورد ایران به عنوان منطقه قابل پیشبینی، باید بپذیریم که روی خط فاصل بلوک‌ها واقع شده و در چنین وضعیتی به مثابه کاخی از شن ساحل دریا بنظر می رسد که در معرض جز و مد قرار گرفته است. به هر صورت، که ایران پس از فروپاشی یا سرنگونی رژیم دین سالار پارلمانی شیعه ملی یا توسط حمله خشونتبار نیروی هوائی اسرائیل و ایالات متحده، اظهار ندامت کند، نتیجه همواره یکی خواهد بود: بازگرداندن ایران به میل و یا به زور به اقتصاد جهانی: «روند جهانی»، به عبارت دیگر، یعنی متشکل ساختن آن بر اساس حاکمیت و تسلط آمریکای جهانی. و چنین امری، با وجود پیدایش و اوج گیری قدرت های نوین زیرا هیچیک خواهان درگیری مستقیم با رقیبان و همچنین متحدان و همکارانی مانند ایالات متحده در بطن اقتصاد جهانی نیست، کاملاً بر عکس. نه روسیه و نه چین خواهان ایجاد اغتشاش در منطقه و یا در سطح جهانی نیست، و مطمئناً این دو غول عظیم تمام تلاش خود را به کار خواهند برد تا از بروز چنین واقعه ای اجتناب کنند.

سرانجام، افراد، بازیگران سیاسی، استراتژها، رؤسای دولت، کارفرمایان بزرگ، نظریه پردازان و سیاست شناسان تنها کاری که می کنند این است که تلاش می کنند تا به بهترین شکلی که می توانند هوش و درایت بزرگ و کوچک خود را در خدمت منطق یا نظامی قرار می دهند که فراتر از خود آنها واقع شده است. در برخی مواقع سعی می کنند آن را همراهی کنند و در برخی موارد دیگر می کوشند از آن پیشی بگیرند. نظام بر اساس منطق اینرسی خود، تنها به حوادث تاریخی، به انقلاب‌ها یا انسان‌هائی تعلق دارد که مهر سرنوشت تاریخی بر آن زده شده است (به شکل مثبت یا منفی، بخاطر تردیدهایشان، ناتوانی و یا بر عکس به دلیل خصوصیات و آرزومندی‌هایشان) که خواهان دگرگون سازی و یا متوقف ساختن این روند هستند. با این وجود سرنوشت ملت‌ها در منشور سیستم جهانی و ترکیب معرفت شناختی فعلی آن به ثبت رسیده که تحولات و رویکردهای آن فوراً قابل پیشبینی است. در هر صورت، ایران امروز بی آن که قالبی را که از قبول آن سرباز می زند نپذیرد و در نظام ذوب نشود، دوام نخواهد آورد.

اگر بخواهیم این وضعیت را در یک جمله تعریف کنیم، می توانیم بگوئیم که ایران نمی خواهد تحت فرمان این نظم نوین که طی سال 1945 به منسده ظهور رسید قرار گیرد، آن را نفی می کند، با این وجود باید یادآوری کنیم که نزدیکترین متحد ایران، یعنی فدراسیون روسیه هنوز با این روند متارکه نکرده است. به این معنا که با وجود رویدادهای دوران جنگ سرد و خطر واقعی جنگ اتمی بین دو رقیب، شرق و غرب مبنی بر معاهده ای نانوشته در پیوند با یکدیگر هستند، برای اینکه نگوییم به واسطه نوعی تبانی و وضعیت تاریخی در اتحاد با یکدیگرند(60).

پی نوشت :

60)امپراتوری شوروی از همان آغاز تنها به یمن گندم «میدل وست» دوام یافت (در شمال و مرکز ایالات متحده) که میلیاردی فرصت طلب آرمان هامر می فرستاد _ (سرمایه دار و

سوسیالیست _ کلکسیونر هنری) یکی از ستون های حزب جمهوری خواه. بعداً، در سال های 1930، اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی بی آن که با غرب مبادله تجاری داشته باشد نمی توانست از تصمیمی که طی سال 1929 در مورد زمین های اشتراکی به اجرا گذاشته شد جان سالم به در برد. چنین امری، از آغاز، با آگاهی کامل به نتایج گورهای جمعی کمونیست ها و ترور جمعی بود که آن را به وجود می آورد. در باره این موضوع خیلی مفید خواهد بود که به کتاب گوستاو لوبون مراجعه کنیم که به سال 1923 تحت عنوان «فقدان تعادل جهان»(61) منتشر شد. واقعیت نظام اشتراکی از سوی آنهایی که ذینفع بوده و با آن در سازش به سر می بردند انکار شد و از طریق اعمال قدرت در رسانه ها به سکوت و فراموشی برگزار شد. در نتیجه می بایستی منتظر افشاگری های ویکتور کراونچکو(62) به سال 1946 باقی می ماندیم و یا کمی بعد با انتشار مجمع الجزایر گولگ به سال 1973 درباره حقیقت وقایع کسب اطلاع می کردیم. کراونچکو در فرانسه توسط جامعه روشنفکری گفتار منش او را به لجن کشیدند، و هرگز به اشتباهات خودشان اعتراف نکردند، ولی بر عکس امتیاز مالی کسب کردند، چنین امری روی نقش روشنفکران به عنوان مولد ایدئولوژی توجیه کننده و خردگرا گردان نور تازه ای افکند. در این جا یادآوری کنیم که نفوذ سولژنیتسین در دیوارهای ضخیم تحریف خبری تنها به دلیل متارکه شوروی پسا استالینی «رفوزنیک»(یهودیانی که برای آنها ویزای خروج صادر نکردند) که در آن دوران هنوز برای رفتن به اسرائیل آزاد نبودند، مانند نتان شارانسکی، بنیانگذار جنبش ذر سال 1976 که بعداً به یکی از سران جریان نئومحافظه کار قویاً سرسخت تبدیل شد، و به روشنی اصل خاصی را به اثبات رساند و نشان داد که فرد سرانجام به چیزی تبدیل می شود که هست. بیانیه اخیر رئیس جمهور ولادیمیر پوتین در نتانیا در اسرائیل، وقتی از مجسمه یادمان پیروزی ارتش شوروی در مقابله با رایش آلمان پرده برداری می کرد [25 ژوئن 2012 ربا نووستی] به یمن کمک لوژیستیک از سوی ایالات متحده، هیچ تردیدی در این مورد باقی نمی گذارد، به ویژه وقتی ولادیمیر پوتین اظهار داشت که «غیر قابل تحمل است که تاریخ را بازخوانی کنیم، نسل های آینده باید حقیقت را درباره جنگ دوم جهانی بدانند»، و تأیید کرد که در حال حاضر و تقسیم جهان که در یالتا، تهران و در پستدام تعیین شد و امروز نظم نوین جهانی تا حدود زیادی منطبق بر آن است «روی شن های روان دروغ» بنا شده است.

61)Gustave Le Bon. Le déséquilibre du monde

62)Victor Kravenckho

ساختار ایدئولوژیک

در مورد خود بازار، اندیشه، نظریه و کد، در عملکرد و توسعه و رشد جهانی آن، باید دانست که جملگی در پیوند تنگاتنگ با ایدئولوژی لیبرال تحقق یافته است. در نتیجه باید مفهوم لیبرال یعنی مفهومی را که امروز به جهان اقتصاد و انحرافات لیبرالی از سال های 1970 باز می گردد، باید از مفهوم قدیمی آن که در ایالات متحده دال بر «چپ گرا» بود، تفکیک کنیم.

مفهوم امروزی لیبرال، به معنای آزادی بازار از تمام قواعدی است که می تواند مانع فعالیت و گسترش آن شود. نخستین قاعده ای که از میان برداشته شد، وجه الهی شناختی بود که در

بهدینی آنگلساکسون ریشه داشت و کمابیش محدودیت‌هایی ایجاد می‌کرد و رویکردهای اجتماعی برای آن قائل می‌شد، به عبارت دیگر رویکردهایی را در بر می‌گرفت که کاملاً خود خواهانه نبود.

با متارکه ای که مکتب شیکاگو ایجاد کرد، به ویژه در اشکال تکوین یافته مانند ایدئولوژی آنارکو-سرمایه داری (63)، با این وجود باید بین لیبرالیسمی که از تمام موانع و قواعد اخلاقی رها شده و لیبرتاریانیسم (64) تفاوت قائل شویم. اگر «خدا مرده است» (نیچه، حکمت شادان 1882)، در نتیجه تنها کاری که باقی می‌ماند رهایی از قیومیت دولت و پیش از همه با تخریب موازین حقوقی که در پیوند با پیکره جامعۀ تکوین یافته است. سپس وقتی اقتدار دولت از بین رفت و یا بیهوده و دست و پا گیر شد باید آن را به شکل اختیاری با ساختارهای فراملی جایگزین کرد که به شکل قراردادی در سطح عمومی (و به زودی در سطح جهانی و همه شمول؟) حقوق خصوصی، مبادلات و مناسبات بین افراد که شخص حقوقی باشد یا حقیقی، عمل خواهد کرد.

آیا باید به برخی ابعاد و انگیزه های نهائی بپردازیم، که برخی ریشه های مطلقاً مردم شناختی آن حاکی از خواست قدرت و سلطه جوئی در جوامع بشری و در رابطه با رقیبان و یا آنهائی است که هنوز از همکاری با یکدیگر رویگردان هستند؟

تمنای فتح پروزمندانه سازمان یافته که در نظام متشکل گردیده و معرف جهان و می بینیم که خاصه در پیوند با جهانی بینی آنگلو ساکسون و یهودیت-پروتستانتیسم کلونی و پاکدینی بوده و ایدئولوژی لیبرال را قانونیت می بخشد.

قرن بیستم شاهد نقض و انحلال ارزش های مذهبی بود که کمابیش مبین ساخت و ساز جهان سرمایه داری بود. این ارزش های مذهبی دست کم برای برخی بازیگران آن محدودیت هائی ایجاد می کرد، زیرا هیچکس شرایط سخت پیشرفت صنعتی را فراموش نمی کند. از این دیدگاه بحران 1929 بحران ارزش ها بود. آخرین بازمانده های اصول و احتیاط کارهای اخلاقی کاملاً با انقلاب آنارشیی- و-لیبرال (یا آنارکو-لیبرال) به سال 1968 از صحنه روئیده شد.

انقلاب آنارشیی-و-لیبرال، پیش از آنکه به وضعیت سیاسی برسد، گروه و افرادی که هیچ وجه مشترکی با طبقه رهبران قدیمی نداشتند به وضعیت اقتصادی حاکم دسترسی یافته و یا ارتقاء پیدا کردند. به این ترتیب، متارکه اولترالیبرال را باید به عنوان نشان عمیق تحول جامعه شناختی تلقی کنیم: فن آوری نوین، جهان و انسان نوین. گروه های الیگارشی در همزیستی با وارثان یهودیت-پروتستانتیسم کلونی پاکدین و طرفداران داروینیسم اجتماعی (65) و طیف آنارکو-سرمایه داری و فردگرایی افراطی به وجود آمدند. تمام آنها طرفدار همان ضد ارزش هائی بودند که در نوشته های نویسنده ای مانند آندره ژید در کتاب «ضد اخلاقیت» سال 1902 و یا «زیر زمین های واتیکان» سال 1914 ترسیم شده بود.

از دیدگاه جغرافیای استراتژیک ایدئولوژی لیبرال- اولترا آزادیخواه ترجمان خود را در کلمه طنز آمیز و متناقض [سازمان هرج و مرج] می یابد، تخریب، تنزل ملت ها به حالت غبار اتمی _ به عبارت دیگر اتمی کردن آنها _ برای بهتر مخلوط کردن آنها در یک واحد بزرگ غیر قابل تشخیص از یکدیگر، بی نام و نشان، ریشه کن و «گلوبالیزه» شده. به همین علت، هرج و مرج، هرج و مرج سازنده، پاراوان و بهانه ای بیش نیست، زیرا هدف اصلی بازسازی اجتماعی نبوده بلکه

به سادگی تخریب جوامع سازماندهی شده در اشکال ملی یعنی مجتمعی از گروه های مختلف قومی و مذهبی.

نمونه های تاریخی بسیار است. یکی از بارزترین و روشنترین نمونه ها مداخلات بی وقفه فرانسه و سپس بعدها توسط قدرت های بزرگ به قصد جلوگیری و در هم شکستن هر گونه اقدام برای تحقق بخشیدن به وحدت آلمان بود. این موضوع کاملاً با وضعیت ایران معاصر قابل مقایسه است و غالباً در مورد ایران از آلمان یاد می کنند، زیرا غرب سرنوشت مشابهی را برای ایران در نظر گرفته است.

این موضوع با ریشولیو و معاهده وستفالی آغاز شد که به جنگ سی ساله (1618_1648) خاتمه داد (24 اکتبر 1648)، و در عین حال به یکی از عناصر ثابت در دیپلماسی فرانسه تبدیل شد که تا انحلال رایش آلمان به سال 1945 ادامه یافت. یادآوری می کنیم رایش آلمان توسط بیسمارک طی سال 1871 بنیانگذاری شده بود. دوران 1929، بحران عظیم سرحدات بازار داخلی را نشان می دهد، و به همچنین انحلال بحران از طریق برون سپاری خیلی خاص ولی خیلی مؤثر تحقق یافت، یعنی از طریق جنگ (به عبارت دیگر یعنی انتقال بحران داخلی به خارج از طریق جنگ). پس از 1945، مبارزه برای برتری زیر پوشش مخالفت با نظام رقیب، بطور مشخص از طریق فتح فضاها و حیاتی و حساس انجام نمی گیرد، بلکه از طریق بازار تجاری، تسلط فرهنگی، انتشار الگوی آمریکائی، از جمله، از طریق صنعت سینما (در این مورد، مشخصاً ما با یک جنگ فرهنگی روبرو هستیم) و از طریق دسترسی مستقیم به مواد اولیه.

اقتصاد از این پس اقتصاد جهانی به مفهوم عمیق کلمه است. جنگ جهانی اول به شکل گسترده روند حذف مرزهای بین المللی را تسریع ساخت. و در وهله اول در اروپا یعنی منطقه ای که امپراتوری های مرکزی قطعه قطعه شدند (آلمان بیسمارک، اتریش خاندان هابزبورگ، ترکیه عثمانی)، و بر این اساس نفوذ بازارها و انتقال اموال و کالاها و اشخاص را تسهیل ساخت.

در این چشم انداز است _ بحران 1929 که تا سال 1939 خاتمه نیافته و پی گیری روند گسترش منطقه نفوذی آمریکا از طریق فتح بازارهای جدید _ که باید مداخله ایالات متحده در جنگ جهانی دوم از تاریخ دسامبر 1941 را دوباره مورد بررسی قرار دهیم و [بازتعبیر] کنیم.

تنها امروز است که می دانیم ورود ایالات متحده به جنگ، آن گونه که در تبلیغات جنگی منتشر می کردند انگیزه ایده آلیستی و بشر دوستانه نداشت، بلکه به دلیل فشارها و تهدیداتی بود که آلمان روی راه های ارتباطاتی آتلانتیک شمالی وارد می ساخت.

درک اشتباه از نظریه مونرو (66) موجب می شود که در تفکیک دو جریان انزوا طلب (ایزولاسیونیزم) و عدم مداخله (ضد انترواسیونیزم) اختلال روی دهد. در واقع مونرو با احتیاط می نویسد که در امور اروپائی ها نباید دخالت کرد، ولی به استثناء مواردی که منافع حیاتی ایالات متحده در تهدید مستقیم قرار می گیرد. یعنی دلیل و برهانی که امروز در مورد ایران دوباره به روز شده است.



از این دیدگاه، ضرورت ایجاب می کند که دو یا سه گفتار مضاعف با ورودیها و مضامین متعدد را در نظر داشته باشیم، ابتدا گفتار تبلیغاتی است که افکار عمومی را تحت تأثیر قرار می دهد، که از خودباوری بجای حقیقت نزد مردان سیاسی فاصله چندانی ندارد که به ضرب تکرار دروغهایشان سرانجام خودشان به آن باور می کنند، و دیگری خاص دوایر بسته نخبان و تصمیم گیرنده های بین المللی یا نخبه گرایان ساکن کاخ های واشنگتن است که «آمریکن اینترپرایز انستیتو» یکی از بارزترین در کنار محافل بین المللی و باشگاه های دیگر بنظر می رسد که در آنجا جنگ تمدن ها و شوک فرهنگی برنامه ریزی می کنند.

از نوامبر 2007، طرح استراتژی بزرگ آمریکا برای خاور میانه و آسیای مرکزی، که زیبیگنیف برژینسکی در ده سال پیش از این معمار اصلی آن بود، توسط دولت جمهوری خواه دوباره فعال شد: در نتیجه به همان شکلی که برای خاورمیانه پیشبینی شده بود، در آسیای مرکزی نیز می بایستی با گزینش دو اهرم فشار مضاعف بین گروه های قومی و مذهبی در منطقه آماج طرح «بالکانیزاسیون» قرار گیرد. تجزیه و قطعه قطعه کردن خاصه به تضعیف ساخت ساز کشورهای صادر کننده نفت (اعضای کشورهای صادر کنند نفت_ اوپک) می انجامد و از سوی دیگر برای کمپانی های بزرگ نفتی آزادی عمل تمام عیار ایجاد می کند. این طرح در عین حال به دو کشور هم پیمان ایالات متحده نیز در دراز مدت مرتبط می باشد، ابتدا ترکیه به دلیل ایجاد کردستان بزرگ و مستقل به مخاطره خواهد افتاد، و سپس پاکستان که از ناحیه بلوچستان قطع عضو می شود. اهمیت بلوچستان از دیدگاه طرح آمریکا به دلیل جغرافیای اقتصادی و جغرافیای استراتژیک و به دلیل نزدیکی به اقیانوس هند و معادن زیر زمینی مس است. ولی هدف نهائی محاصره چین است که به معادن انرژی فسیلی ایران و آسیای مرکزی نیاز دارد. به همین علت همان کارتی را که در لیبی و سوریه بازی کردند، یعنی کارت افراط گرائی مذهبی، همان کارت را در برای ایجاد بحران های ثابت، به عنوان مثال در منطقه غرب چین در سین کیانگ به کار می برند.

نظریه تازگی ندارد زیرا طی 1979، وقتی انقلاب مذهبی شاه و دستگاه سلطنت پهلوی را در تهران سرنگون کرد، برژینسکی که در آن دوران مشاور جیمی کارتر بود، ایجاد یک دولت فدرال را برای ایران تدارک می دید(67). چنین طرحی همزمان توسط مسعود رجوی، مارکسیست اسلامی، یکی از بنیانگذاران مجاهدین خلق ایران پی گیری می شد. لازم به یادآوری است که این گروه مارکسیست اسلامی در سرنگون سازی رژیم پهلوی شرکت داشتند. رجوی داماد نخستین رئیس جمهور در رژیم جمهوری اسلامی ایران ابوالحسن بنی صدر، هر دو از ایران به فرانسه فرار کردند. بنی صدر در ورسای زندگی می کند (ضمیمه شماره 2 را بخوانید). 28 سپتامبر 2012، وزارت امور خارجه دوباره سازمان مجاهدین را فعال ساخت که شبکه های آن در ایران در خفا بسر می برند و نقش قابل توجهی در چهار چوب جنگ چریکی(68) خواهند داشت و برای چنین هدفی نیز فراخوانده شده اند. این موضوع هنوز در رسانه ها قابل رؤیت نیست، ولی در شرف تکوین است.

بر این اساس، قلتک دیپلماسی نظامی آمریکا سال به سال پیش می رود، و اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی اسبق را با کمربند دولتهای _ به ویژه _ اروپای شرقی در قفقاز و اقمار قدیمی تازه آزاد شده که با قدرت مرکزی مسکو مخالف بودند _ محاصره می کند(69).

در این مورد سخنانی رئیس جمهور اوباما در مقابل نخبه گرایان شورای شیکاگو یا امور جهانی به تاریخ 23 آوریل 2007 کاملاً روشن بود. او در این سخنرانی روی باورهای خود به برتری آمریکا در جهان تکیه داشت و اظهار داشت که «برای حفاظت از منافع حیاتی، وقتی به

ما حمله می شود و یا در معرض تهدید فوری قرار می گیریم، رئیس جمهور آمریکا هرگز نباید در بکار بستن نیرو تردید کند».

همه می دانیم که تهدید فوری الزاماً واقعی نیست، بلکه می تواند بر اساس شرایط خاصی کاملاً ساختگی و متناسب با نیازهای فوری به شکل کاملاً تخیلی تدارک دیده شده باشد. همه فوریه 2003 را به یاد دارند که نخست وزیر کولین پاول لوله آزمایشگاهی حاوی شکر را در مقابل چشمان حیرت زده اعضای شورای امنیت در سازمان ملل متحد نشان می داد(70).

با بهره گیری از مفهوم «تهدید فوری»، اواما سیاست «جنگ پیشگیری کننده» یعنی اسب تازی جرج دابلیو بوش را تمدید کرد، «من همیشه بر این باور بودم که آمریکا آخرین و بهترین امید جهان است. تنها باید به جهانیان نشان دهیم که چرا. رئیس جمهور فعلی [رئیس جمهور بوش هنوز در پست خود به سر می برد] وارد کاخ سفید شد، ولی طی این شش سال گذشته پست «رهبریت جهان آزاد» خالی باقی مانده بود. زمان آن فرارسیده است که این پست اشغال شود».

به همین علت نیز هست که جنگ علیه ایران باید راه اندازی شود، چه این که اواما دوباره انتخاب شود یا نه.

هیچ جای شگفتی ندارد که سخنرانی عضلانی اواما مورد تشویق و تحسین رهبر نئو محافظه کاران، رابرت کاگان قرار گیرد که در مقاله ای به همین مناسبت زیر عنوان «اواما، مداخله گر» را در واشنگتن پست به تاریخ 29 آوریل 2007 منتشر کرد. همین کاگان به همکاری یکی دیگر از نخبگان نئو محافظه کار، ویلیام کریستول کتابی نوشت که در ماورای آتلانتیک خیلی سر و صدا به پا کرد: «به سوی سیاست نئو محافظه کار» و به تاریخ 1996 در مجله مشهور «فارن افرز» منتشر شد. خیلی ساده می توانستیم در آنجا بخوانیم که هدف واشنگتن باید «حفظ برتری آمریکا برای پاسخگوئی به مسئولیتی باشد که در مقابل جهانیان به عهده دارد». در همین هفته نامه، ژوئیه/اوت 2007، که اواما مقاله «انتروانسیون نیست» خود را منتشر کرد و سپس مورد استقبال «اکنونیست» قرار گرفت. به همین دلیل، در صورتی که آقای اواما دوباره انتخاب شود، نمی تواند از دیدگاه واشنگتن و تل آویو تا ابد خواست و گزینش قاطعانه تخریب برنامه ریزی شده ایران را به تعویق بیندازد. تهدید فوری وجود دارد، ولی شاید نه برای آنهایی که بهانه ها را مطرح می کنند.

با نگرش چنین موضوعی، به ویژه می خواستیم روی فقدان بینش جامع از رویدادها پافشاری کنیم، یعنی بینش و تعبیری سطحی که منطق عمیق و نیرومندی را که در خفا عمل می کند ندیده می گیرد، منطقی که رژیمها، نظام های دولتی و افرادی را که به خدمت آن در می آیند ارتقا می بخشد.

در نتیجه، باید روی تداوم فوق العاده سیاست خارجی ایالات متحده از سال 1945 تأکید کنیم، یعنی در دورانی که جهان دوقطبی مناسبات جهانی را تعیین می کرد و با فروپاشی امپراتوری شوروی و جهانی که متأثر از تضاد شرق و غرب بود، به آغاز راه طولانی برای فتح جهان توسط ایالات متحده انجامید. از این تاریخ به بعد دولتهای بسیاری را دیدیم که به دلیل نبود حکمت و احتیاط در فرمانبرداری و موقع شناسی، مثل جمهوری عرب لیبی که علی رغم تغییر برنامه هایشان بلعیده شدند و سرانجام نتوانستند از سرنوشتی که ساحران مانهاتان، لندن و واشنگتن برای آنها در اورادشان ترسیم کرده بودند رهائی یابند. سرنوشت تقریباً مشابهی که

برای سوریه در نظریه گرفته شده و این کشور نیز نمی تواند تا ابد از این سرنوشت شوم رهائی یابد.

فردا، پس از تغییر رژیم در دمشق، نوبت جمهوری اسلامی ایران فرا خواهد رسید، سپس الجزائر، و چه می دانیم شاید نوبت به خود روسیه و بلاروس نیز برسد. آمریکای جهانی یک به یک طعمه هایش را هضم می کند، و به همین گونه اسرائیل سعی می کند از هر راهی که برایش ممکن باشد، قیومیت خود را به لبنان تحمیل کند و علاوه بر این دیر یا زود به تخلیه نوار غزه مبادرت خواهد کرد، به عبارت دیگر تخلیه بخشی از ساکنان آن، تمام این موارد به همان اندازه از منطق سیستمیک نظم جهانی تبعیت می کند که از قانون کشور گشائی دولت های ارباب که نوع رژیم آن دیگر اهمیت خاصی ندارد. بر خلاف آن چه از نیم قرن پیش تکرار می کنند، ناسیونالیسم به خودی خود جنگ افروز نیست _ تاریخ دقیق و بی طرف در خصوص ناسیونالیسم سیاسی مطمئناً روشنگر خواهد بود _ ولی تمایلات آزاد نیروهائی که در روح کشورگشائی و تسلط نهفته که در عین حال می تواند لباس دموکراتیک به تن داشته باشد و پرچم دموکراسی را نیز به دست داشته باشد. سیستم جهانی جهش خود را ادامه خواهد داد و این روند متوقف نخواهد شد مگر این که متارکه عمیق معرفت شناختی راه را بر آن سد کند، و روندی نو به تغییر الگوی تمدن بیانجامد. و برای چنین مهمی باید خواست و اندیشید.

ژوئن/ژوئیه 2012

پی نوشت :

63) **مترجم :** آنارکو-سرمایه داری، در این نوشته من این اصطلاح را که تلفیقی است از آنارشسیسم و سرمایه داری به شکل آنارشی-سرمایه داری نیز ترجمه کرده ام.

64) **مترجم :** لیبرتاریانیسم : در فلسفه سیاسی آن است که برای آزادی فردی در مناسبات اجتماعی و در رابطه با مالکیت خصوصی، نظام بازار جهانی و مبادلات اولویت قائل بوده و هر گونه اعمال خشونت را نفی می کند. برای لیبرتاریانیسم آزادی فردی در مناسبات اجتماعی یک اصل است.

65) **مترجم :** داروینیسم اجتماعی نظریه سیاسی در زمینه تحول گرایی است که در قرن نوزدهم مطرح شد و بر این باور است که مبارزه برای زندگی بین انسانها وضعیتی طبیعی و عادی در مناسبات اجتماعی است. بر اساس این ایدئولوژی، منازعات منبع بنیادی پیشرفت و بهبودی انسان است. در کنش سیاسی بر آن است که نهادها و رفتارهایی که مانع این مبارزه برای زندگی می شود حذف گردد، و سرانجام انتخاب طبیعی افرادی ضعیف و نا مناسب را حذف کند و قوی ترها و مناسب ترها به زندگی ادامه دهند.

در سطح رقابت بین افراد، خواهان از بین بردن پشتیبانی ها و کمک های اجتماعی است. هربرت اسپنسر از طرفداران چنین نظریه ای است...

66) Doctrine Monroe

متن بنیادی در سیاست خارجی ایالات متحده که زیر عنوان «دکترین مونرو» شناخته شده است، دائماً مورد سوء تعبیر قرار می گیرد و آن را به سادگی به شکل عدم مداخله در

منازعات اروپائی ها در آغاز قرن نوزدهم تلقی می کنند. ولی کاملاً بر عکس، نظریهٔ مونرو نه آتلانتیک شمالی را حذف می کند و نه خود اروپا را، یعنی منطقه ای که به شکل طبیعی در محدودهٔ نفوذ و امنیت ایالات متحده واقع شده است. در این مورد می توانید به والتر لیپمن در کتاب «سیاست خارجی ایالات متحده» پاریس، 1945 و جیمز برنهایم در کتاب « برای تسلط جهانی» پاریس 1947 مراجعه کنید.

67) مترجم : نمایندگی این نظریه - فدرالیسم - احتمالاً ولی بی گمان از سالها پیش به عهدهٔ حسین لاجوردی است که در پاریس- فرانسه فعالیت دارد و در عین حال بنیانگذار «انجمن پژوهشگران ایران» در فرانسه نیز می باشد. مرحوم روح الله عباسی می گفت که این فرد یعنی حسین لاجوردی خودش به او «اعتراف کرده است که از سازمان سیا حقوق می گیرد، چون که کار دیگری پیدا نکرده است، و حتما دلش نمی خواسته مثل برخی دیگر گرفتار حقوق حداقل گدائی در فرانسه شود». چنین وضعیتی برای میان فرهنگی ایران و فرانسه، ایران و غرب به طور اعم و از دیدگاه دانشجویانی که برای ادامهٔ تحصیل با هزار زحمت خودشان را به غرب می رساند بطور اخص نتایج و خسارات جبران ناپذیری در بر داشته و خواهد داشت.

68) مترجم : دقیقاً مشابه آنچه غرب در سوریه به اجرا گذاشت.

69) برژینسکی سال 1997 در کتاب «شطرنج بزرگ» اصول و قواعد رفتار جغرافیای استراتژیک را مطرح می کند که هدف آن ابدی سازی برتری ایالات متحده را در عرصهٔ بین المللی است. این اصول و قواعد به ویژه برای اورآسیا کاربرد پیدا می کند. طرح راهبردی که کلمه به کلمه آن در مورد ایران به کار بسته می شود : «در وهلهٔ نخست، شناسائی دولتهائی که دارای توان جغرافیای استراتژیک واقعی بوده و قادر به ایجاد اختلال مهم در توازن قدرت در عرصهٔ بین المللی هستند (یا در منطقهٔ به مفهوم گسترده - از این دیدگاه ایران یک رقیب غیر قابل تحمل برای ژاندارم خاور میانه یعنی دولت عبری است). همزمان، باید اولویت هائی را که نخبگان سیاسی کشورهای مربوطه در زمینهٔ سیاست خارجی تعیین می کنند و نتایج تلاشهایشان را برای دستیابی به چنین اهدافی باز شناسی کنیم. باز شناسی دولت هائی که بیش از همه از دیدگاه جغرافیای استراتژیک حساس بنظر می رسند، آنهائی که به دلیل وضعیت جغرافیائی یا تنها به دلیل وجودشان می توانند تأثیر کاتالیزور روی بازیگران جغرافیای استراتژیک یا شرایط منطقه مهمترین تأثیرات گذاری ها را داشته باشند. در وهلهٔ دوم، باید سیاست های خاصی را برای خنثی سازی نتایج مضر سیاست های این دولتها تدارک دید. مشخص نمودن امکانات شریک سازی یا کنترل آنها، به شکلی که منافع حیاتی ایالات متحده را حفظ کرده و ارتقاء دهد. تأمل درباب استراتژی کلی در سطح جهانی و هماهنگ سازی سیاستهای منطقه ای ایالات متحده.»

70) مترجم : به عنوان مدرک جرم، و اثبات حضور سلاح های شیمیائی در عراق. در واقع لولهٔ آزمایشگاهی حاوی هیچ مادهٔ خطرناک یا سمی نبود.

<http://fr.answers.yahoo.com/question/index?qid=20090809080109AAoPlmS>



ضمیمه 1

می/ژوئن 2010 _ قدرت های نوظهور

خود را به بازی غرب در خاورمیانه دعوت کرده اند

2 ژوئن 2010، آنکارا _ غزه _ برازیلیا

روزنامه اسرائیلی معاریف با گلایه می نویسد «اسرائیل نبرد افکار عمومی را باخت». در حقیقت، پس از نخستین موج احساسات، دوشنبه 31 می، رسانه ها فوراً دوباره کنترل اوضاع را بدست گرفتند، البته در فرانسه با شتاب بیشتر. زیرا در آغاز جنجال خبری مرتبط به کنترل شبانه شش کشتی بشر دوستانه ترکیه برای غزه، و متوقف کردن کاروان دریائی توسط دولت اسرائیل، فوراً زیر خروارها شن به فراموشی سپرده شد.

از روز سه شنبه، اگر فرانسه را به عنوان مثال در نظر بگیریم، می بینیم که تمایلات روند معکوسی را در اذهان در پیش گرفت و واقعه از تب و تاب افتاد. رئیس جمهور فرانسه «استفاده بیش از حد از زور را محکوم می کند» در نتیجه، تنها خصوصیت «بیش از حد» و نه استفاده از اعمال زور را محکوم می کند، یعنی قضاوتی که بهتر است آن را تأییدی بر رفتار دولت عبری بدانیم. همان شب در یک برنامه تلویزیونی طنز آمیز، مجری برنامه از نخست وزیر اسرائیل می پرسد: «آیا شما کمی پارانو پاک نیستید؟» و نتانیاهو پاسخ می گوید: «البته، ولی مثل یک یهودی که در محاصره عربهایی به سر می برد که از او متنفر هستند.»

شیوه بیانی با ظرافتی که می خواهد بگوید که اگر چه دولت اسرائیل به شکل بدی واکنش نشان داده است ولی شاید عذر موجهی نیز داشته، زیرا اسرائیل در محاصره دشمنان سر سختی به سر می برد. مطمئناً، چنین طنزی به نیت مسکوت گذاشتن پرسش اساسی

مطرح شده، یعنی چرا این دولت کوچک (و فتنه انگیز بزرگ نظم بین المللی) این همه صاحب امتیاز نادر اظهار ندامت است.

ولی آیا تمام این داستان به نوعی یک توهم بصری نیست؟ اگر از هر فرد عادی بپرسیم، به احتمال خیلی زیاد تنها چیزی را که تحت تأثیر ماشیناسیون رسانه ای از این ماجرا به یاد می آورد، این است که کاروان کشتی بشردوستانه، کاروان تروریستی بوده و سرنشینان آن جهاد طلبان بوده اند. رسانه ها با احترام و احتیاط تمام به تکرار شایعاتی که کاروان را به عنوان عملیات مخفیانه به هدایت القاعده تعبیر کرده بسنده کرده اند. کلمه جادویی رها شده، تأثیر حسی روی اذهان فوری بوده و همانگونه که ایگو در نمایشنامه اتلو می گوید، به دقت در روح تزریق شده، و تردید کوچک فوراً در ابعاد بزرگ تجلی می کند. دلایل و نسبت تقصیرات شنیده شده، اسرائیل حق دارد از خودش دفاع کند. زیرا از دیدگاه تخیلات عمومی، حق دفاع از خود، حتی اگر از طریق حرکات ناپسند صورت گرفته باشد، قابل توجیه بنظر می رسد و بر هر قاعده و قانون بین المللی مقدم است.

و اما برای رسانه های آمریکائی و بریتانیائی این موضوع وجود خارجی نداشت، برای این که از این بابت کاملاً مطمئن شویم، می توانیم به سی ان ان یا بی بی سی مراجعه کنیم، یعنی شبکه هائی که گزارشات مرتبط به خلیج مکزیک و به شکل یدکی بازی گلف مقام های اول را دارا هستند. واقعیت این است که، ظاهراً، مسدود ساختن چاهی که در سواحل لوئیزیان در حال فوران است به همان اندازه مشکل بنظر می رسد که حل عادلانه منازعات کهنه بین اعراب و اسرائیل.

تنها ترکها و دولت آنها در سومین روز حادثه هنوز خشمگین و معترض باقی ماندند، خشم و اعتراضی که تلخی سنگین و انباشت شده طی سالهای گذشته را به نمایش می گذاشت.

با تقویت پایگاه مردمی و اسلامی حزب عدالت و پیشرفت، حزبی که از سال 2002 در ترکیه به حکومت رسیده، و کاهش محبوبیت ارتش کمالیست، متحد استراتژیک دولت اسرائیل، به تدریج موجب گسترش بی اعتمادی فزاینده شد.

به همچنین، وقتی در فرانسه، روزنامه رسمی، لوموند عنوان «سه ورشکستگی برای اسرائیلی ها» (71) را انتخاب می کند، گواه بر فقدان کامل فاصله گیری از سوی نویسندگان حاضر به خدمت بوده و علاوه بر این گواه بر حضور تحریف خبری عامدانه در این روزنامه است.

در واقع، روشن است که عملیات علیه کشتی بشردوستانه ترکیه به نام «مرمره» با طرح از پیش برنامه ریزی شده و با مهارت تمام انجام شد. این عملیات در مجموع با توجه به اهداف و انگیزه های واقعی آن موفقیت آمیز بود. ولی باید بپرسیم که اهداف واقعی اسرائیل در راه اندازی این عملیات چه بوده است، در صورتی که کشور عبری به نتایج منفی و مضر آن برای تصویر اسرائیل در اذهان اروپائی و در اذهان جهان اسلام، و نه البته در آمریکای شمالی و در جهان آنگلساکسون آگاهی داشت؟

در وهله نخست، می بایستی پیغام قاطعانه ای به جامعه ملت ها (حتی به خود ایالات متحده) فرستاده می شد که دست به اقدام غیر قابل تحملی زده و غیر قابل تنبیه بودن اسرائیل را مورد حمله قرار داده بودند، زیرا در گزارش نهائی کنفرانس منشور منع گسترش سلاح هسته ای در 28 اوت، یعنی معاهده ای که اسرائیل آن را امضا نکرده است، خواستار هسته ای زدائی عمومی در خاورمیانه شده و از پارلمان اسرائیل خواسته است که آن را تأیید

کند. بر این اساس، پیغام تل آویو در فراسوی این عملیات، به این معنا بود که حاکمیت اسرائیل در عرصه امنیتی در همه جا و در مورد و علیه همه به کار می رود.

در خصوص این موضوع باید یادآوری کنیم که اگر نخست وزیر اسرائیل نتانیاهاو رسماً به دلیل رویداد کشتی مرمه ملاقاتش را با کاخ سفید منتفی ساخت، در واقع به این دلیل بود که در رابطه با «خیانت اوپاما در مورد اسرائیل و پشتیبانی اش از بازدید مراکز هسته ای اسرائیل» تأسف و تلخ کامی خود را نشان دهد، همانگونه که نماینده اولترا اسرائیلی آریه الداد نیز او را به چنین کاری تشویق می کرد. همه در مورد این موضوع گیری تقریباً در اسرائیل هم رأی هستند، جامعه مدنی و شخصیت های رسمی بر این باورند که رأی آمریکا برای بازرسی بین المللی از مراکز هسته ای اسرائیل در [نگب] یک توهین واقعی نسبت به اسرائیل است و بیشتر به یک عمل تحریک آمیز شباهت دارد.

دومین پیغام، برای آنکارا بود که می خواست تنبیهی باشد برای دولت ترکیه به دلیل مداخله در پرونده ایران و تضعیف چرخ دنده های محاصره برای به زانو درآوردن ایران که توسط دیپلماسی انگلیس و آمریکا تحت نظارت لیکودهای واشنگتن (محافظه کاران) و صهیونیست های اسرائیل ساماندهی شده بود. علاوه بر این به شکل ثانوی، همانگونه که سایت ولتر (به مدیریت تی یری میسان) تفسیر کرده است، هدف این بود که در تنش های موجود بین فرماندهی عالی کمالیست، لائیک، ملی گرا و پان تورانی از یکسو و قدرت مدنی و اسلامی از سوی دیگر دامنه بیشتری ایجاد کند. به یاد داشته باشیم که ترکیه کشوری است که کودتای نظامی در آن یک سنت رایج بوده و بین 1961 تا 1998 دست کم چهار بار به وقوع پیوسته است. سال 2003، چهل و نه افسر ارتش ترکیه، گویا کودتائی را تحت عنوان «چکش آهنگر» برای سرنگونی رجب طیب اردوغان و حزب عدالت و پیشرفت را سازماندهی کرده بودند.

تحت چنین شرایطی تنزل حساس مناسبات بین دو پایتخت و تنش پایدار بین دولت مدنی ترکیه و «دولت عمیق» (قدرت نظامی ضامن نظریه کمالیست ضد اسلامی)، ابتکار عمل در مورد کشتی بشر دوستانه فرصت مناسبی برای صدور اخطار نیرومندی به آنکارا بود (به شکل حرکت انتقام جویانه). زیرا آنکارا از چند سال پیش در زمینه مناسبات خارجی روند نزدیکی با دو رقیب قدیمی، یعنی دمشق و تهران را در در پیش گرفته بود، روشن است که این دو کشور از مخالفان سرسخت سیاست برتری جویانه اسرائیل در منطقه هستند.

سرانجام، سومین موضوع در عملیات علیه کشتی صلح، قتل هدف گیری شده، زیر پوشش یک کشتار، یکی از اسرائیلی فلسطینی ها، به نام رائد صلاح، که چندین بار زندانی شده بود و این بار اصابت یک گلوله به ناحیه سر او را مجروح کرد. او مدافع مسجد الاقصی، سومین مکان مقدس اسلام بود. احتمالاً صحن مساجد در حال حاضر یکی از رایج ترین مکان های زد و خورد در سطح جهانی است.

رائد صلاح، اگر از جراحتی که به او وارد آمده بود جان سالم به در برد، ولی در وضعیتی قرار گرفت که دیگر برای منافع اسرائیل خطری به حساب نمی آید. با مرور این حادثه، می بینیم که پشت ظاهر عملیات کوماندوئی احمقانه با ماشه بازیگوش، کشتاری که در ادامه روی داد یک کار خود سرانه انحرافی ساده نبود، بلکه حرکتی بود برای استتار یک جنایت از پیش طرح ریزی شده. چنین امری حاصل نتیجه گیری عادی نیست، زیرا چه کسی می تواند باور کند یک کماندوی عضو یگان ویژه (با همان آموزشی که نتایج افسانه آسای آن را در حمله معروف عنته دیدیم) جمجمه را بی آن که هدف کشتن داشته باشد نشانه گرفته باشد (و نه برای خنثی کردن)؟

فراسوی بی شرمی مقامات تل آویو، فراسوی هنر حقه بازی، بی آن که از گروه هم آوازان و اشک ریزان حرفه ای نشریات اسرائیلی یاد کنیم که روی شرافت از دست رفته ارتش دفاعی اسرائیل اشک ریخته اند، وظیفه هر دیدبان آگاه و صادق در امور بین المللی این است که نمایش قدرت دولت عبری را به عنوان یک موفقیت غیر قابل انکار بازشناسی کند. و مطمئناً باید منتظر نمایشات دیگری از خشم دولت عبری باشیم، زیرا مردان فولادینی که آنرا هدایت می کنند، هرگز نمی پذیرند که سیاست اسرائیل (که با راست مذهبی، لیکودیست ها و چپ کارگری در اتحاد می باشد) به هر شکلی مورد مذمت دولتهای دیگر قرار گیرد (هر دولتی که باشد).

در نتیجه باید در نظریات افرادی که فریاد پیروزی می کشند، و فکر می کنند که با چنین خطائی _ یک خطای سرنوشت ساز _ دولت عبری کاملاً مهر و موم شده است، تعادل بیشتری ایجاد کرد. در آینده نزدیک، از دیدگاه منطقی، باید منتظر وقایع دیگری باشیم که مطمئناً این نوع داوری های شتاب زده را مردود خواهد ساخت. برخی بر این باور بودند که این عملیات یک انحراف غیر اختیاری و ناشی از خشم اسرائیل (فقدان خود داری) بوده، در حالی که تمام نشانه ها و نتیجه موفقیت آمیز آن _ حتی اگر پا را از حد معمول فراتر نهاده باشد، به ویژه برای آنهایی که قادر به تشخیص این نوع پیغامها هستند، عکس این برداشت را ثابت می کند. از اینها گذشته، آیا افزایش انقباض بین المللی را نباید در نظر بگیریم؟ و آیا چنین موردی خواست آنهایی نیست که می خواهند دنیا را به آتش جنگ بکشند؟

در این مورد نمونه بارزی در تاریخ وجود دارد که اروپائی ها معمولاً از آن بی اطلاع هستند، ولی نظامیان قدیمی نیروی دریائی آمریکا آن را قویاً بخاطر دارند. واقعه به این شکل روی داد که طی جنگ شش روزه، کشتی یو اس اس لیبرتی، 8 ژوئن 1967 از طریق دریا و هوا مورد حمله قرار گرفت. حمله از سوی اسرائیل انجام گرفته بود، نتیجه، 34 کشته و 171 زخمی، جراحاتی که هنوز نزد نظامیان آمریکائی تسکین نیافته است. ظاهراً واشنگتن پیغام اسرائیل را با پاکتی از عذر خواهی شنید. تمام تحلیل گران بیم دارند که چنین تحریکاتی موجب برخورد مستقیم با ایران شود.

زیرا چگونه می توانیم تصور نکنیم که تل آویو با کاشتن باد در فکر درو کردن طوفان نباشد؟ مطمئناً بازی خطرناکی بنظر می رسد، به دو دلیل، زیرا اگر فردا _ همان گونه که آنکارا قصد چنین کاری را اعلام کرده است _ دومین کاروان بشر دوستانه برای مقابله با محاصره غزه گسیل شود، و این بار با کشتی های نظامی همراهی شود، چه کسی می تواند بگوید که احتمال برخورد نظامی وجود نخواهد داشت؟ آیا اسرائیل از انبار مهمات اتمی خود علیه یک کشور عضو ناتو استفاده خواهد کرد؟ نظریه غیر واقعی بنظر می رسد، ولی یک بحران مختصر منطقه ای که در وضعیت مناسبی روی محور بحرانی قرار گیرد که از کره شمالی تا مدیترانه شرقی تداوم یافته، عنصری است که نباید ندیده بگیریم. زیرا یک بحران موضعی و منطقه ای می تواند به یک واکنش زنجیره ای بیانجامد. یعنی محور بحرانی که اوج گیری تنش هایش از این پس دائمی خواهد بود.

28 می 2010 _ تأملاتی پیرامون توافق هسته ای

سه جانبه بین ایران _ ترکیه _ برزیل.

توضیحات تکمیل کننده متن : «توافقات هسته ای سه جانبه بین ایران_ترکیه_ برزیل که 17 می 2010 در تهران به امضا رسید، آیا ضربه شمشیر بر آب بود؟». در اینجا توضیحاتی که باید

تمام اهمیت جغرافیای سیاسی، اصول هدایت کننده امور ضمنی رویدادها را نشان دهد، و سرانجام روشنگر و مفید واقع گردد، حتی به شکل مابعدی ضروری خواهد بود.

رویکرد تحلیلی که زیر عنوان «آنکارا_غزه_برازیلیا» مطرح کردیم، به این علت بود که هر فردی بتواند دریابد که مهمترین تصمیمات مانند اعلام جنگ، مشروط به روندهائی است که هیچ ارتباطی به رویکرد خردمندانه ندارد. البته، ارزیابی نیروهای مادی (سلاح و خدمه) حاضر در صحنه، قطعیت روحی دشمن (در ابعاد روانشناختی جبهه جنگ) برای گمانه زنی پیرامون شانس پیروزی و خطرات در درجه اول اهمیت قرار می گیرد.

ولی در آخرین تحلیل، عوامل غیر عقلی هستند که پیشی می گیرند، چه این که در سطح روش شناختی باشد (جنگ به عنوان علم و به عنوان هنر که الهام و شهود در آن نقش اصلی را به عهده دارد)، ایدئولوژیک، غریزی (سامانه عصبی احساسی) یا تمایلات آخر زمانی (فشار موعود گرایی یهودیت _ و _ مسیحیت در دواير درجه یک قدرت آمریکا حضور پر رنگی دارد) با 45 میلیون طرفدار که در انتظار ظهور پیامبرانه هستند یعنی واقعه ای خارج از هر گونه واقعیت جغرافیای سیاسی و خارج از زندگی عادی نوع بشر.

چنین امری را باید به این معنا تلقی کنیم که کاملاً خیالی واهی خواهد بود اگر تصور کنیم که تحلیل های ناب خردمندانه با تکیه به دلیل و برهان تعیین کننده سرنوشت آغاز جنگ را رقم می زند. با این وجود این نیز واقعیت دارد که جوامع مانند افراد همیشه به آن سوئی می افتند که روی آن تمایل نشان می دهند!

از دیدگاه پیچیدگی ها و در هم آمیختگی عناصر مختلف که در به هم خوردن تعادل و یا حفظ آن دخالت دارد، آن چه سرانجام گره گوردین را از هم باز می کند، آنی است که با قوی ترین خواست ها شمشیرش از نیام بر می کشد. و تاریخ اخیر به ما نشان می دهد که از جنگ داخلی آمریکا تا منازعات افغانستان و عراق، با عبور از جنگ دوم جهانی، ایالات متحده مانند انگلیس، هرگز باز پس نمی نشیند، و قاطعانه خواستار تسلیم بی قید و شرط است.

هیروشیما و ناکازاکی موجب شد که دوپست شهر ژاپنی که با بمب افکن های ژنرال کورتیس لومای به خاکستر تبدیل شده بود به فراموشی سپرده شود. بین شهر های ویران شده، آتشی که توکیو را ویران کرد، تنها در یک شب بیش از دو شهری که توسط بمباران اتمی ویران شده بود قربانی داد. این واقعه با خطوط شعله آسا در خاطره جمعی حک شده و یادگار آن در تاریخ باقی خواهد ماند. تاریخ دموکراسی آمریکائی طی دو قرن گذشته مانند دو دهه اخیر از جنگ های کشور گشایانه و فتح سرزمین ها انباشته است، و چشم انداز دقیقی از قاطعانه بودن آن به نمایش می گذارد و نشان می دهد که چگونه ملت های نافرمان را در مقابل خواست برتری جویانه اش به زانو وامی دارد.

در نتیجه، امروز، هیچ نشانی از دو ابر قدرتی که رقیب ایالات متحده هستند، یعنی روسیه و چین، دیده نمی شود که امکانات متعارف کافی برای مقابله مستقیم با جبهه اروپا و آتلانتیک در اختیار داشته باشند، آمریکا به تنهایی + ناتو؟ و اگر چنین موردی نیز وجود داشته باشد، حاضر به استفاده از آن باشند. از این موضوع می توانیم حدس بزنیم که رویارویی جبهه اروپا_ آتلانتیک و اوراسیا الزاماً هسته ای خواهد بود. چنین وضعیتی حتی آنهایی را که روی خط جنون ایستاده اند بفرک خواهد داشت.

با این وجود جای آن دارد که فوراً از تمام درس‌های تاریخ نتیجه‌گیری کنیم و به شکل بالینی به رویدادهایی که در شرف تکوین است نگاه کنیم: با وجود تمام شهادت‌طلبی‌ها و کیفیت سلاح‌هایی که امروز جمهوری اسلامی ایران در اختیار دارد، اگر به تنهایی در وضعیت جنگی قرار بگیرد، از عهده شهادت‌طلبی نیروهایش (و فداکاری‌های ملت ایران که بی‌گمان از نیروهایشان پشتیبانی خواهند کرد) در رویارویی با جنگ الکترونیک چه کاری ساخته خواهد بود؟ جنگ الکترونیک به آمریکائی‌ها اجازه خواهد داد که کاملاً فضای منطقه جنگی را تحت کنترل خودشان بگیرند. از ایران در جنگ فزاینده علیه روبات‌ها و موشک‌های کروز، پهپاد‌های پردازتور مسلح به هیل‌فایر که دفاع آسمانی ایران را اشباع خواهد کرد چه کاری ساخته خواهد بود؟ چه کاری از عهده قایق‌های تندرو در مقابل دیوار فلزی که سامانه‌های فالانکس (72) برای دفاع دریا به دریا ایجاد می‌کنند؟ یگان‌های ویژه و نخه سپاه پاسداران چه کاری بجز فداکاری بی‌نتیجه انجام خواهند داد، این موضوع حملات سوار نظام سنگین اسلحه فرانسو در نبرد ریشوفن (73) را تداعی می‌کند که زیر آتش سومین ارتش پروسی‌ها قرار گرفته بودند (6 اوت 1870 در آلساس) و بسیاری از آنها - علی‌رغم تاخت قهرمانانه - بیهوده کشته شدند (معادله یک به سه بود و علاوه بر این ارتش پروس در زمینه تجهیزات نیز برتری داشت).

امروز، در واشینگتن، نظریه پردازان جنگ و ایدئولوژی گسترش بخوبی می‌دانند که پنجره تسلط تا ابد برای ایالات متحده باز نخواهد بود. قرارداد سه‌جانبه که ایران، ترکیه و برزیل را در اتحاد با یکدیگر قرار می‌دهد، اعلام خطری است که آمریکائی‌ها باید روی آن حساب کنند. و به همین گونه، سازمان همکاری‌های شانگهای، اگر چه هنوز در مرحله جنینی به سر می‌برد و با نزدیک شدن چین و روسیه، به سنگ ریزه آزار دهنده‌ای در کفش یانکی تبدیل می‌شود.

اعلام خطری که نباید بی‌پاسخ گذاشت در حالی که کشورهای نوظهور بر آن هستند تا قواعد اجباری تعیین شده توسط ایالات متحده را با تمایلات خودشان جایگزین کنند، به همین علت قرارداد سه‌جانبه تهران کمابیش فوراً با واکنش و موضع‌گیری سخت ایالات متحده روبرو خواهد شد، و حتی (بدترین فرضیه) به جنگ خواهد انجامید. مضافاً بر این که - موضوعی که برای هیچکس راز مگو نیست (74) - پرونده هسته‌ای ایران به همان اندازه که مدعی وجود سلاح کشتار جمعی در عراق بعثی می‌شدند بهانه‌ای بیش نیست.

از سوی دیگر باید پرسیم که چه کسی به شکل جدی باور می‌کند که ایران با اورانیوم 20 درصد غنی شده بتواند کلاهک اتمی تولید کند؟ و وقتی که داوری ما به دلیل مطرح ساختن سلاح اتمی به ترس آغشته نیست، مفهوم خواست آمریکا، خلاف منشور منع گسترش سلاح هسته‌ای، مبنی بر متوقف ساختن برنامه هسته‌ای ایران به شکل تازه‌ای برایمان روشن می‌شود.

نفوذ ایران هر روز بیش از پیش برای واشینگتن (و تل‌آویو) تحمل‌ناپذیرتر می‌شود، به این علت که از منطقه خاورمیانه پا را فراتر نهاده و نفوذش را به ویژه در آفریقای زیر صحرای، در همکاری و هماهنگی با چین، گسترش داده است. اگر، علاوه بر این، سرانجام ایران بخواهد در رابطه با کشورهای عضو سازمان عدم تعهد نقش رهبر جریان نوینی را ایفا کند و بخواهد فن‌آوری هسته‌ای را (ابزار حاکمیت در زمینه انرژی) خارج از مدار تحت نظارت انگلیس و آمریکا گسترش دهد، یعنی موردی که توافق ایران، ترکیه و برزیل زمزمه‌های آن را بگوش می‌رساند، در این صورت به هیچ عنوان تحمل‌پذیر نخواهد بود.

زیرا، آن کسی که منابع انرژی را تحت نظارت دارد، در عین حال مردم را تحت نظارت خواهد داشت. برای آمریکا که دورترها را می بیند، مهم این است که راه را بر استقلال انرژی کشورهای نوظهور آینده سد کند. و این استقلال انرژی الزاماً به فن آوری هسته ای بستگی دارد.

از این دیدگاه، توافقات ایران و برزیل مطمئناً یکی از رازهای مگو را آشکار ساخت، یکی از ناگفته های اساسی، دربارهٔ پروندهٔ هسته ای ایران، پرونده ای که می تواند گسترش یابد، ولی اگر گسترشی وجود دارد، برای استقلال انرژی هسته ای جهان سوم است که در نهایت امر بنیادهای قدرت آمریکا را که به جریان انرژی فسیلی بستگی دارد مین گذاری خواهد کرد.

فراموش نکنیم که تداوم دلار به جایگاه آن در مبادلات انرژی فسیلی بستگی دارد. وضعیتی که کمابیش در آینده باید با شبکهٔ هسته ای ادامه یابد. خشم فوق العادهٔ خانم کلینتون در رابطه با رئیس جمهور لولا دا سیلوا پس از قرار داد سه جانبه به این علت بوده که قوانین آمریکا را نقض کرد، زیرا آمریکا هر گونه پیمان همکاری بین دولتها را در زمینهٔ انرژی هسته ای خارج از سیطرهٔ اقتدار و قیومیتی که برای خود قائل می داند را منع کرده است.

با این وصف خروج از بحران ایران در دور نهائی در یک بازی پوکر سه قاره ای بازی خواهد شد.

آمریکا دستهٔ ورق های بازی را با هفت تیر روی میز بر می زند، روسیه و چین با نگرانی در مورد بلوف خطرناکی که بازیگران واشنگتن و تل آویو وارد بازی کرده اند با نگاه پرسش آمیزی به یکدیگر نگاه می کنند (به ویژه پس از آشتی کنان در مورد کدورتی که بخاطر تحقیر خیلی آشکاری که مقامات اسرائیلی در مورد قوانین اخلاقی بین المللی ابراز داشتند)(75) و از خودشان می پرسند که تا کجا نباید دست از پا خطا نکنند، و دورتر نروند. محاسبات حکیمانه و ارزیابی های ماهرانه، تاب بازی چین و مسکو بین اتحاد سیاسی با ایران و واشنگتن و کمک رسانی های مخفیانه به رژیم تهران، از جمله کمک های نظامی. آیا روسیه اعلام نکرده بود که از تحویل اس 300 ها به ایران قطع نظر نخواهد کرد، یعنی موشک های پدافند هوائی مؤثری که می تواند به مهاجمان هوائی خسارات معنی داری وارد سازد؟

در اینجا باید اضافه کنیم که روس ها و چینی ها منافع استراتژیک مشترکی در رابطه با ایران دارند، به ویژه در رابطه با نوعی اتحادیه در تجارت گاز ایران. روس ها بازار گاز اروپا و چینی ها بازار آسیا را در اختیار دارند. در این مورد نیز، منافع جغرافیای سیاسی حائز اهمیت بسیار زیادی است: طرح آمریکائی لولهٔ گاز نابوکو(76) با برنامه های روسیه برخورد کرده است، نورث استریم و سات استریم (77). در نتیجه جنگ اقتصادی شروع شده است، مطمئناً آمریکا حتی با اختصاص دادن بخش بزرگی از ذخیرهٔ ایران به خود، در چشم انداز فرضی تغییر رژیم، بخشی را به ازای تداوم سیاست فشار روی ایران دین سالار با رقبای خود تقسیم خواهد کرد. هر گونه معامله و تهدید از ترکیبات کوکتل دروغ و بلوف که مذاکرات بین قدرت های رقیب را تشکیل می دهد، بازی مضاعف و بازی زبانی مضاعف از قواعد عمومی است.

روشن است که بازی هنوز تمام نشده، ولی باید روی این نکته تأکید کنیم که خروج از بحران ایران بستگی به عواملی دارد که به شکل گسترده از محاسبات عقلی به دور می باشد. زیرا سنجه های واقعی ی گزینش در آخرین تحلیل بیشتر با منطق فیزیک کوانتیک، کاملاً احتمالی قابل بررسی می باشد تا با منطق قابل پیشبینی. زیرا ارتکاب به عمل یا گره گشائی معجزه آسا به نانو- جابجائی های قدرت و تأثیرات آن به عوامل تصمیم گیرنده در لندن، نیویورک

و واشنگتن بستگی دارد. به شکل متناقضی، ولی به شکل هماهنگ نه پنتاگون و نه لانگلی (سیا) هستند که خواهان حرکت افراطی می باشند.

در هر صورت، تصمیم نهائی فنی نخواهد بود بلکه سیاسی خواهد بود. با این وجود جنگ هنوز اجتناب ناپذیر نیست (کورتیس لومی هرگز موفق نشد جنگ اتمی پیش گیری کننده علیه اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی را که همه جا با اطمینان و امیدواری کافی از آن حرف می زد، به اجرا بگذارد)، حتی اگر مصمم ترین ها، یعنی سر سخت ترین ها هستند که عموماً برنده می شوند.

پی نوشت :

« Triple fiasco pour les Israéliens »(71)

Phalanx(72)

فالانکس یک نوع سامانه چند لولا ست که در شناورهای سطحی برای دفاع هوائی در ارتفاع پست استفاده می کنند. لوله تیربار حاوی شش لول 20 میلیمتری است که با حجم آتش 4500 گلوله در دقیقه می تواند برای هر مهاجمی یک دیوار تمام عیار فولادی ایجاد کند. در آتش افقی برد آن 1500 متر است. فالانکس در حال حاضر یکی از سلاح های بی بیدل علیه حملات موشکی مانند موشک های اگزوست و به ویژه علیه قایق های تندرو که نیروی دریائی ایران تعداد زیادی از آنها را در اختیار دارد.

Bataille de Reichshoffen(37)

74) **مترجم :** بجز برای اپوزیسیون های ایرانی. در یک تحلیل جامع از ادبیات سیاسی-اجتماعی-انتقادی اپوزیسیون های ایرانی در خارج از کشور، می توانیم عیناً ببینیم که تا چه اندازه در مورد مسئله هسته ای ایران تابع سیاست های جنایتکارانه غرب و دروغ رسانه های حاکم غرب بوده اند. ایجاد اپوزیسیون های بی اعتبار نیز که علیه منافع کشور خودشان فعالیت می کنند، به همان سیاست توپخانه غرب باز می گردد، که هیچ آلترناتیو معتبری وجود نداشته باشد، و اگر اپوزیسیونی به عنوان آلترناتیو وجود دارد باید همانی باشد که از سیاست توپخانه بازار آزاد اولترا لیبرال آنگلو ساکسون دفاع کند و حتی برای ایفای نقش پیاده نظام برای خدمت به تخریب ایران _ احتمالاً در اشکال جنگ چریکی کمابیش مشابه آنچه در سوریه روی داده است _ توسط امپریالیسم آمریکا _ مانند مجاهدین خلق با بودجه و چراغ سبز پنتاگون _ حاضر به خدمت شوند. و باز هم از این فراتر، اپوزیسیون ایرانی قابل قبول برای غرب امپریالیستی طبیعتاً باید با سیاست های تخریب گرانه غرب در تمام جهان و در آنجاهائی که مداخله می کند، هم پیمان باشد، چنان که دیدیم اپوزیسیون های ایرانی هم آواز با رسانه های حاکم از جنگ در لیبی و به اصطلاح بهار عرب پشتیبانی کردند، همان گونه که از جنگ علیه عراق و افغانستان پشتیبانی کردند _ در این موارد نیز جمهوری اسلامی نیز با اپوزیسیون های انیرانی فاصله چندانی نداشت _ و همان گونه که از جنگ در سوریه طرفداری می کنند و بسیاری از آنها دائماً «بشار دیکتاتور است» ورد زبانشان است. و بر این اساس توطئه جنایتکارانه غرب امپریالیستی _ بازار آزاد را به عنوان انقلاب مردمی علیه «دیکتاتور» تعبیر می کنند.

75) **مترجم:** بی گمان در اینجا ورنوشه به همان واقعه متوقف ساختن کشتی بشردوستانه فکر می کند، زیرا این واقعه در آبهای بین المللی روی داده بود.

76) Babucco

77) North Stream , South stream

ضمیمه 2

اوت 2009 _ عراق/ایران

سه شنبه 28 ژوئیه 2009، پایگاه سازمان مجاهدین خلق ایران توسط نیروهای دولت عراق اشغال شد

سازمان مجاهدین خلق ایران (78)، یک سازمان نظامی و مذهبی است که ابتدا مورد حمایت صدام حسین قرار گرفت، و پس از سقوط دیکتاتور خلع سلاح شد. ولی نیروهای اشغالگر آنگلو ساکسون این سازمان را گرم نگه داشتند. نوامبر 2008 بر اساس توافقات امنیتی بین واشنگتن و بغداد، کنترل اردوگاه آنها به نیروهای عراقی واگذار شد.

در بهار 2003، تقریباً 2400 مبارز آموزش دیده و قویاً منظم (دیسپلینه) مثل جسد بی جانی بنظر می رسید، مجاهدین هنوز امکانات تهاجمی سنگین، توپخانه و خودروی زرهی در اختیار داشتند و نیروی تهاجمی عملیاتی مستقلی را تشکیل می دادند که می توانست علیه ایران وارد کارزار شود، همان گونه که در تابستان سال 1988 پیش از قرارداد آتش بس بین بغداد و تهران، با نام کد «فروغ جاویدان» به ایران حمله کردند.

اگر چه نام این سازمان در فهرست سازمان های تروریستی به ثبت رسیده، ولی امروز به شکل آشکار و بیش از هر زمان دیگری از پشتیبانی های سیاسی پایتخت های بزرگ اروپائی برخوردار است. به همین گونه در واشینگتن، جایی که گروه های فشار نهادینه، که به شکل فوق العاده ای سازماندهی و فعال شده اند، مانند شورای ملی مقاومت، در پشت ویتترین اردوی تهاجم به جمهوری اسلامی با افتخار به نمایش گذاشته شده است. سخن گویان رسمی این سازمان جایگاه مهمی در شبکه صدای آمریکا دارند که برنامه هایشان به مقصد ایران از سد های پارازیت ایران عبور می کند.

حتی پیش از انقلاب 1979، در دورانی که زیبگنیف برژینسکی به جیمی کارتر توصیه می کرد که شاه را رها کند _ وقتی که شاه در فکر دوباره ملی کردن بخش نفتی بود، ایالات متحده از همان دوران _ احتمالاً _ پشتیبانی هایش را از این سازمان در چشم انداز «جمهوری ایران با رویکرد فدرالیسم» آغاز کرده بود. گزینش «فدرال» به روشنی در منشور متشکل کننده جریان مجاهدین خلق به ثبت رسیده و منطق ضمنی این سازمان بر اساس طرح تجزیه کشور ایران به چندین منطقه مستقل است. می بینیم که با وجود شکست آشکار سیاست آمریکا در این سی ساله گذشته در ایران و در منطقه (شکستی که هیچکس در نفی آن پافشاری نمی

کند) به هیچ عنوان از اهداف عمومی خود قطع نظر نکرده است. با وجود شکست، آمریکا نه تنها تغییری در طرح اولیه خود ایجاد نکرده، بلکه به هر قیمتی که شده راه خود را می پیماید. طرحی که در بازگشائی پرونده هسته ای ایران از طریق سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت به سال 2004 بال و پر تازه ای پیدا کرد، و مطمئناً چنین امری یک تصادف یا رویداد اتفاقی نبود.

بنابر این، بنظر می رسد که تنها ملاحظات بشر دوستانه نبوده که موجبات حفظ و نگهداری یگان های مجاهدین، البته خلع سلاح شده، در کردستان عراق را فراهم آورده است، تا 28 ژوئیه 2009 در متن باز سازی رویکرد سیاسی آمریکا در رابطه با ایران، در حالی که پارلمان عراق از ژوئن 2007 به تخلیه پایگاه آنها رأی داد. با این وجود حفظ یک نیروی با تجربه جنگی، اگر چه خلع سلاح شده، ولی با قابلیت فعال سازی مجدد آن توسط دولت آمریکا، یکی از وجوه پرونده است که باید در ذهنمان حاضر داشته باشیم. یعنی نیروی کمکی آموزش شده و دیسپلینه، که ظرف مدت کوتاهی قادر به انجام عملیات بوده، و بتواند در خاک ایران در عملیات نظامی شرکت داشته باشد، به عبارت دیگر واقعه ای که مشابه آن در سال 1989 پیش از امضای قرارداد آتش بس روی داد. اگر چه حمله مجاهدین در آن دوران با شکست سختی روبرو شد.

هیچ مانعی وجود ندارد که فکر نکنیم که چنین اقداماتی به مناسبت بحران سیاسی و یا نظامی تکرار نشود، و حتی در صورت بالا گرفتن منازعات، به موازات عملیات پژاک با پشتیبانی حزب کار کردستان به هدف گشایش یک جبهه تازه مقابل خطوط امنیتی ایران در جناح غرب، فرضیه ای که به هیچ عنوان پوچ نیست، زیرا نقاط اغتشاش دیگری را نیز می توانیم هم زمان در خورستان و بلوچستان در نظر بگیریم.

در این مورد باید اضافه کنیم که از طریق پایگاه اشرف، سازمان مجاهدین خلق عملیات شنود ارتباطات (نظامی و سیاسی) ایران را در ادامه مأموریتهايش پیش از سال 2003 برای رژیم بعثی و سپس برای پنتاگون به عهده داشته است. سازمان مجاهدین با استفاده از شبکه ها و پل های ارتباطاتی در کلاس سیاسی غرب، قادر به تزریق اطلاعات بدست آورده از طریق کانال های موازی مانند آژانس امنیت ملی (ان اس آ _ آمریکائی) یا شاپاک (سازمان اطلاعات و امنیت داخلی اسرائیل) می باشد و به این وسیله به منابع اصلی اجازه می دهد که در سایه باقی بمانند.

در واقع نقش مجاهدین خلق، نقش جمع آوری اطلاعات استراتژیک است، ولی نقش پخش کننده و پل اطلاعاتی و اتاق اکو (ابزار لکترونیکی برای به تأخیر انداختن ارسال صدا و ایجاد توهم برای شنونده که آن را به شکل ارتعشات صوتی می شنود...) را نیز به عهده دارد، و در چهار چوب استراتژی غیر مستقیم برای ایجاد تمهیدات مرتبط به تغییر رژیم و ارزیابی ملت ایران برای همسوئی با فدرالیسم بازار کاربرد پیدا می کند.

در مورد منابعشان، مجاهدین خلق اعلام می کنند که از فروشندگان اطلاعات استراتژیک، و به ویژه از بازار آزاد تصاویر ماهواره ای استفاده می کنند. بر این اساس، نخستین افشاگری ها در رابطه با برنامه هسته ای ایران، به تاریخ 14 اوت 2002 از طریق علی رضا جعفرزاده، تحلیل گری که به خدمت فاکس نیوز درآمده و عضو مجاهدین خلق می باشد، منتشر شد. به همین گونه، علی صفوی، که او نیز عضو مجاهدین خلق است، به سال 2003 در لندن مرکز تحقیقاتی خاورمیانه (80) را ایجاد کرد که برنامه او روی مسائلی مانند «حقوق بشر، تهدیدات منطقه ای مانند تروریسم و گسترش هسته ای، گسترش تمایلات افراطی مذهبی، ایجاد

دموکراسی و مشکلات اقتصادی» متمرکز است، طی اوت 2002 کلیشه های ماهواره ای مرتبط به زباله های اتمی ایران را در وین به آژانس بین المللی انرژی اتمی تحویل می دهد. این تصاویر ماهواره ای نخستین اقداماتی را که تا امروز در عرصه بین المللی ادامه یافته علیه ایران راه اندازی می کند. اردوی بین المللی علیه برنامه هسته ای ایران به گفته وزیر امور خارجه فرانسه، کوشنر در سپتامبر 2007 مجموعه مدارکی را تشکیل می دهد که می تواند به جنگ بیانجامد.

با این وجود، از تاریخ 3 دسامبر 2007، گزارشات مرتبط به تهدید برنامه هسته ای ایران می تواند یکی از عناصر تحریف خبری در چهارچوب طرح تغییر رژیم در ایران و بی ثبات سازی جمهوری اسلامی ایران باشد. به همان شکلی که پیش از این مطرح کردیم، در چهارچوب نظریه تغییر رژیم در ایران، مجاهدین خلق می توانند جایگاه خاصی داشته باشند _ دست کم در مرحله گذار _ در ساخت و ساز دولت فدرال ایران که یکی از نظریات بنیادی و درونی این گروه می باشد.

سازمان مجاهدین خلق ایران مانند حزب کار کردستان به عنوان سازمان نظامی (در سالن پشتی ویترن سیاسی که برگزیدگان اروپائی با آن آشنائی بیشتری دارند) به روشنی یکی از عناصری است که ایالات متحده در جنگ پنهائی برای تخریب قدرت ایران در اختیار دارد. در اینجا موضوع یک نظریه ساده مکتبی نیست، بلکه موضوع به تمایل کاملاً مشخصی در زمینه جغرافیای سیاسی مرتبط می باشد که در متن دراز مدت به ثبت رسیده و ما امروز نتایج آن را می بینیم، با نمونه بارزی که دولت آمریکا در مورد پرونده بالکان نشان داد « در واقع، تنها به پانزده سال نیازمند بود تا فدراسیون یوگوسلاوی، قدرت منطقه ای و فروشنده اسلحه به عراق بعثی را از بین ببرد و به استقلال کوزوو در فوریه 2008 جامعه عمل بپوشاند.

سازمان مجاهدین خلق اگر چه از پایگاه پشت جبهه پیشگام خود در خاک عراق محروم مانده است، با این وجود به دلیل نفوذ طبقه سیاسی غرب و آمریکای شمالی در آن، به عنوان یک کارت مهم ذخیره شده (با قطع نظر از اردوگاه اشرف که آگاهانه بسته شد، یعنی در زمان مناسب بر اساس برنامه وزارت خارجه) زیرا می تواند برای اجرای همان نقشی فراخوانده شود که کنگره ملی عراق به عهده داشت و برای حمله به عراق در سال 2003 به عنوان ابزار کار واشنگتن و توجیه قانونی تجاوز به خاک عراق به کار برده شد. چنین امری مستقل از درخواست صد و سه نماینده اروپائی از اوپاما که از تصمیم اروپا پی روی کند و نام سازمان مجاهدین خلق را از فهرست سازمان های تروریستی خارج سازد.

17 فوریه 2007 _ سازمان مجاهدین خلق ایران،

ابزار سیاسی و نظامی در خدمت ایالات متحده

هر جنگی با جنگ کلمات و بمباران افکار عمومی آغاز می شود تا آن را بقبولانند، و حتی به نظریه و تأیید جنگ جذب کنند (همیشه عادلانه و قابل توجیه)، سپس پذیرش قربانی متقابل که مالی باشد یا جانی. که افکار عمومی بتوانند قربانیان اجتناب ناپذیر را بپذیرند. از یکسو جوانان ما و از سوی دیگر کشتار و تلفات سنگین شهروندان.

هر تبلیغی نیازمند تداوم است، به ویژه در ایالات متحده، کشور تبلیغات و سیاست، تولید ناب ماشین جنگ رسانه ای و هالیوودی. ایالات متحده، کشوری که هر جنگی، جنگ دیگری را آماده می کند، و عادت بر این است که گزارشات دولت (سرویس های اطلاعاتی) با شاهدان عینی و تحلیل گران اتاق های فکری تکمیل شود، و روزنامه نگاران بزرگ که همگی مفتخر به دریافت مدال پولیتزر آن را همراهی کنند.

با این وجود باید یاد آوری کنیم که غالباً، گزارشاتی که تصمیمات مهم سیاسی را پوشش می دهد، در رسانه ها و یا در شورای امنیت و در عرصه عمومی به شکلی عرضه می شود که تماماً خلاف نسخه اصلی گزارشات است، به عنوان مثال در رابطه با پرونده عراق، سلاح کشتار جمعی یا القاعده را مطرح کرده بودند. در این مورد تغییرات دائمی مدیران و رؤسای سازمان سیا خیلی معنی دار و آشکار کننده وضعیت نامناسب روانی مسئولان و خدمه های آن می باشد.

بین شاهدان بیرونی، در همکاری با تحلیل گران دولتی، نمونه احمد چلبی را داشتیم که دولت آمریکا با سخاوتمندی تمام از او قدر دانی کرد، یعنی در حد چند صد میلیون دلار پیش از 2003، وزیر نفت و معاون نخست وزیر در عراق جدید دموکراتیک بین سالهای 2005 و 2006، ولی چلبی فوراً به دلیل آشکار شدن سابقه کلاهبرداری تاریخی، از قدرت کنار گذاشته شد. در نتیجه، چلبی منبع اصلی، مأمور اطلاعاتی اصلی کاخ سفید در مورد فرضیه سلاح کشتار جمعی در عراق بود، به عبارت دیگر جنگ به اعتبار گزارشات او آغاز شد. در این جا یادآوری کنیم که این آدمهای چلبی بودند که مجسمه صدام حسین را از روی ستون به شکل نمادینه جلوی هتل فلسطین سرنگون کردند، حادثه ای که نشریات بین المللی هنوز هم حاضر به پخش مونتاژ آن هستند، البته مونتاژ خیلی آشکار، تظاهر کننده هائی را نشان می دهد که علیه رژیم ابراز احساسات می کنند، ولی در واقع، اگر به مدل موها و چهره تظاهر کننده ها دقت کنیم، می بینیم که این افراد عراقی عراق نیستند، بلکه از اهالی فلوریدا هستند. این موضوع را، مسلماً هیچ یک از گزارش گران بزرگ ندیدند.

امروز چلبی جدیدی از راه رسیده و نامش مریم رجوی است، رئیس سازمان مجاهدین خلق ایران، منبع انحصاری دولت آمریکا در مورد کارخانه غنی سازی نطنز (یک مهندس در تهران به دلیل خیانت محکوم می شود)، کارخانه در حال حاضر با چند صد سانتریفوژ فعالیت می کند، و نه چهل یا پنجاه هزار که برای غنی سازی اورانیوم نظامی ضروری می باشد. در نتیجه می توانیم بگوئیم که ایران برای ساخت بمب اتمی آماده نیست، و از سوی دیگر باید بپرسیم «برای چه کاری؟ همان گونه که ژاک شیراک به درستی در این مورد مطالبی مطرح کرد و موجب سر و صدای زیادی در رسانه ها شد.

مهمتر از افشای موضوع هسته ای، سازمان مجاهدین خلق در زمینه بهانه تراشی برای جنگ فعال است، و آب به آسیاب آنهائی می ریزد که در واشنگتن ایران را به آتش بیار جنگ داخلی در عراق متهم می کنند و مدعی هستند که ایران به شبهه نظامیان شیعیان و حتی به اهل سنت اسلحه می دهد، و بر این اساس جان سربازان آمریکائی را بخطر می اندازد، یعنی جنایت نابخشودنی در شیوه بیانی احساسات میهن پرستانه گفتار رسمی و سریال های تلویزیونی. با این حساب، بی دلیل نیست که همزمان با امضای فرمان رئیس جمهور جرج بوش برای حذف تمام مأموران فعال ایرانی در خاک عراق، شورای ملی مقاومت، همذات و نام مستعار مجاهدین خلق، در پاریس و برلن فهرستی از نام 31690 نفر از مأموران ایرانی و آنهائی که با ایران همکاری می کنند و در تمام سطوح دولت عراق، ارتش و پلیس فعال

هستند منتشر می کند. هدف گرفتن این همه آدم برای قتل، خارج از قانون در سطح گسترده، تحریک در چنین ابعادی به هدف ایجاد زنجیره ای از اعمال انتقام جویانه و تلافی جویانه بین جوامع مذهبی، یعنی خون ریزی بیشتر و کشتار بیشتر در عراق، کشوری در مرز انفجار و فروپاشی.

به گزارش سخنگویان سازمان مجاهدین خلق/شورای ملی مقاومت (27 ژانویه 2007 در روزنامه خاورمیانه در رادیو بین المللی فرانسه) : «این فهرست حاوی افرادی است که وابسته به نیروهای ویژه قدس سپاه پاسداران انقلاب هستند[...]. و نام و رتبه و نام یگانی که به آن تعلق دارند، و حتی میزان حقوقی که دریافت می کنند در این فهرست قید شده است. در این اسامی فهرست منتشر شده به ویژه نام شش تن از اعضای پارلمان عراق، معاونان وزیر، مقامات عالی وزارت دفاع و وزیر امور داخلی، مسئول گمرکات بصره، حاکم بغداد یا شهرهای دیگر [...] را می بینیم. غالب افرادی که نام و مشخصاتشان در این فهرست به ثبت رسیده از اعضای تیپ بدر هستند که به پیکره نیروی قدس [وابسته به سپاه پاسداران انقلاب] تعلق دارد و توسط عبدالعزیز حکیم در عراق هدایت می شود...».

فهرست پاکسازی و اخراج به هدف تغذیه جنگ داخلی سایه آسا و در عین حال تشدید شکست آمریکا، شکست تحمل ناپذیر برای قدرت حاکم که اندک اندک ایران باید به عنوان تنها مسئول چنین وضعیتی محکوم شود. روند اتهام زنی و مشخص نمودن مقصر، سوء قصد بزرگی که می تواند با مداخله ایالات متحده انجام گرفته باشد، این موضوع را مشاور اسبق وزارت دفاع در دوران جیمی کارتر مطرح کرده است و زیباییف برژینسکی نیز چند روز پیش برای حضور در سنای آمریکا فراخوانده شد. برژینسکی حتی دورتر رفته و به شکل ضمنی گفته است که دولت آمریکا احتمالاً الهام بخش و حتی سازمان دهنده چنین سوء قصدهایی بوده است.

برژینسکی معمار بزرگ جنگ های کشور گشایانه برای امپراتوری نوین، روشن است که از پست خود استعفا نداده است، ولی او کارشناسی است که راه و روش هایی را که خیلی اتفاقی و خطرناک بنظرش می رسد محکوم می کند.

با این وجود مشخصاً یادآور شویم که اختلاف نظر و برخورد در جبهه نئو محافظه کاران، و به همین گونه در جبهه دموکراتها در واقع به گزینش راه و روشها مرتبط می باشد و نه اهداف.

اگر تحریکات ساخت آمریکا در ایالات متحده مداخله نمی کند، در فرانسه می تواند مانند الکتروشوک نهائی در انتخابات به نفع تنها نامزد نظم آتلانتیک عمل کند، زیرا پاریس (پس از مادرید و لندن) در تهدید سایه آسای گروه سلفی مذهبیان واقع شده که اعلام جهاد کرده اند، و 25 ژانویه گذشته به سازمان القاعده در مغرب اسلامی پیوسته اند. سازمانی که در مکان نامیده شده، هر بار که بخواهند به افکار عمومی نیش بزنند، آن را فرامی خوانند.

یادآوری کنیم که، نشانه خاصه معنی دار و حتی نگران کننده 28 سپتامبر 2012، ایالات متحده نام مجاهدین خلق را از فهرست سازمان های تروریستی حذف کرد که قدمت آن به سال 1997 باز می گردد. بر این اساس می توانیم تصور کنیم، مجاهدین رسماً تأمین مالی شده و مجهز می شوند تا در مرزهای جمهوری اسلامی به مأموریت های جنگی شورشگرانه گسیل شوند، در یک قدمی مرزی هستند که هیچ یک هنوز از آن عبور نکرده اند.

پی نوشت :

78) سازمان مجاهدین خلق ایران خود را به عنوان جنبش مقاومت مسلحانه علیه رژیم ملاحا معرفی می کند. در آغاز این جریان با ایدئولوژی التقاطی [مارکسیسم اسلامی] علیه سلطنت پهلوی مبارزه می کرد، بعدها موضع گیری آنها افراطی تر شد و پس از همکاری با انقلاب اسلامی طی سال 1979، تا اقدامات تروریستی علیه منافع ایران پیش رفتند. اعمال تروریستی به ویژه از تاریخ مهاجرت این گروه به معبد عراقی یعنی قرارگاه اشرف افزایش یافت، و از پشتیبانی رژیم بعث عراق برخوردار گردید. این سازمان از تاریخ می 2002 توسط اتحادیه اروپا در فهرست سازمان های تروریست قرار گرفت، ولی به یمن لابی گری (به عنوان مثال با پیوستن به نخست وزیر و کمیسر اروپائی ادیت کرسون) در سال 2009 خود را از این برچسب توهین آمیز رها ساخت، اگر چه بر چسب تروریسم در مورد آنها به شکل گسترده مناسبت داشت. یادآوری کنیم که در سال 1971 مجاهدین خلق ایران با آغاز مبارزه مسلحانه 6 مستشار آمریکائی را به قتل رساندند. 28 ژوئن 1981 سوء قصد تروریستی علیه رهبران جمهوری اسلامی را بازشناسی کردند. در این اقدام تروریستی آیت الله بهشتی و چهار وزیر، شش معاون وزیر و چهار نفر از اعضای پارلمان حزب جمهوری اسلامی، و سرانجام یعنی هفتاد و دو نفر کشته شدند. این سازمان تروریستی و مذهبی، در ژوئن 2003 پس از بازداشت رهبرانشان در تبعید در اوور- سور- لوآز در فرانسه، با اقدامات قاضی ضد تروریست ژان لوئی بروگیر موجب موجی از اعتراض هواداران همراه با خود سوزی در پاریس و رم، لندن، بروکسل روبرو شد. قربانیان فنانیک و هدایت شده بودند که در فرانسه در بهار 2007 به موضوع دادگاه تبدیل شد.

79) پایگاه اشرف در سالهای 1980 در ولایت دیاله ساخته شد، و در فاصله 100 کیلومتری بغداد و 80 کیلومتری مرز ایران واقع شده است.

80) Near East Policy Research

ضمیمه 3

ژوئیه 2010 _ ایران : افزایش تمایلات ناآرامی داخلی، المثنای اجتناب ناپذیر وخامت مشکل هسته ای

نخستین نشانه های افزایش اخیر نیروی سانتریفوژها در سال 2004 در خوزستان و کردستان با کنگره بنیانگذاری پژاک تجلی کرد و از آن تاریخ حدود هشتاد عملیات نظامی در کردستان ایران را به ثبت رساند. این حملات نظامی، در آوریل 2006 نیروهای ایران را بر آن داشت تا دو بار وارد کردستان عراق شوند. کاملاً مثل نیروهای ترکیه که امروز، یعنی آخرین روزهای سال 2007، دائماً وارد کردستان عراق می شوند.

طی آوریل 2005 بود که در خوزستان شورش شد، واقعه ای که با ملاقات احتمالی سعید طاهر (81) یکی از رهبران جبهه خوزستان در واشینگتن با برخی مشاوران کاخ سفید تلاقی داشت. از تاریخ سپتامبر، زنجیره ای از عملیات تروریستی سامانه های نفتی با ارزش حیاتی در خوزستان (لوله گاز) را هدف گرفت و تا بهار 2006 (با هدف قرارداد پالایشگاه تهران) ادامه یافت. موج بلند، سونامی فراخواست مرزی (82) با دو دور انتخابات ریاست جمهوری طی 17 و 24 ژوئن 2005 همراه شد. بلوای خشونت باری که می توانیم آن را بی هیچ تردیدی به عنوان اقدام برای بی ثبات سازی جمهوری اسلامی تلقی کنیم. بلوای خشونت باری که تا امروز تدام یافته اگر چه در ابعادی نازلتر.

در اینجا باید یادآوری کنیم که، 20 فوریه 2005، نمایندگان هفت سازمان مختلف با دعاوی ملی در لندن گردهمائی داشتند. 26 اکتبر 2005 گردهمائی دیگری در واشنگتن برگزار شد، و سپس به ابتکار مایکل لدین و نامریکن اینترپرایز انستیتو» گردهمائی عمومی دیگری راه اندازی شد. زنجیره ای از تلاقی رویدادها که مطمئناً چیزی فراتر از همزمانی ساده است.

در نتیجه، ناآرامی در بهار 2006 از سر گرفته شد، به ویژه در آذربایجان، تبریز طی 24 می موج عظیمی بخود دید که از سال 1979 و دوران انقلاب بی سابقه بنظر می رسد، یعنی رویدادی که احمدی نژاد روز 25 می در فردای آشوب ها، دشمن خارجی را به عنوان عامل تحریکات قومی معرفی کرد.

سلیج سیدنمن هاریسون (83)، مدیر مرکز روابط بین المللی (84) طی مقاله ای که به تاریخ اکتبر 2007 در لوموند دیپلماتیک منتشر شد، به شکل گسترده توضیح داده است که چگونه کاخ سفید برای بی ثبات سازی ایران از طریق عوامل نفوذی از درون اقدام کرده است «با کمک به گروه های جدائی طلب، عربها، کردها، بلوچها و آذربایجانی ها».

سوء قصد از سوی گروه مبارز سنی جندالله، که به تاریخ 28 می 2009 و به همچنین 16 ژوئیه 2010 به شکل بمب گذاری در مسجد شیعیان در زاهدان، در بخش جنوب شرقی ایران، به وقوع پیوست و توسط همین گروه بازشناسی شد، تمام مشخصات سناریوی هرج و مرج تخریبگر را با خود همراه دارد: یعنی لبریز شدن بی ثباتی پاکستان روی مرز ایران و تقویت تنش های منطقه ای بین شیعیان و اهل سنت.

پی نوشت :

81) **مترجم:** املائی نام این شخص به لاتین به شکلی است که تنها «سعید طاهر» برای من قابل خواندن است. در نتیجه من نام او را به همان شکلی که در متن آمده در زیر قید می کنم

Said Taher Naamahad

82) **مترجم:** فراخواست مرزی مرتبط به خوزستان. زیرا در طرح آمریکا برای تجزیه ایران، منطقه خوزستان و جنوب ایران، باید به کشوری مستقل به نام عربستان اهواز تبدیل شود.

83) Selig Seidenman Harrison

84) Centre for International Policy

ضمیمه 4

22 فوریه 2012 _ جنگ پولی، جنگ جهانی

برنامه جنگ، به شکلی که آمریکائی ها دوست دارند بگویند، پیش از همه در زمینه جنگ اقتصادی تدارک دیده می شود _ مرحوم میتران گفته بود «جنگی ویرانگر که نام خود را اعلام نمی کند» _ و علاوه بر این از طریق جنگ پولی ادامه یافته و یا ورشکستگی در شرف تکوین ساختاری و جهانی را مثل سایه همراهی می کند. نظام ورشکسته است زیرا به شکل درون بودی منحرف بوده و روی دروغ و قرض پایه گذاری شده است. در نتیجه می توانیم بگوییم که استفاده و ایجاد ثروت مجازی، یعنی ثروتی که خارج از بازی نوشتاری رایانه ای وجود خارجی ندارد، یعنی ابزاری که در هر ثانیه موج فوق العاده ای از جریان پول مجازی را به وجود می آورد. پول مجازی با این وجود در پایانه به شکل قدرتی واقعی تبدیل شده و به در اختیار صاحبان آن قرار می گیرد. واقعیت مجازی، واقعیت مجازی ماتریس سیستم : 40000 میلیارد دلار، حجم اقتصاد واقعی است، 700000 میلیارد دلار، بیست بار بیشتر، حجمی است که سالانه در شریانهای تله ماتیک میادین مالی جریان می یابد.

در ماتریس سیستم، ما در کیسه آب جنینی انباشته از دروغ شناور هستیم

از سال 1971 و ترک تبدیل طلا به دلار، حذف سریع قواعد و موازن و نرخ شناور ارز، ایالات متحده دارای امتیاز نظام پولی خاصی است که تنها برآورنده و برای تأمین منافع او می باشد. امکاناتی که، اگر در تعلق یک دولت و پشتیبانی و هماهنگی بخبگانی نبود که به فیتیشیم لیبرال گرویده اند، می توانست به راحتی در حیطه یک سازمان تبهکار و مافیائی باشد.

امروز ایالات متحده پول تقلبی منتشر می کند، سیاره زمین انباشته از دلارهایی شده که تنها ارزش آن همان کاغذی است که در چاپخانه برای چاپ آن به کار رفته. نهادهای مالی ایالات متحده با دعای خیر وزارت خزانه داری رهبران کشورهای به ویژه اروپای جهان سومی شده را خریداری کرده و تشویق به بزهکاری کرده و کشورهائیشان را با ضمانت اموال ملی که دولتها وظیفه حفظ و نگهداری آن را به عهده دارند به زیر بار قرض می کشانند. به همین شکل بود که یونان در دام گلدمن ساکس افتاد.

آژانس مرکزی جاسوسی و جنگ اخلاص گرانه و ناقص نظم عمومی، به عبارت دیگر سازمان سی آی ای (سیا) به سهم خود پول موازی چاپ می کند _ یعنی دلارهای تقلبی واقعی _ و این پولهای تقلبی را در پایه و اساس طرح های جنایتکارانه اقتصادی به خدمت می گیرد : مواد مخدر، سلاح، فعالیت های بزهکارانه، و غیره. اما خود دولت فدرال، همت عالی اوراق بهادار برای خزانه خودش بچاپ رساند. فهرست بزهکاری ها و جنایات زشت تکراری توسط مبتذل ترین و لیبرال ترین و پاکدین ترین کشور جهان، با قطع نظر از هم پیمانان وهابی و قطری و سعودی طولانی خواهد بود. یا بازهم می توانیم از دیگر هم پیمانان مانند جهاد طلبان و سلفیست های القاعده که از افغانستان تا سوریه با عبور از بوسنی، کوزوو، عراق، لبنان، سودان، لیبی و ... یاد کنیم که با اعتقاد راسخ و به همان اندازه مذهبی و پاکدین به طرح های سیاه آمریکای نفرت انگیز در اعماق بروکلین روی شطرنج تسلط جهانی خدمت کردند.

در اینجا آیا دوباره باید در مورد تحریف آمار اقتصادی حرف بزنیم که ایالات متحده را به الماس دموکراتیک تبدیل کرده، یعنی کشوری که در گذشته رقیب شوروی سابق تلقی می شد، یعنی جایی که تمام داده های رسمی کاملاً ساختگی بود؟ در نتیجه، تولید ناخالص داخلی آمریکا 35 درصد نازلتر از رقمی است که رسماً اعلام شده. از سوی دیگر، چینی ها در گمانه زنی هایشان تولید ناخالص داخلی آمریکا را نصف رقم اعلام شده به حساب آورده اند.

بر این اساس، در مجموع، بدهکارهای ایالات متحده، پس از بازبینی رقم اعلام شده، به 200 درصد تولید ناخالص داخلی واقعی می رسد. به همین گونه نهادهای مالی و بانکی که بیلان هایشان غالباً تحریف شده است، در واقع پنج شرکت معتبر طرفدار سیستم در این کلاهبرداری و تحریف شرکت دارند: به مناسبت بحران 2008 با فروپاشی اعتبارات فرضی (با ریسک اعتباری) دیدیم، دو شرکت مالی از معتبرترین شرکتهای مالی در بازار، فردی مک و فانی مای (Freddie mac, Fannie Mae) و به همین گونه بانک لهن برادرز (Lehman Brothers)، ولی پیش از این، ماجرای انرون (Enron) به شکل گسترده تخمین تحریف شده را بر ملا ساخته بود.

اضافه کنیم که در ایالات متحده، از مارس 1988، گروه ورکینگ (Working Group on Financial Market) بورس را بر اساس گزاره های ذخیره فدرال هدایت می کند (برای این که نگوییم تحریف می کند)، مجتمعی از بانکهای خصوصی که خودشان را بجای انجمن های غیر انتفاعی معرفی می کنند. در عین حال رسماً از سال 1999 توسط «واشنگتن اگرمنت آن گولد» (Washington Agreement on Gold) تحریف بهای طلا و نقره و فلزات گرانبها. قراردادی که نوزده بانک مرکزی را _ که عموماً اروپائی هستند و سوئیس نیز بین آنها دیده می شود _ موظف می دارد که سالانه مقادیر زیادی طلا (400 تن در سال 2009) برای تنظیم بهای این فلز به فروش بگذارند. به موازات این بازار، بهای مواد اولیه صنعتی یا کشاورزی بر اساس محصولات مشتق و دیگر ابزارهای سوداگرانه تنظیم می شود.

تمام این تحریفات هدف واحدی را پی گیری می کند که به سادگی قابل شناسائی است: صحنه پردازی و شبیه سازی هائی که از نمای دور برای آنهائی که آگاه نیستند، ثبات و تحکیم نظام مالی و پولی حاکم توسط ایالات متحده و واحد پول این کشور یعنی دلار (خدا-دلار) را به نمایش می گذارد. تمام این موارد چیزی بجز تبلیغات تو خالی و پوشالی برای ایجاد فریب بصری در چشم انداز نیست، صحنه آرائی که فروپاشی آن قابل پیشبینی بوده و همه ما را به سوی فروپاشی نهائی سوق می دهد. اگر تا کنون به مرحله تکوین فروپاشی نرسیده باشیم.

جنگ پولی

نوامبر 2008، به مناسبت گروه کشورهای 20، چین در مقام سخنگوی کشورهای نوظهور (برزیل، جمهوری آفریقای جنوبی، هند و کشورهای دیگر) علیه نظام فعلی موضع گرفت، و درخواست کرد که دلار جایگزین شود و سیدی از مواد اولیه (طلا، نقره، نفت، و غیره) برای ارزش گذاری ایجاد گردد. در آغاز سال 2011، ذخیره چینی ها به 2847 میلیارد دلار می رسید، یعنی حجمی که سنگینی پیشنهاد پکن را نشان می داد. ولی طرح چینی ها تنها نیست، و این موضوع به ما اجازه می دهد که بهتر نبرد برای طلا را درک کنیم، بسیاری از دولت ها و مهمترین آنها خواهان بازگشت به استاندارد طلا یا نظام های مخلوط در مشارکت با طلا هستند.

از چنین چشم اندازی پی می بریم که دولت های آمریکا، انگلیس و اروپائی از طریق بانک مرکزی اروپا، و همه از طریق ناتو و بسیج عمومی برای راه اندازی جنگ بر آن هستند تا انحصار یا دسترسی و بهره برداری از منابع و ثروت جهان و به همین گونه شبکه های تجاری را بخود اختصاص دهند. اگر چه قدرت مالی مطمئناً حرف آخر نظام نیست که سرانجام جنگ در عرصه اجتماعی-طبیعی که پول و قدرت آن تنها یکی از راه ها یا یکی از شیوه ها می باشد.

در هر صورت، جنگ علیه لیبی موجب شد که ذخیره طلای جمهوری لیبی را به تاراج ببرند، به همان شکلی که در جنگ 2003 ذخیره دلارهای بانک مرکزی عراق با چندین هواپیمای باری تخلیه شد. بدهکاری های دولتی با تبانی طبقه سیاسی کمپرادور (بورژوازی وابسته و معامله گر) عوام فریب و بی شرم، در فراسوی هر تصویری، به دقت سازماندهی شد، و موجب شد که اموال عمومی، منابع و ذخیره یونان، پرتغال، اسپانیا، و به همچنین تا حدودی اموال فرانسه با چکش حراج به آنی که بیشتر می پرداخت فروخته شود.

امروز جبهه ها به روشنی ترسیم شده است: ایالات متحده، اسرائیل، انگلستان، فرانسه، آلمان، ترکیه، و اتحادیه عرب، مجموعه ای از منافع تقریباً به هم پیوسته را علیه ایران تشکیل می دهد. ایران متحد قسم یاد کرده و عینی سوریه و لبنان، با پشتیبانی چین و روسیه _ تا جایی که ممکن باشد _ دولت هائی که به سیستم جهانی تعلق دارند. وضعیت عراق، پاکستان و هند به دلیل پیچیدگی های منافع بیشتر محکوم به نوسان است. اگر چه ملت هائی که این کشورهای را تشکیل می دهند رویکرد کمابیش ثابتی دارند، هند با روسیه و پاکستان با چین.

اگر جنگ سخت روی ندهد، جنگ مواد اولیه، تحریف ارزش ها، دیکتاتوری بیش از پیش تحمل ناپذیر دلار اندک اندک تعادل را تغییر می دهد. سرانجام، چنین مواردی به نفع غرب بحران زده تمام نخواهد شد، هر چند که در زمینه مهندسی مالی ماهر باشند، زیرا جنگ ها می توانند پیروز شوند و در عین حال در جهانی که در حال چند قطبی شدن است، ناقوس قدرت برتر می تواند به صدا درآید.

پایان نوشت

کتاب حاضر با این بلند پروازی نوشته شده است تا نشان دهد که یک اندیشه _ نظریه _ می تواند به زندگی خاص خود ادامه دهد و بر این اساس تاریخ ساز باشد و جریان هائی را هدایت کرده و انسان ها را به منطق محتومی محکوم کند که نتوانند از آن رهائی یابند.

حیات ملت ها مستلزم جستجوی دائمی انرژی بوده که در قرن بیست و یکم به تقابل وحشیانه تبدیل شده، و به همین علت برای دستیابی به منابع یا کنترل راه های انتقال آن به جنگ افروزی روی آورده اند.

ولی این موضوع در رابطه با اندیشه محرکی که امروز جهان را سازماندهی می کند و معرف اهداف بازیگران آن است، در وجه ثانوی واقع شده است. خواست برتری جوئی ابتدا ملت هائی را که به سطح خاصی از قدرت رسیده بودند بخدمت می گرفت، امروز این خواست برتری جوئی در خدمت نظام جهانی و «الیگوپل» (انحصارات) است و سرانجام خودشان زندانی آن شده اند.

ایران باید تخریب شود زیرا منطق نظام به شکل مستقل از خواست انفرادی رهبران جهان آزاد به حیات خود ادامه می دهد یعنی رهبرانی که از مدت ها پیش دیگر قادر به تصمیم گیری مستقل برای جامعه خودشان نیز نبوده و اسیر نیروهای ابرتعیین کننده، مادی، اسطوره ای و ایدئولوژیک هستند.

بهار 2012